



عکس بالا صحنه به دارکشی دکتر نجیب الله، رئیس جمهور سابق افغانستان (سمت چپ) و برادرش، بدست طالبان را نشان می دهد: آشتی ملی امریکائی!

ایران در آئینه کابل!

آنچه که با هدایت کامل امریکا در کابل (پایتخت افغانستان) روی داد، رویدادی در آنسوی اقیانوس تخیلات نبود. این انتقامی بود که امریکا با دست ارتجاعی ترین جناح های مذهبی درگیر جنگ داخلی در این کشور، از مردم افغانستان، نیروهای ملی و میهن دوست و هدایت کنندگان حکومتی گرفت، که از دل قیام عمومی سال ۱۳۵۶ افغانستان برآمده و برای جبران چند قرن عقب ماندگی تحمیلی به افغان ها از جان خود مایه گذاشته بودند. امپریالیسم امریکا، که در جریان تدارک فروپاشی اتحاد شوروی و نبرنگ "آشتی ملی" تعهدات بسیاری برای عدم مداخله در امور داخلی افغانستان و عدم ارسال اسلحه برای گروه بندی های مذهبی - نظامی سپرده بود، هر گام که به اهداف نهائی خود برای برقراری نظم نوین امریکائی در سراسر جهان نزدیک تر شد، چند گام از وعده و تعهدات خود فاصله گرفت. این نظم نوین، که در افغانستان گروه بندی مذهبی - نظامی "طالبان" مجری آن شده است، در همسایه دیوار به دیوار ما "ایران" آنگونه برقرار شده است، که درعکس بالا می بینید: آشتی ملی به سبک امریکائی! حلقه ای که در اطراف ایران هر روز بیش از روز پیش تنگ تر می شود، با هدف برقراری همین نظم نوین در ایران است! باز هم باید به خواب خرگوشی ادامه داد؟

امپریالیسم امریکا، اگر با ارتجاع مذهبی و تروریسم سر ستیز داشت، از طالبان و جنایتش در افغانستان حمایت نمی کرد! حتی همین دلیل ساده نیز باید ما را قانع سازد، که تمام جنجالی که بر سر جمهوری اسلامی جریان دارد، در نهایت خود می خواهد به حکومت مطلق "طالبان" ایران ختم شود. حکومتی یکپارچه، متکی به ارتجاع مطلق مذهبی و طرفدار سرمایه داری دلال و وابسته! رهبران چنین حکومتی، جنایات و خیانت های ملی فردا را، که باید جنایات و خیانت های گذشته را کامل کند، امروز در خیابان ها و شهرهای ایران، زیر نام "پنارالله" و "انصار حزب الله" تمرین می کنند! چرا باید چشم بر این واقعیت آشکار بست و از هر امکانی - حتی در اندک ترین حد خود - برای افشای این کابوس هولناک و به عقب راندن ارتجاع از سنگرهای که در حکومت دارد استفاده نکرد؟ پاسخ به این سؤال وظیفه ملی همه آنهاست است که خواهان جلوگیری از تبدیل تهران آینده، به کابل امروز هستند! (صفحات ۱۳ تا ۱۶ را بخوانید)

۲۱- راه

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره «۵۲» مهرماه ۱۳۷۵

حزب ما

۵۵ ساله شد!

(۲ ص)

کدام کنگره
با کدام اهداف

(۲ ص)

پیگیری حقوقی
قتل عام

(۳ ص)

فمینیسم اسلامی

(۹ ص)

نگاهی به اجلاس

فدائی ها در برلین

(۴ ص)

بارطبقاتی
چپ دمکرات!

(۲۲ ص)

پشت به جنبش

در دفاع از جنبش!

(۴ ص)

حزب ما ۵۵ ساله شد!

حزب توده ایران به حیات پنجاه و پنج ساله خود رسید! توده‌ای‌ها در تمام این سال‌های پرحادثه، بزرگداشت دهم مهرماه را، بعنوان سالروز این بنیانگذاری، در هر شرایطی و با بهره‌گیری از هرامکانی که در اختیار داشته‌اند، برگزار کرده‌اند. ما به سهم خود، امینواریم سال نویی که در حیات حزب توده ایران آغاز شده است، سال پیوندهای دوباره، وحدت درونی صفوف حزب، پایان جدایی‌ها و آغاز کوشش یکپارچه برای هر چه فعال‌تر ساختن حزب توده ایران در تمامی عرصه‌های نظری، تشکیلاتی و سیاسی شود. این اندیشه و تفکر باید به اهداف حزبی همه توده‌ای‌ها افزوده شود. وحدتی اینچنین، شایسته حزبی به سن و سال حزب توده ایران است و این شایستگی جشی را می‌طلبد فراتر از بیانی‌ها و اعلامیه‌های متکی به رزم و پیکار گذشتگان حزب توده ایران، که امینواریم گام‌های اساسی برای دست یافتن به آن برداشته شود. به یاد همه توده‌ای‌های در خاک خفته، شهدا و بنیانگذاران حزب توده ایران، در هر کجا که هستیم و هستیم، دقیقه‌ای به پا ایستاده و به آینده که امروز باید آنرا بنا نهیم، بیاندیشیم!

کدام کنگره با کدام اهداف؟

طی هفته‌های گذشته، اخبار و گزارش‌های مختلفی پیرامون برخی تدارکات بنظر تشکیل جلسه‌ای با شرکت تعدادی از توده‌ای‌ها، تحت نام کنگره (در خارج از کشور) دریافت شده است. برخی گزارش‌های دریافتی در چارچوب انتقادهای تند از شیوه تدارک سازمانی چنین جلسه‌ای قرار دارد و برخی متوجه شیوه تدارک اسناد و نگرشی حاکم بر این اسناد است که تحت عنوان تحلیل اوضاع ایران و جهان برای تصویب آماده می‌شود. در همین رابطه از اعتراض‌هایی به ما خبر رسیده است، که در برخی نقاط به انتخاب‌های بی‌مشورت و تبادل نظر، تحت عنوان ضرورت‌های کار مخفی شکل گرفته است. رونوشت چند نامه اعتراضی نسبت به شیوه‌های همچنان رایج نیز برای راه توده ارسال شده است، که ما براساس برخی ملاحظات هنوز نتوانسته‌ایم بر سر نحوه انتشار آنها به نتیجه قاطع دست یابیم.

راه توده، به این رفا، علیرغم همه تجربه تلخ و بی‌حاصل گذشته، بازم براساس اعتقاد به اصول و ضوابط، توصیه می‌کند، که مطالب مورد نظر خود را علاوه بر ما، در اختیار رفقای که "نامه مردم" را منتشر می‌کنند و آن دسته از رفقای که خود را در مقام و موقعیتی مسئولانه و تشکیلاتی باز می‌شناسند، نیز قرار دهند!

اما آنچه که ما، با بهره‌گیری از تجربه نه چندان کم خود، درباره این مجموعه بفرنج و درعین حال ساده می‌اندیشیم اینست:

مشکلاتی که حزب ما در مهاجرت اخیر با آن مواجه شده و همچنان ادامه دارد، درعین حال که تحت تاثیر مستقیم رویدادهای پرحادثه ایران و جهانی بوده، برخاسته از نوعی نگرش و یا یکسویه نگری و تنگ‌نگری ریشه دار نیز بوده است. همین نگرش - چه در عرصه سازمانی و چه در عرصه نظری - طی این سال‌ها به برخی بی‌حوصلگی‌ها، جدایی‌ها، تقارها و اختلافات از هر سو دامن زد و با کمال تأسف موجب شد، حتی پایداترین اعضای حزب ما نیز نه تنها نتوانند در احیای دوباره حزب به وظیفه خود عمل کنند، بلکه یا خود انزوا و حاشیه‌نشینی را انتخاب کنند و یا این انزوا و حاشیه‌نشینی به آنها تحمیل شود. توده‌ای‌ها اما منزوی مانند دهها عضو کمیته مرکزی و هفتی حیات سیاسی حزب توده ایران، در کنار صدها عضو و هوادار حزب ما در مهاجرت و از کنفرانس ملی به اینسو و حتی پیش از کنفرانس ملی شاهد زنده این موقعیت است. این ضعف برهنگان آشکار است که دستگاه رهبری حزب ما، بدنبال یسورش

جنايتكارانه جمهوری اسلامی به حزب ما و قتل عام آنها، در کیفیت خود ضربه‌ای مهلک را متحمل شد، اما هیچ کس نمی‌تواند منکر این واقعیت شود که هنوز رهبری ذرسل‌های پس از ضربات وارده به حزب ما، در بهره‌گیری از همه امکانات، توان‌ها و ظرفیت‌های کمی و کیفی باقی مانده از حزب ما بود. بنابراین بحث به بر سر حاصل یورش جمهوری اسلامی، بلکه بر سر هدایت و رهبری حزب در دوران مهاجرت اخیر است. هیچ اجلاس، دیدار و نشست و برخاستی نمی‌تواند در خدمت بازسازی واقعی حزب ما باشد، مگر از این واقعیات نهراسد و برای حل مشکلات کنونی حزب به آنها نزدیک شود. در غیر اینصورت هر جلسه‌ای، تحت هر نامی تنها می‌تواند رضایت خاطر چند تنی را، که خود آنها نیز بدون آنکه بدانند، در حاشیه رویدادهای قرار دارند فراهم سازد. رضایت‌خاطری که از ابتدا نیز حاصل پایانی آن معلوم است. بنابراین ما باید چاره بیاندیشیم تا همه نیروی وفادار به حزب را، بدون هر نوع پیشداوری و محاسبات شخصی و موقعیتی در خدمت حزب درآوریم و به پراکندگی کنونی پایان ببخشیم. هیچ کس حق ندارد خود را توده و حزبی و دیگری را غیر توده‌ای و غیر حزبی بداند. این اندیشه و تفکر برخاسته از تفکری اداری و وزارت خانه‌ایست، که طی این سال‌ها عده‌ای از توده‌ای‌ها را به زعم اینک خود حزبی است و او غیر حزبی، ظاهراً به حاشیه تشکیلاتی رانده، درحالی‌که خود بر اثر این روشن‌بینی از پیش به انزوا کشیده شده است! این اندیشه نتوانسته است درک کند، که عضویت در حزب توده ایران داوطلبانه است و با استخدام در فلان وزارتخانه تفاوت دارد. بنابراین هیچکس با هیچ معیاری (آنهم در مهاجرت و در حاشیه جامعه) نمی‌تواند مدعی شود، فلان عضو چند در صد توده‌ایست و آن دیگری چند در صد!!

هر دیدار و اجلاسی، تحت هر نامی اگر دارای این محتوا باشد، اجلاسی تاریخی برای بازسازی و حضور همه جانبه حزب ما در تمامی عرصه‌هاست. و هراجلایی که بر اساس همان نگرش اشاره شده در بالا تشکیل شود، حاصلی جز تشدید وضع کنونی حزب ما در مهاجرت را بدنبال نخواهد داشت. اگر غیر از این بود، باید پس از کنفرانس ملی و کنگره‌ای تشکیل شد، وضع حزب بسیار متفاوت با وضعی می‌بود، که اکنون هست، رویدادهای درونی و بیرون همین سال‌های اندک پس از کنگره و پیش‌بینی‌های خوش‌باورانه‌ای که برگزار کنندگان آن، خرسند از حذف این و آن داشتند، خود بهترین شاهد مثال است.

اگر این مشکلات را مشکلات سازمانی و تشکیلاتی حزب بدانیم، مشکل کتمان‌ناپذیر دیگر حزب، همان تشتت برداشت و اختلاف نظرات بر سر مسائل نظری و بویژه تحلیل و ارزیابی اوضاع داخل کشور است. این مشکل در این محدوده باقی نمی‌ماند، که اختلاف نظر بین کسانی است که خارج از تشکیلات قرار دارند با کسانی که در داخل این محدوده بسیار تنگ قرار دارند. هر کس بداند و انکار کند که در همین محدوده بسیار تنگ چند گونه اندیشی و تحلیل‌های متفاوت از رویدادهای ایران وجود دارد، حداقل به خود و وجدان حزبی اش حقیقت را نگفته است. حتی در همان صفحات بسیار محدود و نوشته‌های نشریه "نامه مردم" نیز این نوسانات به کرات و تقریباً در هر شماره آن که همزمان با رویدادهای مهمی در داخل کشور بوده، مشهود است. این مشکل نیز مانند مشکلات سازمانی حزب از طریق حذف و طرد و به حاشیه راندن و در حاشیه نشستن و در جمع حاضر نشدن حل نمی‌شود. فضای بحث و اظهار نظر را باید باز کرد. امکان داد تا همه توده‌ای‌ها نظرشان را درباره مشی و سیاست حزب و رویدادهای ایران بدهند. حزب ما برای بازسازی خود به رفقای اجرایی نیازمند است، اما بیش و پیش از آن به رفقای نیازمند است که بتوانند بیاندیشند، جسارت طرح نظرشان را داشته باشند، از دیدگاه‌هایشان بتوانند دفاع کنند. سقوط بحث و گفتگوها و پراکندگی اندیشه و نظر در محدوده‌های تنگ، اکنون چنان است که برشماری آن‌ها، جز افزودن بر افسوس و تأثر نیست!

در چنین فضایی، تدارک کنگره دیدین، بر تجربه گذشته چشم‌نرو بستن، در حصار تنگ رابطه‌های محدود باقی ماندن، بستن ذهن خود به روی اندیشه‌ها، پیشنهادات و نظرات دیگر توده‌ای‌ها و... توسط هر کس و در هر سطح از مسئولیتی که پذیرفته است، پافشاری بر اشتباهات گذشته است، که طبعاً آینده آن در همان گذشته قابل پیش‌بینی است. ارزیابی نزدیک به واقعیت رویدادهای بسیار جدی داخل کشور و اوضاع بفرنج جهانی، نه نیازمند کنگره‌ای از آن دست که به ما اطلاع داده‌اند در تدارک آن هستند و از هم اکنون مشکلات فردا در دل خود دارد، بلکه نیازمند وسیع‌ترین مشورت‌ها و رایزنی‌هاست. همه توده‌ای‌ها باید در سرنوشت حزب خویش سهم شوند. خانه حزب را اینگونه باید آباد ساخت.

پیشنهاد

ما پیشنهاد می‌کنیم یک کمیسیون حقوقی، مرکب از چند حقوق‌دان موقتی ایرانی و چند خرنه بی‌سی (بدون در نظر داشتن وابستگی‌های سازمانی و یا فکری) تشکیل شود و کار پیگیری این قتل عام، از نظر حقوقی از جمله در دادگاه، بر عهده آن کمیسیون باشد. پیشنهاد دیگر، به آن واگذار شود. مجموعه اسناد و مدارک موجود در اختیار این کمیسیون قرار گیرد. آغاز پیگیری عملی، می‌تواند بر اساس بررسی و حقوقی این کمیسیون از دو مجری فرمان آیت الله خلیسی شروع شود، که نباید و پنهان نمانند. آنها اکنون بر دو مسند مهم قضایی در حوزة اسلامی تکیه زده‌اند.

راه توده برای بررسی و طرح و بحث مقدمات این اقدام حقوقی حاضر به همه نوع همکاری با هر یک از نهادهای مجامع و خانواده قربانیان این قتل عام می‌باشد.

بزرگداشت سیاوش کسرایی در امریکا

از مراسم یاد بود شعرخوانی و نمایش کسرایی در امریکا، گزارش مشروحی برای راه توده ارسال شده است. در این مراسم چند ماه می‌گذرد و گزارش مذکور نیز با تأخیر بسیار به دست ما رسیده است. بخش‌هایی این گزارش را در زیر می‌خوانید:

... مراسم در دانشگاه کسب جیروک برگزار شد و در آن علاوه بر ایرانیان، از چند کشور آمریکای لاتین و به استثنای نیز میهنمانی شرکت داشتند. پس از قرائت اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در تبعید در ارتباط با مرگ سیاوش کسرایی، یکی از هنرمندان برجسته ایران، کسرایی قطعه شعری از لاهوتی بنام "ایران من" را اجرا کرد. جمله شعری از آذری نیز با گیتار در این مراسم اجرا شد. یکی از شعری بر روی تابلوی انگلیسی "شب پلدا" کسرایی را خواند. بازدید از نمایشگاه آثار کسرایی نیز از جمله برنامه‌های این شب بود. یکی از رفقای اجل کشور کرد به نام کسرایی میزی را با ۷۰ قوی سفید کوچک و بزرگ که با استفاده از یک عددی بی‌نگارنگ ساخته شده بود، تزئین کرده بود، که با استقبال بسیار و در هر شب روی این میز عکس کسرایی در میان گلپای لاله قرار گرفته بود. طرح دی صورت و طراحی اشعار روی پارچه، که به سمت یکی از دوستان شعر کسرایی بنام "شیدا"، خوشنویسی شده بود. از جمله دیگر قسمت‌های این شبگاه بود. یک طرح کامپیوتری از صورت کسرایی همراه با تصدیق "سفره آرش کمانگیر" نیز که در این نمایشگاه به معرض معرفی گذاشته شد. نیز با استقبال روبرو شد. نماینده نویسندگان ایرانی مقیم کانادا، کسرایی نیز شعر "آزمون تلخ" کسرایی را در این شب قرائت کرد. دو تن از هنرمندان شرقی آمریکای لاتین نیز که در این مراسم حضور داشتند، ضمن اشاره به شعر خود با شعر ایران و اشعار کسرایی چند ملودی کوستان‌های بومی و برون همراه گیتار و بلوت اجرا کردند. از سخنرانی‌های خانم یوری، برجسته‌ایست، به شرایط در این مراسم نیز به گرمی استقبال شد.

شعر دست نویسی از آخرین سروده‌های سیاوش کسرایی، که پیش از مرگ در گوشه‌ای از تقویم بغلی‌اش آویخته شده بود، توسط همسر وی در اختیار برگزارکنندگان مراسم قرار گرفته بود. صورت پوست در سالن محل برگزاری مراسم نصب شده بود. این شعر، جزء حکایت نامی است از روحیه سرشار از حیات و امید به آینده کسرایی، که تا آخرین لحظات زندگی نیز با او بود:

"با مرگ در میچ، که زنده مردنی است
در مرگ زنده باش، که اینست ستودنی است"

پیگیری حقوقی قتل عام زندانیان سیاسی

قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۶۷، هرگز از سوی هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی که وابستگان آنها قربانیان این جنایت تاریخی بودند، پیگیری نشده است! انتشار چند خطی به رسم سالگرد این قتل عام و گرمی داشت خاطره قربانیان، در سالگرد واقعه، آن پیگیری نیست، که در خاک جنگ این جنایت شایسته آن بوده و هستند. بویژه آنگاه که بهره‌برداری تبعیضی-سازمانی بر جنبه‌های عام، افشاگرانه، و سرانجام پیگیری حقوقی و تبعه برتری می‌یابد. تشتت در صفوف حزب ایران، تمرکز امکانات تبلیغاتی در دست چند راست‌اپوزیسیون جمهوری اسلامی، نداشتن طرح واحد، هراسانک و غسی از سوی سازمان‌های چپ برای بسیج افکار عمومی ایران و جهان همگی، بخشی از واقعیت مربوط به انفعال و عدم پیگیری این جنایت است.

این جنایت، در عین حال که در چارچوب روند خیانت به انقلاب پس از ۷۵ و هموار شدن راه قدرت یابی ارتجاعی‌ترین جناح‌های مذهبی و حسیوری اسلامی قابل بررسی است، از نظر حقوقی نیز قابل بررسی و پیگیری است. همان اندازه که جنبه نخست آن برای احزاب سیاسی موقتی و بویژه برای ما توده‌ای‌ها، که یاران بسیاری را در این فاجعه از دست دادیم، اهمیت دارد، جنبه دوم، یعنی جنبه حقوقی آن برای افشاکاری و پیگیری واقعه با استفاده از تدوین مرجع حقوقی بین‌المللی اهمیت دارد. نا پیگیری واقعه و عدم توجه به ضرورت پیگیری حقوقی حادثه، چنان است، که عاملین مستقیم اجرای این جنایت، اکنون به خیال آسوده در جمهوری اسلامی بر مسند مهمترین پست‌های قضائی تکیه زده‌اند و متکی به کم حافظه بودن شاهدان جنایت و سازمان‌ها و احزاب سیاسی در مصاحبه‌ها و مناظره‌های تلویزیونی و مطبوعاتی شرکت می‌کنند.

اینکه فرمان این قتل عام به امضای آیت الله خلیسی حد ز اینک در واپسین سال حیات وی چه دست‌هایی در پشت صحنه برای هدایت او در این مسیر عمل کردند و یا نکردند) انجام شد، بر همگان آشکار است. نامه‌های آیت الله منتظری خود بزرگترین شاهد این امر است. این که رهبر و رئیس جمهور کنونی کشور و یا دیگرانی تا چه حد در فراهم ساختن زمینه این جنایت نقش مستقیم و یا غیر مستقیم داشتند و یا نداشتند، سوالی است که پاسخ آن روشن نیست. اما اینکه دو قاضی مامور (از سوی آیت الله خلیسی) که بر مبنای اعدام را پس از چند دقیقه سوال و جواب صادر کرده‌اند، گناخته شده و قتل شده می‌باشند، نیازمند حدس و گمان نیست. تاکنون یکبار و در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی، از هاشمی رفسنجانی، در تندی ریاست جمهوری اش در باره این جنایت سوال شده است. پاسخ او به این سوال، همان زمان می‌توانست مبنای پیگیری حقوقی واقعه شود. او در پاسخ خود گفت که از این ماجرأ اطلاعی ندارد و این سوال را باید با مقامات قضائی حسیوری اسلامی ذمیان گذاشت. همین پاسخ، که گریز از پاسخ بود، همچنان می‌تواند مبنای پیگیری جنایت شود.

دو تن از بلند پایه ترین مقامات قضائی کشور مجریان این جنایت به دقیقه‌ای تفتیش عقاید و صادر کنندگان فرمان اعدام بوده‌اند. به شهادتی که از زندان رنجانی یافته‌اند و هم نامه‌های آیت الله منتظری شده و شواهدی کافی برای شروع یک پیگیری جدی قانونی در عرصه بین‌المللی است، که می‌تواند نام‌های بسیاری را نیز بدنبال آورد. این دو مجری فرمان آیت الله خمینی حجج اسلام "رازی" و "رئیس" نام دارند که در حال حاضر ولی در استان تهران و دومی دادستان دادگاه ویژه روحانیت است. شخص آیت الله منتظری در نامه خود به آیت الله خمینی، و با استناد به اظهارات روحانیون مرتبط با او و همچنین آیت الله اردبیلی، از این دو تن بعنوان نصرت شرعی که مامور اجرای فرمان شده‌اند، نام برده است. این نامه‌ها به خط آیت الله منتظری موجود است و خود وی نیز در قم به سر می‌برد.

ما رفتند، می توان از رفقا اکبر شاندرمنی، سیاوش کسرانی و... نام برد. از زندگان نامی نمی بریم، زیرا همچنان امید به ورود دوباره آنها به صحنه داریم. صحنه ای که نتایج خالی ماندن آن، دریکه تازی های پی پشتوانه، مطالب و اسناد و دیدگاه ها و موضعگیری های فصلی "نامه مردم" منعکس است و هیچ توضیح و تفسیری را نیازمند نیست!

اجلاس برلین و دیدگاه هائی که در نشریه کار شماره ۱۴۱ انتشار یافته، بخشی از یک حقیقت دیگر را نیز در بر دارد: سیاست پیوسته، ادامه ایدئولوژی است و بهمین دلیل برخی سیاست های دوران اخیر سازمان اکثریت و نشریه کار را باید در آشفتگی نظری و ایدئولوژیکی جستجو کرد، که در اجلاس برلین بیش از هرزمان دیگر خود را نشان داد. سیاست هائی که حتی براساس برخی از آخرین مطالب منتشره در نشریه کار، مقاومت از پائین و بویژه از داخل کشور را موجب شده است؛ که کارپایه و جان مایه دومی، همانا واقعیات امروز جامعه ایران است. در اینجا نیز صداقت و گریز نسبی از تنگ نظری و اعمال سانسور عقاید، اغلب موجب شده است، تا مطالب مغایر با نظرات رهبری کنونی سازمان در نشریه کار انعکاس یابد. نه تنها انعکاس یابد، بلکه بتدریج به بخشی از نظرات جدید این رهبری تبدیل شود!

دو نمونه

۱- تاثیر گذاری بر مشی غالب بر سازمان، که در تحریم انتخابات اخیر مجلس اسلامی و رد تحولات و واقعیات داخل کشور انعکاس یافت را، می توان در سرمقاله صفحه دوم شماره ۱۴۰ نشریه کار و در تفسیر مقاله توهین آمیز و تحریک کننده نشریه "آرش" مشاهده کرد. مطلبی که "محمد علی عموئی" خود از داخل کشور بدان پاسخ گفت. نشریه کار در برخورد نخست به این ماجرا، موضعی ظاهرا بی طرف اتخاذ کرده و درعین چاپ مطلب نشریه "آرش" علیه حزب توده ایران، بخش هائی از برخی قسمت ها پاسخ نشریات "نامه مردم" و "راه توده" را نیز منعکس کرد، که در مورد راه توده، بویژه از اساسی ترین قسمت های صرف نظر شده بود!

سرمقاله صفحه دوم شماره ۱۴۰ کار، درعین پذیرش ضرورت هشجاری برای خنثی سازی توطئه های سازمان های امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از جمله و در ارتباط با "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" نوشت: "...واقعیات در ایران به گونه ای در حال تغییر است که شاید برای بسیاری از کسانی که (بویژه در خارج از کشور) به قدر قدرتی وزارت اطلاعات و دیگر نیروهای سرکوبگر حکومت خو کرده و امکان فعالیت سیاسی در کشور را با بدبینی می نگرند، درک آن دشوار باشد. شواهد حاکی از آن است که در دیوار استبداد و در فضای رعب و وحشتی که سال ها بر کشور حاکم بود، شکاف ایجاد شده است و حرکتی آرام، اما پیوسته درجهت تجدید فعالیت های سیاسی در جریان است که طیف نیروهای چپ نیز از آن برکنار نیستند. تشخیص تفاوت میان آن چه رژیم در این میدان آگاهانه صورت می دهد و تسادک جریان سازی هائی که به قصد کنترل و شناسایی فعالیت های سیاسی صورت می گیرد با تلاش های اصیل و واقعی که برای احیای فعالیت های سیاسی در کشور صورت می گیرد، بسیار ضرور و بسیار مهم است. ما مسئولیت خود می شناسیم، نسبت به خطرانی که در برابر مبارزین وجود دارد و دام هائی که وزارت اطلاعات حکومت می گسترند، هشدار بدهیم، اما این را نیز مسئولیت خود می شناسیم نسبت به تلاش هائی که به هر مبارزه ای در داخل کشور یا بدبینی می نگرند و به توطئه هائی که برای بی اعتبار ساختن این تلاش ها صورت می گیرد نیز هشدار بدهیم. زمینه برای گسترش فعالیت های سیاسی علیه استبداد و از جمله از موضع چپ فراهم است."

۲- در شماره ۱۴۱ کار، یعنی همان شماره ای که گزارش مشروح اجلاس برلین در آن منعکس شده، گزارشی نیز براساس گزارش های دریافتی از داخل کشور تنظیم و منتشر شده است. کار در مقدمه می نویسد: گزارشی که می خوانید، بر پایه مشاهدات ناظران مختلفی که در سال ها و ماه های اخیر، روندهای جامعه ایران را از نزدیک و حضورا دنبال کرده اند، تنظیم شده است..."

آخرین بخش از این گزارش مشروح را بعنوان شهادی بر فشار هائی که از داخل کشور و متکی به واقعیات جامعه ایران و از بدنه سازمان به رهبری آن وارد می آید، در زیر می خوانید:

"...بی شک تسلیم ایدئولوژیک بخشی از چپ به سرمایه داری، بدنبال فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود، درگم شدن قطب نمای اجتماعی ای که حداقل می توانست راهنمای بخشی از جامعه روشنفکری ایران باشد، بی تاثیر نبوده است. اما بی بردن به این واقعیت، نمی تواند از مسئولیت روشنفکران و به ویژه روشنفکران چپ در آینده تحولات ایران بکاهد. (بقیه در ص ۱۱)

نگاهی به مباحث مربوط به "هویت" (تعریف چپ) در سازمان اکثریت

اقلیتی که واقعیات به یاری اش شتافته!

بنا به دعوت برخی از فعالان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شهر برلین آلمان، اخیرا جلسه ای با شرکت سه تن از اعضای رهبری کنونی این سازمان تشکیل شد. سه عضو رهبری سازمان نظرات خود را پیرامون "چپ" بیان داشتند و شرکت کنندگان نیز سئوالات خود را در این زمینه مطرح کردند، که به نوشته نشریه کار، ارگان مرکزی سازمان مذکور، به سئوالات نیز پاسخ داده شده است. سخنرانی و نظرات پایه ای سه عضو رهبری به اسامی "فتابان"، "امیر ممبینی" و "بهزاد کریمی" تا آنجا که امکان پیاده کردن آنها از روی نوار و تائید دوباره سخنرانان وجود داشته، در شماره ۱۴۱ کار (۱۴ شهریور ۷۵) منتشر شده است.

این جلسه، بمنظور تعریف چپ (که سازمان اکثریت خود را بخشی از آن می داند) و پاسخگویی به سئوالاتی که در بدنه سازمان در این زمینه وجود دارد، تشکیل شده است، اما محتوای سخنرانی ها به گونه ایست که می توان آنرا جلسه تعریف "هویت" نام نهاد. درحقیقت نیز کیفیت سخنرانی ها، تلاشی است برای یافتن هویت برای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و یا در واقع تلاش برای بازگشت به هویت واقعی این سازمان. هویتی که بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و یورش همه جانبه تبلیغاتی امپریالیسم جهانی به احزاب چپ و مارکسیست، سخت خدشه دار شد و سرانجام نیز به اعلام انصراف از ایدئولوژی در سازمان مذکور انجامید. تمامی بحث های اخیر در نشریه کار و بویژه اجلاس اخیر برلین نشان می دهد که در روند و تصمیم نهائی برای ایدئولوژی زدائی از سازمان مذکور، همه فدائی های با سابقه و اعضای رهبری سازمان، مانند بسیاری از کادرها و فعالان این سازمان، یکصدا و یکبکری واحد نبوده اند. این شواهد نشان می دهد که تصمیم به ایدئولوژی زدائی از سازمان، در حال و هوائی شدت تحت فشار شرایط انجام شد و رای و نظر اکثریت بر اقلیتی که با این ایدئولوژی زدائی مخالف بود، غلبه کرد. اکنون با آشکار شدن هرچه بیشتر چهره جهان پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، خطراتی که تمام جهان و از جمله میهن خود ما را از این رهگذر تهدید می کند، تشدید درنده خوئی امپریالیسم که مرزهای یورش به دست آورده های مردم در چند دهه گذشته را در بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری نیز پشت سر گذاشته است... همگی شرایط نوینی را برای بازبینی مجدد فراهم ساخته است. اجلاس برلین را تلاشی در این جهت باید ارزیابی کرد. تلاش و کوشش متکی به واقعیاتی، که به سخنان و نظرات امثال "ف. تابان" در رهبری سازمان اکثریت صراحت و جسارت بیشتری بخشیده است. (به سخنرانی وی در اجلاس برلین در کار شماره ۱۴۱ مراجعه کنید)

پیش از ورود به هر بحث و نظری پیرامون این تحولات در سازمان اکثریت، باید این نکته را صادقانه اعتراف کرد، که حوادث سال های اخیر جهان و بویژه ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، تاثیر مستقیم بر تمامی سازمان ها و احزاب چپ و مارکسیست جهان، و از جمله ایران باقی گذاشت. حزب ما نیز از این تاثیر مستقیم بی بهره نبود و درعالی ترین سطوح آن، به شهادت مقالات منتشر شده در نشریه "نامه مردم" و طرح برنامه ای که در تدارک یک کنگره تنظیم شده بود، انعکاس یافت. این تاثیر گذاری، انفعال، کناره گیری، طرد، مقابله و اعمال شیوه هائی را به همراه آورد، که نیاز زمانه نبود، همانقدر که تحمل و مدارا و بودن در کنار هم و دوری گزیدن از تقلید شیوه های به ارث رسیده گذشته ضرورت زمانه بود! اگر هنر رفقا و دوستان فدائی در تحمل یکدیگر، تقسیم شدن به اقلیت و اکثریت اما ماندن در کنار هم، بیان نظرات و انعکاس آنها در نشریات و... بود، در حزب ما رویدادها سیر و سرگذشت دیگری داشت که بسیار تلخ بود؛ آنچنان تلخ که صدها توده ای علاقمند به حُرّپ، ده ها کادر با سابقه و توانای حزب ما، ده ها عضو رهبری حزب ما در مهاجرت اخیر و حتی برخی از پرباشه ترین و استوارترین رفقای توده ای ما تلخ کام از برخوردها و شیوه های رهبری کناره گزینند. از میان این جمع و از میان آنها که تلخ کام از میان

حکومت یکپارچه حزب دمکرات کردستان عراق

اپوزیسیون چپ و مترقی ایران، تا تحلیلی نزدیک به واقعیت از جامعه امروز ایران و تحولات آن نداشته باشد، نمی تواند برای سئوالات پیرامون رویدادهای جدید مرزهای غرب، شرق و جنوب ایران پاسخ قانع کننده بیابد!

باید دید در ایران چه مسیری طی می شود، که آمریکا مرزهای ایران را کور می کند و بر قوای نظامی خود در خلیج فارس می افزاید. اگر جنبش آزادیخواهی مردم در برابر ارتجاع مذهبی (تظیر طالبان افغانستان) و سرمایه داری تجاری بازار صف نکشیده بود، نیازی به حادثه آفرینی های جدید آمریکا بود؟ اگر پاسخ به این سؤال منفی است (که از نظر حزب توده ایران هست) در اینصورت نباید به جنبش مردم، جناح بندی ها، تشریفاتی های نوین در مجموعه جمهوری اسلامی و... بهای لازم را داد و سهم خود را برای تاثیر گذاری بر روند رویدادها پذیرفت!

حزب دمکرات کردستان عراق، در جریان یک حمله سریع و سراسری در منطقه کردستان، که با پشتیبانی ارتش عراق همراه بود، بر نیروهای نظامی وابسته به اتحادیه میهنی کردستان عراق غلبه کرد. در جریان این حمله کلیه شهرهایی که در اختیار اتحادیه میهنی بود و یا این حزب بر آن تسلط غالب را داشت، به تصرف کامل حزب دمکرات کردستان عراق درآمد.

بدنبال پیروزی حزب دمکرات کردستان عراق بر نیروهای اتحادیه میهنی، رهبران این اتحادیه و از جمله "جلال طالبانی" به داخل خاک ایران گریختند و همچنین هزاران کرد عراقی از بیم ورود دوباره ارتش عراق به مناطق کرد نشین این کشور، راهی ایران شدند.

با آنکه تفسیرها و ارزیابی های گوناگونی پیرامون حمایت ارتش عراق از حزب دمکرات کردستان این کشور برای تسلط بر نیروهای اتحادیه میهنی ارائه و منتشر شده است، اما هنوز هیچ ارزیابی قانع کننده ای پیرامون سیاست آمریکا در این زمینه انتشار نیافته است و بسیاری از تفسیرهای شتابزده ای که در ابتدای این رویداد منتشر شد، بسرعت اعتبار خود را از دست داد. از جمله این تفسیرها، تاکید بر تکرار حملات موشکی وسیع آمریکا علیه عراق، ورود ارتش ترکیه به شمال این کشور، به خطر افتادن موقعیت صدام حسین و... بود!

اخبار و گزارش هایی که پس از شکست اتحادیه میهنی کردستان عراق، توسط حزب دمکرات کردستان این کشور انتشار یافته و خبرگزاری ها نیز در عین انتشار آنها، خود تفسیرهای گمراه کننده بر آن افزوده اند، حکایت از شکست سیاست مآجراجویانه جمهوری اسلامی در کردستان عراق و افشای پایگاه های مستقیم آمریکا در این منطقه دارد. همین اخبار حاکیست، که در سال های اخیر چند پایگاه جاسوسی و نظامی آمریکا در شهرهای تحت تسلط اتحادیه میهنی کردستان عراق مستقر بوده است. همچنین، در دوران اخیر با موافقت اتحادیه میهنی امکاناتی برای حضور و نفوذ سپاه پاسداران ایران تا عمق صد کیلومتری خاک عراق در اختیار جمهوری اسلامی قرار داشته است! آخرین حملات واحدهای نظامی جمهوری اسلامی به پایگاه های حزب دمکرات کردستان ایران در عمق خاک عراق، در آستانه تحولات اخیر، با استفاده از همین امکانات انجام شده بود!

جمهوری اسلامی، علاوه بر پایه گذاری چند سازمان و گروه بندی کرد عراقی، تحت عنوان "گروه های مسلمان" و حمایت تسلیحاتی از آنها، دامن زدن به اختلافات قومی برای تشدید جنگ خانگی در کردستان عراق و محدود ساختن امکانات حزب دمکرات کردستان ایران در مناطق تحت نفوذ "جلال طالبانی" (از جمله بستن رادیوی این حزب)، امکانات تسلیحاتی در اختیار اتحادیه میهنی قرار داده و واحدهایی از نیروهای مسلح خود را تحت عنوان حمایت از این جنبه در برابر حزب دمکرات کردستان عراق وارد این منطقه کرده بود. براساس همین مناسبات و روابط، شکست اتحادیه میهنی در برابر حملات اخیر حزب دمکرات

کردستان عراق، که با حمایت ارتش عراق همراه بود، عقب نشینی سریع واحدهای شکست خورده این حزب به داخل خاک ایران را به همراه آورد!

با آنکه خبرگزاری ها و از جمله خبرگزاری جمهوری اسلامی، خبری پیرامون موقعیت گروه بندی های نظامی - اسلامی تحت حمایت جمهوری اسلامی انتشار نداده اند، اما دور از انتظار نیست، که بخشی از مهاجرین اخیر کردستان عراق به داخل خاک ایران، همین گروه بندی ها باشند. بزرگ نمایی های جمهوری اسلامی پیرامون ادامه مهاجرت کردهای عراقی به داخل خاک ایران، که هدف از آن تحریک نیروهای آمریکا و متحدانش در منطقه برای دخالت نظامی می توانست باشد، آماری که درباره پناهندگان جمهوری اسلامی اعلام می داشت، ولی مجامع بین المللی آنرا تأیید نکردند، اعلام تسلط و حکومت یکپارچه حزب دمکرات کردستان عراق در شمال این کشور، عدم حضور و عملیات نظامی ارتش عراق در کردستان عراق، که خدش و گمان هائمی پیرامون آن وجود داشت و سرانجام اعلام عفو عمومی به تمام کردهای طرفدار اتحاد میهنی کردستان عراق از سوی حزب دمکرات کردستان عراق، همگی پیامدهای رویدادهای اخیر کردستان عراق است که بتدریج آشکار شده است. رویدادها و پیامدهایی که پیش از تفسیر و تحلیل های عمدتاً متکی به حوادث گذشته، باید به آنها در چارچوب تحولات جدید منطقه و ایران توجه داشت. تحولاتی که براساس آنها حکومت ترکیه نیز در فاصله چند روز انصراف خود را از ایجاد یک خط حرم دفاعی به عمق ۲۰ کیلومتر در خاک کردستان عراق اعلام داشت و دخالت های مستقیمی که از سوی آمریکا و متحدانش در منطقه کردستان عراق انتظار می رفت، به وقوع نپیوست.

برخی از تفسیرها، پیرامون تحولات اخیر کردستان عراق بر فرضیاتی متکی است که براساس آنها آمریکا، با تسلط دوباره صدام حسین بر تمامی عراق روی موافقت نشان داده و این عملیات نیز براساس توافق های قبلی انجام شده است. در حالیکه دلالتی برای رد این فرضیات در اختیار نیست، می توان این ارزیابی و تحلیل را نیز مطرح ساخت، که حکومت عراق با استفاده از موقعیت پرتنش، که در منطقه عربی خاورمیانه وجود دارد و با اتکا به مناسباتی که جلال طالبانی با جمهوری اسلامی داشته، ضمن قبول حکومت خود مختار کردها در شمال عراق، از حزب دمکرات کردستان این کشور برای تسلط یکپارچه بر کردستان عراق حمایت کرده است. این معادله جدید، در عین حال برای حکومت مرکزی عراق، امکان تماس و مناسبات نزدیک تر با حکومت خود مختار کردهای شمال عراق را نیز می تواند به همراه داشته باشد.

علیه ایران

آنچه که برای ما باید اهمیت داشته باشد، تاثیر و عواقب این رویدادها در ارتباط با ایران است. تنها چند روز پس از جنجال های اولیه پیرامون حوادث اخیر کردستان و پرتاب چند موشک از سوی نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس بطرف عراق، که بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، شتابزده آنرا سرآغاز جنگ نوین خلیج فارس و آمریکا علیه رژیم عراق تفسیر کردند، مشخص شد، که آمریکا به بهانه این حوادث نیروهای خود را در خلیج فارس بازم تقویت کرده است. اعزام بیش از ۳ هزار ۵۰۰ نیروی جدید به خلیج فارس و استقرار پایگاه های جدید نظامی در کویت و قطر و مانورهای نظامی پیاپی، از جمله مقدمات توطئه های جدید آمریکا در منطقه است. دراینکه در کردستان عراق، کردهایی تسلط یافته اند، که جمهوری اسلامی در طی سال های اخیر انواع توطئه ها را علیه آنها سازمان داده است، جای شک و تردیدی باقی نیست. فرار جلال طالبانی که پیوسته نقش رقیب حزب دمکرات کردستان عراق را ایفاء می کرد، به داخل خاک ایران خود، باز اندازه کافی گویای این مناسبات است. دراینکه این پیروزی با یاری ارتش عراق میسر شده و تداوم آن نیز در گرو همین حمایت است، نیز جای شک و تردید نباید باشد. حتی براساس همین دو استدلال، در مرزهای غربی کشور موازنه به ضرر جمهوری اسلامی تغییر کرده است. شاید یکی از دلایل دستگیری های اخیر در کردستان ایران و سفر رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه ای"، به منطقه و تاکید وی بر تقویت نیروهای نظامی مستقر در منطقه بر همین اساس صورت گرفته باشد! بدین ترتیب حوادث اخیر کردستان عراق، مرزهای غربی ایران را در شرایطی جدید قرار داده است، که حداقل در این مرحله و تا وقوع حوادث آینده با عدم رضایت آمریکا نمی تواند همراه باشد!

بزرگترین بهره ای که آمریکا از این رویداد بدست آورد، همان حضور بیشتر در خلیج فارس و آمادگی بیشتر برای حوادث آینده است. رویدادهای خافلیگیرکننده افغانستان، که جمهوری اسلامی را باید یکی از بازندگان بزرگ آن ارزیابی کرد، عملاً مرزهای شرقی کشور را در موقعیتی شبیه غرب کشور قرار

سازمان "نود" تماس داشتیم و برخی کارهای مشترک نیز باهم کرده ایم. پدر خود من هم از توده ای های قدیم بود که چند سال پیش درگذشت. اما بهر حال بساید به خاطر داشت که برخی موضعگیری های حزب توده ایران در سالهای پس از انقلاب درباره حزب ما و بویژه دبیرکل وقت آن "قاسم" ، همچنان به خاطر مانده است و ما هنوز درجانی ندیده ایم که از این موضعگیری ها که دبیرکل حزب ما را وابسته به سازمان سیای آمریکا معرفی کرد ، انتقاد رسمی شده باشد.

- مقامات رهبری جمهوری اسلامی مدعی تلاش هائیی برای سازندگی در کردستان هستند و می گویند آنچه را سلطنت پهلوی در کردستان برای آبادی این قسمت از خاک ایران نکرد ، آنها کرده اند. شما این ادعاها را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: استان کردستان هنوز یکی از عقب مانده ترین مناطق ایران است و جز چند کارخانه کوچک آرد گندم ، ما صنعتی نداریم. جمهوری اسلامی از بنو تاسیس نه تنها به فکر آبادانی منطقه ما نبوده ، بلکه در جهت تخریب بازهم بیشتر آن عمل کرده است. اینکه مدعی می شوند در کردستان جاده سازی کرده اند ، نیمی از حقیقت را می گویند. آنها نمی گویند که این جاده سازی در کردستان توسط جهاد سازندگی با اهداف نظامی برای سرکوب کردها صورت گرفته است. جاده ها همه نظامی اند و هدف از آنها رساندن سریع نیروهای نظامی در کوتاه ترین فرصت و از نزدیک ترین راه به مناطق دیگر است. خود عرض و طول جاده ها ، نشان می دهد که اینها جاده های نظامی هستند. ارتباط تلفنی هم که در روزنامه های حکومت به آن افتخار می شود ، با همین هدف انجام شده است. این راست است که در خیلی از روستاها ی کردستان ارتباط تلفنی وصل شده اما در همان روستاها همچنان از برق و آب آشامیدنی خبری نیست ، درحالیکه این دو برای مردم بسیاری ضروری تر از تلفن است ، بنابراین معلوم میشود که این تلفن کشیدن هم اهداف نظامی را دنبال می کند. از طریق همین سیستم تلفن و دیگر ارتباط های وابسته به آن ، حرکت پیشمرگه ها را کنترل می کنند. حکومت بجای همه چیز در کردستان پادگان های سرکوب و پایگاه های نظامی ساخته است. شما ببینید ، از پایان جنگ ایران و عراق تا حالا چند سال می گذرد ، اما حکومت حاضر نیست مین هائی که در جریان جنگ و به بهانه جنگ کار گذاشته شده است ، جمع آوری کند و همین مین ها جان مردم را تهدید می کند.

* عبدا لله زاده ، دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران ، در یکی از اولین مصاحبه های خود پس از احراز این مسئولیت ، اظهار نظر کرده بود که حزب توده ایران بر اثر ضربه ای که به آن وارد آمده دیگر کمر راست نخواهد کرد!

حکومت کردهای عراق

حوادث در کردستان عراق و به طبع آن ، در کردستان ایران و ترکیه ، نه پایان ، بلکه مرحله جدیدی از آن آغاز شده است. در این تردید نیست که کردستان عراق مرحله ای چهار ساله را ، که طی آن حکومتی اتلافی ، مرکب از دو حزب کرد ، "حزب دمکرات کردستان عراق" و "اتحادیه میهنی کردهای عراق" را تشکیل داده بودند پایان یافته است. این حکومت تحت شرایط معینی تشکیل شده بود و اکنون که شرایط تغییر کرده ، در تصمیمات مربوط به حمایت از آن نیز تغییراتی بوجود آمده است.

آنچه را در زیر می خوانید ، با مرور حوادث چهار سال گذشته تنظیم شده است:

کردهای طرفدار بازرانی و جلال طالبانی ، از دو حزب دمکرات کردستان عراق و جبهه اتحاد میهنی ، از سال ۹۱ بارها رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. در این رویارویی ها نه تنها دولت عراق ، ترکیه ، جمهوری اسلامی ، بلکه گروه های نوپدید اسلامی مورد حمایت دولت ایران نیز نقش داشتند. بدین ترتیب چهارمیلیون کرد عراقی ، که بدنبال توافق بین بغداد و سازمان ملل متحد دولتی خود مختار تشکیل داده بودند ، به گروه های مختلف تقسیم شدند و رویه روی یکدیگر ایستادند! به موجب توافق مورد اشاره در بالا ، سازمان ملل پس از جنگ خلیج فارس ، هر سه ماه یکبار کمکی بین ۱۳۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار در اختیار این حکومت گذاشت. کمکی که حتی نتوانست پاسخگوی نیازهای اولیه کردهای عراق شود. علیرغم حضور نیروهای آمریکایی ، انگلیسی و فرانسوی در مقدار ۳۶ درجه شمال عراق ، هرگز در این مدت ثبات و آرامش

داده است. در هر دو موقعیت جدید (هم در عراق و هم در افغانستان) سیاست خارجی متضاد با منافع ملی ایران متکی به تخیلات جمهوری اسلامی و تصمیمات پشت پرده و متکی به زد و بندهای پنهانی با گروه بندی های مختلف نقش بسیار مخرب و ضد ملتی را ایفاء کرده و عملا موجب محاصره ایران شده است. در بخش دیگری از مرزهای شمال غربی ایران ، بویژه در ارتباط با مناسبات فی مابین با جمهوری آذربایجان ، وضعیت عادی وجود ندارد. (اخبار دستگیری های اخیر در استان آذربایجان و برخی رویدادهای نگران کننده دیگر منطقه را در همین شماره راه توده بخوانید)

تقریب بازهم بیشتر نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس و نوع مانور هائی که انجام می دهند ، در ارتباط مستقیم با موقعیت کنونی مرزهای ایران و اوضاع داخلی کشور قرار دارد. در نتیجه ، حوادث اخیر کردستان عراق ، در عین حال که مرزهای غربی کشور را در موقعیتی جدید قرار داد ، در جنوب ایران و در آب های خلیج فارس مناسب ترین فرصت را برای آمریکا جهت گسترش حضور نظامی آن فراهم ساخت. تنش های جدید ، به آمریکا امکان داد تا متحدان غربی خود را در برابر عمل انجام شده قرار داده و امکان مخالفت آنها را با لشکرکشی بیشتر و تسلط کامل تر بر نفت خلیج فارس به حداقل برساند! حاصل عملی حوادث اخیر ، تا این لحظه چنین است!

در این تردید نباید داشت ، که اگر آمریکا بر روند رویدادهای کنونی ایران تسلط کامل داشت و نگران رشد جنبش ملی و آزادیخواهی در کشور و حتی تغییر تناسب احتمالی ، در مجموعه دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی به زیان متحدان طبیعی خود (سرمایه داری تجاری ، ارتجاع مذهبی و...) نبود ، مسیر حوادث به گونه ای دیگر بود. بنابراین هر نوع تفسیر و تحلیلی پیرامون حوادث اخیر در کشورهای همسایه ایران و لشکر کشی آمریکا به خلیج فارس تنها با اتکا به تحولات داخل کشور قابل تامل و توجه است. بسیاری از گمراهی ها ، چپ و راست رفتن ها و تخیل پروری های بخش عمده اپوزیسیون چپ جمهوری اسلامی ، ریشه در عدم پذیرش همین واقعیت دارد. واقعیتی که در نهایت خود ، موجب شده است ، تا این نیروها جنبش مردم را که بصورت بسیار طبیعی و مانند همه رویدادهای مشابه در تمام طول تاریخ تحولات اجتماعی ، به قشر بندی های حکومتی نیز می انجامد ندیده بگیرند و رویدادهای پیرامون ایران را با چشم بستن بر رابطه مستقیم آنها با تحولات اجتماعی در ایران تفسیر و تحلیل کنند! بنابراین تا مجموع اپوزیسیون چپ و مترقی ایران ، واقعیت کنونی ایران را نپذیرفته و عملا خود را در جنبش مردم سهم ناسازد ، نخواهد توانست تفسیری همه جانبه و متکی به واقعیت از رویدادهای منطقه و اطراف ایران ارائه دهد!

گفتگو با عضو رهبری حزب دمکرات کردستان ایران

مناسبات دو حزب باید

دوستانه باشد!

پیش از رویدادهای اخیر کردستان عراق و پیش از آخرین حملات نظامی جمهوری اسلامی به اردوگاه های کردهای ایرانی در خاک عراق ، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران ، گفتگوی کوتاهی در ارتباط با اوضاع کردستان ایران ، با یکی از همکاران "راه توده" داشته است. بنا بر برخی ملاحظات و توافق طرفین ، نام عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران و محل انجام این مصاحبه اعلام نمی شود.

- توده ای ها از اظهارات و موضع گیری های رهبر حزب دمکرات کردستان ایران "عبدا لله زاده" کله مند هستند و این نوع موضعگیری ها را به سود مناسبات دو حزب نمی دانند.

پاسخ: این موضعگیری ها ، البته دیگر ادامه نیافته و مربوط به یک دوران کوتاهی است. از جمله پیش بینی هائی که ایشان در باره آینده حزب توده ایران کرده بود(۱). بعضی از رفقای ما به ایشان در این زمینه یادآوری هائی کردند. بهر حال این نوع اظهارات ، نظر همه در رهبری حزب ما نیست. من خودم در زمان شاه در دانشگاه تهران ، با بعضی از توده ای های

امریکا در برابر هم قرار داشت که سرانجام نیز امریکا برنده شد. موضوع عبور لوله های گاز به داخل خاک ترکیه، که از سرزمین کردستان عراق می گذرد نیز البته نقش مهمی در حوادث اخیر داشته است. هر دو دولت تمایل داشتند که این لوله ها از خرابکاری و قرار گرفتن آنها در مسیر تنش های سیاسی جلوگیری کنند...

درباره کشف پایگاه های جاسوسی امریکا در "آریل" کردستان عراق عزیزالکازاز گفت:

"...نشانه های زیادی برای چنین روابطی وجود دارد، از آن جمله اینکه جبهه اتحاد میهنی و جلال طالبانی از طرفی با امریکا و از طرفی با ایران مربوط بوده است. طرح قرار دادی در زمینه خود مختاری کردها در شمال عراق بوسیله پارزانی، طالبانی و دولت عراق در سال ۱۹۹۲ تهیه شده بود، این طرح برای اکراد عراق کاملاً قابل قبول بود، ولی بعد از اینکه طالبانی در واشنگتن و لندن با دوستان خود مشورت کرد، آنها وی را از امضای این قرارداد با صدام حسین منع کردند. دلیل آنها این بود که چنین قراردادی موقعیت صدام حسین را تحکیم می کند. در نتیجه قرار داد مسکوت ماند." (ماجرای هریس هوانسی ممنوعه و حضور امریکا و متحدانش در منطقه از جمله رویدادهای متعاقب این فعل و انفعالات است)

عزیز الکازاز درباره این قرار داد همچنین گفت: "... این طرح نه تنها به خود مختاری کردها توجه کرده بود، بلکه تغییرات در قانون اساسی عراق و همچنین انتخابات مستقیم رئیس جمهوری و ایجاد سیستم چند حزبی در عراق را نیز پیش بینی کرده بود..."

در مورد نقش جمهوری اسلامی در حوادث کردستان عراق، الکازاز گفت: "... جمهوری اسلامی اهداف مشخص خود را دارد و سعی می کند همچون دیگر بازیگران صحنه، کردها را وسیله رسیدن به اهداف خود کند. ارتش ایران در تاریخ ۲۸ جولای به نواحی کردنشین عراق وارد شد. هدف ارتش ایران نابودی پناهگاه های کردهای ایرانی وابسته به حزب دمکرات کردستان ایران بود. عده ای کشته شدند و تاسیسات زیادی خراب شد. طبق آمار مطبوعات بین ۸۰۰ تا ۵ هزار سرباز ایرانی در این عملیات شرکت داشتند و تقریباً تا حدود ۱۰۰ کیلومتر در خاک عراق پیشروی کردند. اتحاد میهنی آقای طالبانی، در جریان این عملیات موظف بود تا از مقابله کردهای ایرانی با پیشروی ارتش جمهوری اسلامی به داخل خاک کردستان (برای حمله به تاسیسات حزب دمکرات کردستان ایران) عراق خود داری کند! البته برای ما هم بسیار جالب است که امریکا درباره این پیشروی جمهوری اسلامی سکوت کرد!"

فاشیست ها در امریکا مسلح می شوند!

بدنبال انفجار هواپیمای امریکایی برخاسته از فرودگاه نیویورک، که در آستانه بازبای المپیک روی داد، نشریات فرانسه از جمله فیگارو - برخی افشاگرها را در باره رشد فاشیسم در امریکا منتشر ساختند. این نشریات از سازمان های گسترده فاشیسم در سراسر امریکا خبر دادند که نه تنها دژورها، انفجارها و عملیات پارتیزانی دست دارند، بلکه وسیعاً خود را آماده تأثیر گذاری بر انتخابات آینده ریاست جمهوری در این کشور می کنند. تندترین کاندیداهای ریاست جمهوری و سناتورهای ایالات مختلف امریکا مورد حمایت این سازمان ها هستند. بسیار از شاخه های مذهبی متعدد که در امریکا فعالیت دارند، از این گروه ها و سازمان ها حمایت می کنند و این در حالی است که خود کلیساها بصورت بسیار جدی برای انتخابات ریاست جمهوری و سنا و کنگره امریکا خود را آماده ساخته اند. آخرین انتخابات ایالات کالیفرنیا نشان داد که این کلیساها چنان به سنت های پوسیده و گذشته مذهبی بازگشته اند که نوعی رقابت با اسلام سنت گرا را تداعی می کنند.

از جمله آمار بسیار قابل توجهی که نشریه فیگارو منتشر ساخت، این بود که در سراسر امریکا اکنون سازمان های نوافاشیست و طرفدار خشونت مذهبی، نژادی و قومی ۱۲ میلیون عضو دارند که بیش از ۱۵ هزار نفر آنها در واحد های شبه نظامی سازمان یافته و مسلح می باشند! این نشریه می افزاید که رقم اعضای وابسته و یا هوادار این سازمان های بسیار بیشتر از ارقامی است که تاکنون حدس زده شده است. این ارقام را باید از روی تیراژ نشریات فاشیستی حدس زد که روز به روز بر تعداد، تنوع و تیراژ آنها در امریکا افزوده می شود.

در کردستان عراق حاکم نشد. این تشنج بی وقته، در نهایت به سود سیاست های تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا، که خود آتش افروز واقعی جنگ خلیج فارس بود، تمام شد. امریکا در این مدت و با بهره گیری از اوضاع پرتنش منطقه زرادخانه خویش را در خلیج فارس تقویت کرد و بر تعداد پایگاه های خود افزود. امریکا همچنین در شهرهای مهم کردستان عراق، نظیر آریل، پایگاه های نظامی جاسوسی بر پا کرد!

در خلال جنگ ایران و عراق، کردهای دو کشور بشدت سرکوب شدند و در سال ۱۳۶۶ رژیم عراق در یک مسابقه جنایت با جمهوری اسلامی، کردستان عراق را بمباران شیمیایی کرد. در این بمباران، طبق برآوردهائی که اعلام شده، پنج هزار نفر جان خود را از دست دادند. در ۴ سال گذشته، که حکومت کردها در کردستان عراق برپا بود، برخی سیاست های غیر واقع بینانه و نا استواری های سیاسی ناشی از اختلافات درونی، اوضاع را برآب پیچیده تر ساخت و بهانه ها و زمینه های لازم را برای دخالت های جمهوری اسلامی و ترکیه در امور داخلی آنها فراهم ساخت.

بی تردید، آنچه که کردستان عراق روی داده، سرآغاز فصل جدیدی از رویدادهاست، که نمی تواند بی ارتباط با ایران باشد. اگر تنها یک دلیل برای پیگیری بسیار جدی حوادث اخیر، از سوی نیروهای سیاسی ایران لازم باشد، همین ارتباط تاریخی رویدادهای دو کردستان ایران و عراق از یکسو و جنبش آزادیخواهی کردهای ترکیه از سوی دیگر با یکدیگر است.

با کمال تأسف، تحلیل ها و ارزیابی رهبران حزب دمکرات کردستان ایران نیز در ارتباط با رویدادهای اخیر، بسیار شتابزده و متکی به اخبار و اطلاعاتی است، که رسانه های غربی منتشر ساخته اند. مصاحبه دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران با صدای فارسی رادیو فرانسه، از این نوع تحلیل ها بود. "عبداله زاده"، دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران، به گونه ای از آینده امکانات این حزب در خاک عراق سخن گفت و از اخباری نام برد، که کوچکترین کمکی به درک واقعی رویدادها در منطقه نکرد. حتی در این مصاحبه معلوم نشد، که سرانجام با تسلط حزب دمکرات کردستان عراق بر تمامی کردستان عراق و حمایت ارتش عراق از این حزب، در عمل موجب تقویت هویت ملی کردهای عراق شده است و یا برعکس؟ مذاکرات رهبر حزب دمکرات کردستان عراق با حکومت بغداد در جهت منافع خلق کرد بوده و یا در جهت خلاف آن و اصولاً این مذاکرات و تفاهم با دولت بغداد بر چه اساس و متکی به چه خطرات و یا برتری طلبی ها در برابر جبهه میهنی بوده است. او همچنین نگفت که نقش امریکا در حوادث اخیر چه بوده است؟

این در حالی است که انتظار می رفت، حزب دمکرات کردستان ایران، که در منطقه حضور دارد، در جهت آگاهی مردم ایران از واقعیات و احتمالات آینده که متوجه ایران نیز خواهد بود، نظرات دقیق و همه جانبه ای را ارائه می داد.

مصاحبه یک کارشناس انستیتوی تحقیقاتی

آلمان پیرامون حوادث کردستان

نشریه مترقی "JUNGE WELT" چاپ برلین، در آستانه حوادث اخیر کردستان عراق، با یکی از کارشناسان انستیتوی تحقیقاتی آلمان - بخش خاورمیانه "بنام" عزیز الکازاز گفتگویی انجام داده است. قسمت هائی از این گفتگو را که با مسائل درونی دو حزب دمکرات کردستان عراق و جبهه میهنی ارتباط دارد بصورت نظرات مصاحبه کننده، در زیر می خوانید:

"... یکی از دلایل مواضع اخیر اتحاد میهنی کردستان عراق به رهبری آقای طالبانی، در ارتباط بوده است با تصمیم سازمان ملل برای لغو تحریم اقتصادی عراق و مساله بسیار مهم کنترل لوله های حامل نفت عراق به ترکیه و پولی که بدان مربوط بوده است. از زمانی که موضوع صدور دوباره نفت عراق مطرح شد، اتحاد میهنی مرزهای با ترکیه را به تصرف درآورد. بنظر می رسد که طالبانی تمایل داشت درآمدهای گمرکی حاصل از این معاملات را به خود اختصاص بدهد و بدین وسیله موقعیت خود را در مقابل حکومت عراق تحکیم کند... دولت عراق در مذاکرات متعدد خواهان صدور بخش اعظمی از نفت خود از طریق خلیج فارس بود اما امریکائی ها با سمجیت با این خواست عراق مخالفت کردند و خواهان انتقال این نفت از طریق ترکیه شدند. سرانجام نیز امریکا در این خواست خود موفق شد. البته عراق بطور کلی مخالف مناسبات اقتصادی با ترکیه نیست و بهمین دلیل نیز اخیراً نمایندگان دولت ترکیه در بغداد قرار داد تجاری جدیدی را با دولت عراق امضاء کردند که مربوط به احداث لوله های گاز به ترکیه است، اما در مورد انتقال نفت خواست عراق و

نقطه نظرات هنری-سیاسی "هوشنگ گلشیری"

بعد از انتخابات مجلس محدودیت ها بیشتر شد!

هوشنگ گلشیری، رمان نویس برجسته ایرانی، اخیرا در یک مصاحبه تلفنی با رادیو ایران بیان کرده است. موقعیت هنرمندان داخل کشور و خطراتی که ادبیات کهن ایران را تهدید می کند و همچنین نقشی که دو کیهان چاپ لندن و چاپ تهران برعهده دارند، از جمله مباحثی است که گلشیری، در مصاحبه خود بدان پرداخته است. این مصاحبه از طریق تلفن انجام شده و هوشنگ گلشیری، که در تهران زندگی می کند، با کله مندی بسیار از نقش منفی ناشران خارج از کشور-بویژه آمریکا- یاد می کند. این مصاحبه شامل دو بخش است، یک بخش از آن اختصاص به ادبیات و داستان نویسی دارد و بخش دیگری شامل موقعیت هنر و هنرمندان در داخل کشور است. از آنجا که بخش دوم کمتر جنبه اختصاصی (هنری) دارد و نقطه نظرات بیان شده در آن، گوشه ایست از واقعیات حاکم بر جامعه ایران امروز، ما این بخش را در حد گنجایش صفحات راه توده منتشر می کنیم. در همین جا، از کوشش علاقمندان راه توده در آمریکا، که متن این مصاحبه را برای ما ارسال داشته اند نیز تشکر می کنیم.

درباره چاپ آثار- ما اکنون از نظر چاپ آثار دشوارترین لحظات را می گذرانیم. یعنی اینکه نسبت به سال های گذشته وضعیت دشواری داریم. منع چاپ آثار از هر نوعی، به نهایت رسیده است، در این شکی نیست. ما هم به دلیل این سریال "هویت" که یک سریال تلویزیونی چند هفته ایست که از انتخابات تا حالا ادامه دارد، وضع دشواری پیدا کرده ایم. در این سریال از روشنفکران مملکت اسم می برند و آنها را متهم به همکاری با سازمان های عجیب و غریب می کنند! به این ترتیب، به هر آدمی رخصت داده می شود که خودش قانون اجرا کند. وقتی به کسی بدون دادگاه، بدون رسیدگی و غیره، در یک تلویزیونی که ۶۰ میلیون نفر بالقوه تماشاچی دارد اینطور حمله می شود وضع معلوم است. بخصوص که این برنامه چندین بار هم تکرار می شود. خوب، این وضع خطراتی را هم چه بخواید و چه نخواست بوجود می آورد. وضع ما همین است. وقتی اینجا می مانیم، اینجا (خطرات) را می پذیریم! قیلا هم این فشارها بود، اما از انتخابات به بعد بیشتر شده است. درباره حزب الله باید بگویم ما اینجا را نمی شناسیم. حالا مقداری کم شده اند. قبلا همینها گروهی درست کرده بودند بنام "آقا الله" و "یارا الله" و نوشته های چاپ شده ای را هم برای ماها می فرستادند. درواقع ما مشکل خاص نداریم، مشکل عام است. شما ببینید: وقتی یک دزد را می گیرند اسمش را در روزنامه ها نمی نویسند. یک بار مثل اینکه اسم چند زن را در کیهان برده بودند که بعد معذرت خواستند. اینها متهم شده بودند به مسائل جنسی. اما تا درباره روشنفکران هرچه دلشان خواهد می نویسند و حالا برنامه تلویزیونی هم درست کرده اند. از انتخابات تا حالا در تلویزیون از تعدادی از روشنفکران مشخصا اسم برده اند و تصاویری می سازند و پخش می کنند که حیرت انگیز است. مثلا فکر کنید تصویر مثلا "آشوری" را می گذارند کنار مثلا تصویر نخست وزیر اسرائیل و چنان مونتاژ می کنند و کنار هم می چینند که بیننده فکر کند دیگر خیانت این آدم ها اثبات شده است! اینست وضعیت کنونی که شاید موقت باشد. کار انتشارات هم که دیگر به افلاس کشیده شده است. تیراژها به ۲ تا ۳ هزار رسیده است. مثلا به آثار من اصلا جواب نمی شود. درحالی که زندگی ما به همین چند تا کتاب وابسته است که آنهم با ایراد هائی که می گیرند، دیگر ناممکن است. مثلا می گویند کلمه "رقاص" را نباید بکار برد. گاهی آدم خنده اش می گیرد. اگر این وضع ادامه پیدا کند، هیچ امیدی وجود نخواهد داشت. ایراد هائی می گیرند خنده دار. شما می دانید که اتفاقا نویسندگانی مثل من خیلی هم اخلاقی هستیم، ولی مگر می شود مثلا نوشت "برگ درخت رقصان برخاک افتاد؟" می گویند نباید نوشت برگ رقصیده است!! واقعا این مورد را در هفته نام "صبح" ذکر کرده بودند و خودشان هم تحسین کرده بودند که این نشریه اینطور دقیق است! ادامه این وضع یعنی هزار سال ادب کهن ایران دیگر چاپ نشود. اینها که دستشان در این کارهاست، اصلا با تخیل و احساس ضدیست دارند! ... من فکر می کنم با ایراد هائی که با آثار بنده حقیری مثل من رویرو می شوند، فردا اجازه انتشار

سوره یوسف قرآن و خیلی سوره های دیگر آنرا هم ندهند و چهار مقاله هم دیگر چاپ نشود. نمونه فراوان است. مثلا من درباره یک بچه یازده ساله که بر اثر سرطان فوت کرده بود نوشته بودم "بال پروانه شکست". به این آگهی با این جمله اجازه چاپ ندادند. واقعا باور کردنی نیست، این دشمنی با تخیل است! رسیدگی به این کارها را به کسانی داده اند، که اصلا اینکاره نیستند و درعمرشان هم نبوده اند. مثلا یکی از همین ها که کار ممیزی را دارد، اخیرا می گفت شروع کرده به رمان خواندن! شما فکرش را بکنید، آدمی که اصلا رمان نمی داند چیست و تا حالا هم رمانی نخوانده، یکباره مامور می شود، که مثلا رمان بنده را ممیزی کند! این دشمنی با فرهنگ یک ملت است، از رودکی تا حالا. با همین معیار بزودی چاپ اشعار حافظ هم ممنوع می شود.

انتشارات خارج از کشور- من و امثال من امید داشتیم که بتوانیم برخی آثارمان را در خارج از کشور منتشر کنیم، اما آنها که در خارج انتشاراتی راه انداخته اند هم دست کمی از همکاران خودشان در اینجا ندارند. من در لس آنجلس مشکلات چاپ و انتشارات را خوب درک کردم. واقعا بازی در می آورند. شاید اگر آثار منتشر نشده در داخل، می شد در خارج از کشور انتشار یابد، بهر حال هم نویسندگان داخل تشویق شده بودند و هم فکر به حال ادب و فرهنگ ایران و نجات آن شده بود.

در رابطه با ترس نویسندگان داخل- من نمی دانم این جمله را که "نویسندگان مقیم ایران بدنبال مرگ سعیدی سیرجانی و مرگ مرموز احمد میر علانی، بدنبال انتشار نامه سرگشاده و اعتراضی نویسندگان، حالا از سایه خودشان هم می ترسند" از کجا آورده اند و در کیهان چاپ آنسو (لندن) منتشر کرده اند. والا وضع به این شکل هم نیست که نویسندگان از سایه خودشان هم بترسند، همه دارند زندگی خودشان را می کنند، گرچه بهر حال وضعیت پیچیده و دشواری هست، زیرا هیچکس مسئول هیچ عملی نیست. قانون حاکم نیست. وقتی بخشی از قانون اجرا شود و بخشی اجرا نشود، کل قانون زیر علامت سوال می رود، مشکل اینست. این مطلبی که ما از سایه خودمان هم می ترسیم را کیهان آنسو نوشته، مثل اینکه نقطه مقابل کیهان اینسو است. این زبانی که چنین مضمونی را (در کیهان لندن) نوشته زبان روشنفکری نیست. من اگر آنطرف هم بودم همین را می گفتم. اصلا از این حکم های عجیب و غریب نباید صادر کرد. این یعنی که مثبت و منفی را ندیدن، درحالی که قصد ما اینست که یک مملکتی اندک اندک، ذره ذره رو به ثبات، صلاح و رفاه و دمکراسی برود. به طرف ارزش گذاشتن به انسان ها برود. حالا وقتی یک کسانی منافعشان ایجاب می کند که به این سمت نرود، دست به یک کارهائی هم می زنند، تهدید هم می کنند. خوب ما هم که عمرمان را کرده ایم. من وصیتم را هم کرده ام و اعلام هم کرده ام، دیگر از سایه ترسیدن یعنی چه؟ البته اهل شلوغ کردن نیست، قصدم اینست که این مسائل اصلاح شود.

وضع زنان نویسنده- اینکه می گویند زنان را از رمان ها بیرون کرده اند، حرف درستی نیست. وا الله آنها را نه از رمان بیرون کرده اند و نه از داستان نویسی محروم. شما می دانید که چقدر رمان نویسی زن حالا داریم. البته حالا یک مقدار معیارها و ممنوعیت های ابلهانه در این ماه های اخیر وضع کرده اند که قبلا نبود. این بن بست ها را کسانی بوجود آورده اند، که اخیرا بر سر این نوع کارها گذاشته اند و گفتیم که میزان تخصص و دانش آنها چقدر است. این وضع در تلویزیون هم هست. مثلا زنان تلویزیون محجبه تر شده اند، تصویر زنان را پشت نشان نمی دهند و از این نوع مزخرفات که همین چند ماه اخیر وضع شده است. البته در مورد زنان خارجی اینطور نیست، مثلا آنها را بی حجاب هم نشان می دهند! به همین دلیل فیلم سازهای مورد تایید برای فرار از مشکلات جدیدی که بوجود آورده اند، در خارج فیلم می سازند تا نمایش فیلمشان در داخل با مشکل تصویر زنان مواجه نشود. بنابراین وضع فلج کننده نیست، به آن شدت که آنجا می گویند، اما ممکن است ما در عمل به اینجا برسیم که نویسنده فلج شود و آثارش دیگر چاپ نشود.

درباره عباس معروفی- درباره خروج ایشان و ماندگاریش در آنجا، من قبل از رفتن، علیرغم برخی دشواری هائی که برای شخص من هم در اینجا بوجود آورده بود، به او توصیه کردم که از جارجنجال فاصله بگیرد و حالا که فرصتی فراهم آمده که فارغ از غم تهیه آب و نان و خرج زندگی به کار اصلی و مورد علاقه اش برسد، واقعا برو دنبال همان کار. یعنی رمان نویسی که استعدادش را هم دارد. خودش هم بعد از استقرار در خارج تلفنی تماس گرفت و گفت که توصیه تو را عمل کردم، اما باز هم از اینجا و آنجا می شنوم که اینطور نیست. او استعدادی است برای نسل جوان. من و برخی دوستانم از اول هم با آن کار مجله ای او (گردون) موافق نبودیم و اعتقاد داشتیم که او به کار خودش برسد بهتر است، اما خب اینطور خواست. ما با خروج او هم موافق نبودیم!

برابر دستمزد درکارخانه، قوانین بیمه، مرخصی زایمان، سن کمترین برای بازنشستگی، بیمه زنان شالیکار، بیرون کشیدن دختران کم سن و سال از کارگاه های قالی بافی و روانه کردن آنها به مدارس، حداقل دستمزد و بیمه دختران و زنان کارگر در باغ های پسته و... باشند!

در کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز اتفاقاً، حکومت ها برای ایجاد تفرقه و یا دامن زدن به تفرقه در احزاب سیاسی که در چارچوب دموکراسی حاکم فعالیت می کنند، از این ترفند استفاده می کنند و به آن پرو بال می دهند. جنبش فمینیستی را در چارچوب قوانین و مقررات "کورتاژ" و "پسک سلسله مسائلی از این دست، میدان می دهند و با برانگیختن بحث های جنجالی و پیایی در این زمینه ها، در عمل افکار عمومی را از راه یافتن به ریشه های مشکلات اجتماعی باز می دارند!

تلاش دوم درخود جمهوری اسلامی و با هدایت ارتجاعی ترین جناح های حاکم و زیر پوشش دفاع از اسلام و قوانین اسلامی جریان دارد. این تلاش در عین حال که ریشه در تفکرات عقب مانده مذهبی نیز دارد. همانقدر طبقاتی و هوشیارانه است که تلاش حکومت ها در کشورهای بزرگ سرمایه داری هشیارانه و طبقاتی است. در جمهوری اسلامی نیز، حکومت با انواع قوانین و فشارهای اجتماعی تلاش می کند: اولاً با قرار دادن زنان در برابر مردان در صف واحد جنبش در برابر ارتجاع شکاف ایجاد کند و دوم زنان را خانه نشین ساخته و از فعالیت های اجتماعی، ارتباط با جنبش عمومی و... باز دارد. آخرین نمونه این تلاش را در یکی از آخرین شماره های هفته نامه "صبح" می توانید بخوانید که در پی می آید.

"راه توده" تاکنون تلاش کرده است، اخبار و رویدادهای این مجموعه به هم پیوسته را تا آنجا که در توان و امکانات صفحاتش می باشد، منعکس ساخته و خوانندگان خود را جریان قرار دهد. بازتاب برخی مطالب منتشر شده در نشریات زنان در داخل کشور، انعکاس کنفرانس های زنان در خارج از کشور، گفتگو با برخی سخنرانان این کنفرانس ها، پیگیری سیاست های ارتجاع حاکم در چارچوب آن نگرشی که در بالا به آن اشاره شد، هنگی بخشی از این تلاش بوده است، که در این شماره نیز دنبال شده است.

آخرین کنفرانس زنان در جمهوری اسلامی، اخیراً در "سیاتل" امریکا برپا شد. در این کنفرانس خانم پروانه فروهر از رهبران حزب ملت ایران بعنوان میهمان شرکت کرد و نخستین سخنران نیز بود. سخنرانی او که متکی به مشاهدات و برداشتهای وی از مجموعه جنبش آزادیخواهی در داخل کشور بود و جنبش زنان ایران را نیز بخشی از مجموعه این جنبش معرفی کرد، با برخی واکنش های منفی از سوی برخی شرکت کنندگان در کنفرانس روبرو شد. برخی سوالات در این زمینه در پایان همان سخنرانی مطرح شد و سپس بحث پیرامون مطالب مطرح شده از سوی خانم فروهر به خارج از کنفرانس نیز کشیده شد. خانم پروانه فروهر در راه بازگشت به ایران، در توقف کوتاه و چند روزه ای که در اروپا داشت، ضمن دیدار خود با "راه توده" یکبار دیگر بر نقطه نظرات خود پیرامون جنبش زنان ایران در جمهوری اسلامی تاکید ورزید و مبارزه زنان ایران را جدا ناپذیر از کل جنبش آزادیخواهی مردم ایران اعلام داشت. این نقطه نظرات که با دیدگاه های حزب توده ایران نیز در بسیاری عرصه ها هماهنگی دارد، در گزارش مربوط به دیدار و گفتگوی راه توده با خانم فروهر منتشر شد.

بعنوان پیامت سخنرانی خانم فروهر در کنفرانس زنان، خانم "تیره توحیدی" که یکی از پژوهشگران امور زنان و یکی از سخنرانان کنفرانس مذکور بود، نقطه نظرات خود را پیرامون جنبش زنان در جمهوری اسلامی، در مصاحبه ای رادیویی اعلام داشت. خانم "تیره توحیدی" که در کنفرانس زنان پکن نیز شرکت داشته و گزارش مفصل و خواندنی او در مجله "زنان" چاپ داخل کشور نیز انتشار یافت، مقیم امریکا می باشد. وی در مصاحبه رادیویی خود نقطه نظرات قابل توجهی را پیرامون واقعیات جنبش زنان در جمهوری اسلامی، که کمتر به آن در خارج از کشور توجه می شود، مطرح کرد. ما از این مصاحبه نسبتاً مشروح، نقطه نظراتی را که به آن اشاره کردیم، از نوار ضبط شده مصاحبه ایشان برگرفته و در زیر منتشر می سازیم. (این درحالی است که ما بخشی از نظرات ایشان، بویژه وقتی مسائل مربوط به زنان و روند خیانت به انقلاب را از دیدگاهی انتزاعی و بی ارتباط با مجموعه این روند مورد بررسی قرار می دهند، نادرست ارزیابی می کنیم).

"... همه زنان ایران در اواول انقلاب شرکت فعال داشتند ولی عملاً نه تنها حقوقی بدست نیاوردند، بلکه حتی را هم که داشتند از دست دادند... در هر کجا وقتی دولت ها حتی را از بالا اعطاء کرده اند، زنان خیلی سریع آنرا می توانستند از دست بدهند، زیرا این حقوق با مبارزه و ضمن آگاهی و خودجوشی خودشان بدست نیامده است. کما اینکه در ایران به گفته "خانم شیرین عبادی"

جنبش زنان ایران برای آزادی،

از جنبش آزادیخواهی مردم جدا نیست!

"فمینیسم اسلامی"

پدیده ای نوین

در جمهوری اسلامی است!

ارتجاع مذهبی، همیشه در مقابل تحول طلبان مذهبی مقاومت کرده است!

در سال های اخیر، مبارزه زنان ایرانی برای کسب حقوق اجتماعی خویش، در جمهوری اسلامی مراحل نوینی را آغاز کرده است. بازتاب این تلاش، در نشریات اختصاصی زنان که در جمهوری اسلامی چاپ می شود منعکس است. این مبارزه عمدتاً در جهت مبارزه با قوانین ارتجاعی حاکم در جمهوری اسلامی، در ارتباط با زنان و همسو با جنبش آزادیخواهی و عدالت طلبی است. بهمین دلیل در مطالبی که در این نشریات منعکس می شود و در اخبار مربوط به تلاش های گروهی و سازمانی این جنبش کمتر و گناه بسیار بندرت زنان به دو صف بندی مذهبی و یا غیر مذهبی، چادری و یا غیر چادری و... تقسیم می شوند. حقوق عام زنان، مبارزه با تبعیض جنسی در جمهوری اسلامی و افشای نتایج اجتماعی قوانینی که بر اساس آنها، حقوق مدنی زنان حتی از مردان نیز کمتر است و یا قوانینی که مردان را در ابتدائی ترین امور زندگی حاکم بر سر نوشت زنان می سازد، از جمله محورهای این مبارزه در ایران است. مبارزه ای که بصورت بسیار طبیعی با مبارزه عام مردم و جنبش آزادیخواهی مردم ایران پیوند می یابد.

در حاشیه این جنبش و مبارزه، هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور، دو تلاش دیگر نیز جریان دارد، که اگر در اولی حسن نیست وجود داشته باشد که ما دلیلی برای رد آن نمی بینیم. در دومی این حسن نیست نه تنها وجود ندارد، بلکه اساساً ترفندی سیاسی است، که هماهنگ با دیگر ترفندهای ارتجاع برای مقابله با جنبش عام مردم پیش برده می شود.

تلاشی که در خارج از کشور و بمنظور دفاع از حقوق زنان ایرانی انجام می شود، اغلب تحت تاثیر مسائل اجتماعی زنان اروپائی است. بویژه آنکه برخی هدایت کنندگان و فعالان تشکل های زنان خارج از کشور، آزادی زنان را همچنان در همان چارچوبی می بینند که در زمان سلطنت می دیدند. آزادی که نه عمق داشت و نه عرض و طول! و در محدوده ای معین از تشریندی های حکومتی و اجتماعی محصور بود! این ارزیابی، البته هرگز به معنی نفی تلاش های افشاگرانه و آگاهی بخش کانون ها و اجتماعات زنان خارج از کشور برای کمک به جنبش ضد ارتجاعی زنان داخل کشور نیست، که در حد خود قابل درنگ و تقدیر نیز می باشد. رشد اندیشه های "فمینیستی" که تا مرز سستیزی بجای حکومت سستیزی، ارتجاع سستیزی، استثمار سستیزی و... پیش می رود، اغلب در برخی سخنرانی ها و نوشته های تلاشگران جنبش زنان در خارج از کشور به چشم می خورد. در این نوع اندیشه ها، مبارزه زنان چه بصورت عام (در سطح جهان) و چه بصورت خاص (در جمهوری اسلامی) نه تنها بار طبقاتی ندارد، بلکه اصولاً مبارزه زنان را برای دست یافتن به حقوق خویش در این چارچوب نمی بیند. همین است که بتدریج زنان در یکسو و مردان در سوی دیگر قرار می گیرند و در این صف بندی زنان صاحب سرمایه، روشنفکر، دانشگاهی، کارگر، خانه دار، روستائی و... همه در یک طرف و در مقابل صفی قرار می گیرند که در آن صف نیز تفاوت طبقاتی و تشریندی به همین صورت است. همین است که نه تنها معلوم نمی شود چه قشر و طبقه ای، بر اساس کدام منافع در صف مقابل نیروی فشار برای اجرای قوانین ارتجاعی علیه زنان است و در همان صف بندی کدام اقشار و طبقات بصورت بسیار طبیعی می توانند متعدد مبارزه زنان مثلاً برای

شرایط و جو حاکم درجهت به عقب راندن زنان بود و در نتیجه آن، حقوق و قوانین نیم بندی هم که زنان در رژیم گذشته بدست آورده بودند از آنها سلب شد، اکنون بتدریج اوضاع تغییر کرده و در وضعیت زنان جنبه های مثبتی دیده می شود. گام هایی به جلو برداشته شده است، که در کنفرانس توضیح دادم، این حرکات مثبت را مدیون سه عامل بهم پیوسته هستیم:

عامل مقاومت: مقاومت، خلاقیت و قدرت انطباق و زیرکی زنان. حالا چه زنان مذهبی و چه غیر مذهبی، که در اشکال مختلف سعی کردند حضورشان را در اجتماع حفظ کنند و حتی در برخی عرصه ها افزایش هم بدهند. امروزه شما می بینید در نشریات، در نویسندگی، در سینما و در امور فرهنگی نان نه تنها نسبت به گذشته عقب تر نیستند، بلکه جلوتر هم رفته اند.

عامل اقتصادی: این بر می گردد به عوامل عینی اقتصادی و دمکراتیک است. بهر حال ایران کشوری است که از نظر سرمایه داری نسبت به کشورهای دیگر اسلامی نظیر افغانستان پیشرفته است. شما ببینید در افغانستان امروز گروه طالبان می آید همه زن ها را از کار برکنار می کند، حتی پرستارها و معلمین زن نمی توانند کار کنند. در آنجا مجبور شده اند بعضی از مدارس را تعطیل کنند، زیرا زنان حق ندارند خارج از خانه کار کنند! همین کار را نتوانستند در ایران بکنند، حتی اگر می خواستند، که بخشی از روحانیت آنرا می خواست، نتوانستند انجام بدهند زیرا جامعه ایران از لحاظ اقتصادی و رشد فرهنگی پیشرفته تر از آن بود که این برنامه ها در آنجا قابل پیاده کردن باشد.

عامل تضاد مکتبی: این، یعنی تناقضات و تضادهای مکتبی و ایدئولوژیکی که در درون خود بنیادگرایان وجود دارد. آنها خودشان هم بر سر الگوی زن مسلمان با هم دیگر توافق نظر ندارند. اینها می خواهند الگوی دیگری را به قول خودشان جانشین زن غرب زده بکنند. این الگو اگر چه در آن شکل ظاهری که چادر باشد، توانسته تا حدی پیاده شود، که بنظر من در این زمینه نیز موفق نشده اند، چرا که خیلی ها به ناچار و از سر اجبار آنرا سرشان می کنند. کار به جایی رسیده که حالا دیگر بعضی از همان روحانیونی که روی چادر اصرار داشتند، امروز قبول کرده اند که بجای چادر، زنان مانتو و روسری داشته باشند. می دانید که این مانتو و روسری هم اشکال و رنگ های متنوعی پیدا کرده است، که خود زنان با زیرکی آنرا به اقتضای حاکم تحمیل کرده اند. بهر حال، گرچه در این سطح و شکل ظاهری، یعنی چادر و حجاب حاکمیت توانسته حرفش را و زورش را به پیش ببرد، آنهم یا با زور و یا اغواء خود زنان، ولی در بسیاری جاهای دیگر، در واقع خودشان هم روی واقعیات موجود گیر کرده اند. مثلاً نیازمند کار خانم ها در خارج از خانه هستند. یا مثلاً تضادهایی که بین خودشان وجود دارد، مثلاً آن چیزی که آقای رفسنجانی می گوید با سخنان و نظرات احمد جنتی، سردمدار انصار حزب الله که به زن ها حمله می کنند یکی نیست و این چندگانگی و دیدگاه های مختلف حاکمیت به زنان کمک می کند، تا از فضای موجود در جهت احقاق حقوق خود بهره بگیرند.

امروز در جامعه ایران، بقول کارل مارکس که می گوید هر چیز آبستن ضد خویش است، و سوازی که روحانیون حاکم روی مسئله حضور زن در جامعه از خودشان نشان دادند به ضد خودش در عمل تبدیل شده است. حالا پدیده هایی در جمهوری اسلامی شکل گرفته که در نقطه مقابل این اندیشه که زن باید در درون خانه بماند قرار دارد. واقعا این نکته بسیار جالب و مهمی است که شاید برای اولین بار در تاریخ ایران بعد از اسلام، زن می گوید: اصلا کسی گفته اسلام آن چیزی است که این آقایان و این روحانیون می گویند؟

درواقع این سوالات انحصار تعبیر و تفسیر اسلام را از دست آقایان بیرون کشیده است و حتی یک روند ایجاد مجتهد زن دارد بوجود می آید. جالب اینست که بیشتر این مجتهدان زن، با دیدگاه فمینیستی به اجتهاد مشغول شده اند! که ما در اینجا به این نوع مجتهدین می گوئیم فمینیست اسلامی. خودشان شاید این اصطلاح را بکار نبرند و یا برخی شان هم بکار ببرند، مثل خانم شهلا شرکت مسئول و سردبیر نشریه "زنان" هیچ پروانی ندارد خودش را فمینیست اسلامی بنامد. یا مثلاً در مطالعه نشریات دیگر به پدیده های بسیار قابل توجهی برخورد می کنیم. در نشریاتی مثل "فرزانه" و "پایام هاجر" و یا حتی در مقالاتی که در نشریه "زن روز" چاپ می شود، به تلاشی برخورد می کنیم که شباهت دارد به تلاشی که زنان فمینیست صد سال پیش در آمریکا و با رفتن به درون کلیساها کردند. تورات و انجیل را بازنگری کردند و تعبیر جدیدی را از دین مسیح و در میان یهودیان از میان تورات بیرون کشیدند. به این ترتیب، باید قبول کرد، که این نوع تلاش ها که حالا در ایران شروع شده، البته عجیب و غریب نیست و باید با شناخت بافت مذهبی جامعه عمیقاً به آنها

(سخنران دیگر کنفرانس زنان در "سیاتل" آمریکا) بعد از انقلاب، بعضی از قوانین حمایت خانواده و یک سر اصلاحات مثبت لغو شد و آب از آب هم تکان نخورد. چرا؟ زیرا زنها اطلاعی از قوانین حمایت خانواده نداشتند. خانم عبادی در سخنرانی خود (خانم شیرین عبادی وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه تهران است) خیلی دقیق مقایرت های حقوقی قوانین حاکم در ایران، بخصوص در ارتباط با خانواده و قوانین مربوط به زنان را در مقایسه با حقوق بشر (کنوانسیون حقوق بشر) نشان دادند و از طرفی هم استدلال کردند که چگونه این قوانین بسیاری تحت نفوذ و یا منبعث از شریعت و فقه اسلامی وضع شده اند. البته در کنفرانس ایشان با احترام از قرآن و اسلام یاد کردند و اتفاقاً یکی از سوالاتی که از ایشان شد در همین رابطه بود و اینکه چگونه وقتی خودتان می گوئید این قوانین از اسلام ریشه گرفته است، خودتان به آن احترام می گذارید؟ ایشان خیلی قاطع و راسخ پاسخ دادند، که گناه آنچه که حاکم است را نباید به پای قرآن و اسلام نوشت. اینها را باید از قوانین رایج فقه و شریعت و تعبیر و تفسیری که دانست که از آن در حکومت می شود. البته ایشان اعتقاد داشتند که جوهر مردسالاری در این زمینه نیز نقش دارد که در برابر عدالت خواهی اسلام است. مثلاً ایشان این سوال را در این ارتباط مطرح کردند، که چرا و چگونه است که نه تنها در حکومت قبلی، بلکه در همین حکومت هم در بسیاری از قوانین و باورهای مذهبی تجدید نظر شد، مانند موسیقی، قوانین اقتصادی و بانکی و بقیه اما وقتی به قوانین خانواده و زنان و ازدواج که می رسم هنوع تعبیر و تفسیر جدیدی از آن ممنوع است و نمی گذارند در این زمینه تحرکی صورت گیرد. آیا این خود نشان نمی دهد که مرد سالاری در ایران ریشه عمیق دارد و همین امر اجازه نمی دهد بازبینی و بازسازی مناسب با شرایط امروز بشود؟

بنظر من (نیره توحیدی) این نظرات خانم شیرین عبادی، درحقیقت نمونه یک فمینیسم اسلامی است که اکنون در ایران گرایش به آن کم نیست. حتی آنها تلاش می کنند تا انحصار اجتهاد و تفسیر و تعبیر فقه و کلام را از نجبگان مردسالار خارج کنند و آنرا از انحصار روحانیت حرفه ای خارج سازند و بقول خودشان اسلام را اسلامی مذکر و اسلامی زن شمول و برابری طلب بازسازی کنند. این فمینیسم اسلامی در جمهوری اسلامی رو به رشد است، که بنظر من این تحولی مثبت و طبیعی و تاریخی است و گامی مثبت و رو به تکامل است. باید امیدوار بود که این این فکر به رشد تنوع و تعدد افکار و عقاید و تجدد در اسلام کمک کند. یعنی کمک به باز شدن آن گرهی که نه تنها در ایران خودمان بلکه در همه کشورهای مسلمان دیگر همچنان بازنشده باقی مانده است. البته این فقط شامل اسلام نمی شود. نگاه کنید به ادیان دیگر. مثلاً دین یهود و یا مسیح. هیچ کدام نسبت به زن وضع بهتری ندارند. حتی گاه زن ستم تر هم هستند! اگر آنها را مطالعه کنید، مشاهده خواهید کرد که حتی در برخی زمینه ها زن ستم تر هم هستند. بعضی از سنن اسلامی (نه اصول قرآنی) از ادیان قبلی مثل دین یهود به عاریت گرفته شده اند و مستقیماً تحت تاثر آن بوده اند، مانند سنگسار کردن زنان. تفاوت اینجاست که این ادیان اصلاح شدند، دنیوی شدند و با اصطلاح با پیشرفت بشر و جوامع هماهنگ شدند و مدرنیزه شدند و منطبق شدند، اما در اسلام وضع اینطور نیست. مثلاً پروتستانیسم که در مسیحیت در واقع یک جنبش اصلاح گرایانه بود، یک جنبش رفرف طلبانه بود که خودش را با دنیای سرمایه داری جدید منطبق کرد، ولی در اسلام این رفرف و این تطبیق و تحول هنوز صورت نگرفته و همیشه سنت گرایان توانسته اند اصلاح طلبان و تجدد خواهان را مغلوب کنند و یا با تکیه به عقب ماندگی و بی سوادی اکثریت مردم در جوامع اسلامی آنها را عقب بزنند. هر وقت روحانیتی در دل روحانیت ایران پیدا شده، حالا چه روحانی در لباس روحانیت و چه افراد دین باور مثل دکتر شریعتی، سید جمال الدین اسدآبادی که خواسته اند در دین رفرف ایجاد کنند مغلوب سنت گرایان دینی و کهنه پرستان اسلامی واقع شده اند. این بر می گردد به شرایط جامعه و فرهنگ غالب و آگاهی اندک عمومی که دیدگاهها و مبتکران این سنت شکنی ها و برنامه های آنها با حمایت عمومی روبرو نشده اند.

برپایه همین دیدگاه، من به تفسیر توضیح دادم که در ایران امروز چه شرایط تاریخی، اقتصادی، سیاسی پیش آمده که اصلاح طلبی و نوگرانی دینی آرام آرام پا می گیرد. چرا این تحول مهم است؟ چرا باید این تحول از طرف افرادی مثل من که با اصطلاح سکولار (دنیوی و یا دنیائی) استقبال شود؟

بنابراین پیش از اینکه دنبال توطئه جدیدی باشیم و وحشت زده شویم که لابد یک ماجرائی پشت این تحول طلبی خوابیده است، باید به این مجموعه فکر کنیم و جامعه خودمان را در نظر بگیریم.

در کنفرانس اخیر زنان، نسبت به برخی نظرات و دیدگاه های من که به آنها اشاره کردم انتقاداتی کردند و من هم البته پاسخ و توضیحات بیشتری دادم. بطور کلی ارزیابی من از اوضاع کنونی اینست که برخلاف سالهای گذشته، که

«... در جامعه اسلامی زنان و دختران "نسل دوم انقلاب" با هفت قلم آرایش، با مانتوهای جذاب و رنگارنگ و کوتاه و چاک دار، با روسری های نازک و گردن نما در رفت و آمدند. و ای کاش مساله به همین جا ختم می شد، وقتی فتوای دوجرخه سواری زنان را در معابر عمومی از یک زن که ظاهرا نماینده زنان مسلمان در مجلس شورای اسلامی است (اشاره به فائزه هاشمی) می شنوم، فکر می کنم که چرا فقط ما کار رضا خان را در جریان کشف حجاب تقبیح می کنیم و غافلیم از این که واقعا کشف حجاب تندروی و با ابعاد وسیع و خرد کننده به دست خودمان و با نظریات برخی مسئولین و عملکرد برخی از نهادهای فرهنگی در جامعه در حال وقوع است... زن نجیب حتی بعد از مرگش حاضر نمی شود تا محرم حجم پیکرش را ببیند... چرا دخترها به جای گوش دادن به موسیقی و عضویت در ارکستر سمفونیک نباید در خانه بمانند و به مادرانشان کمک کنند؟...»

چه کسی به زن فکر می کند!

خانم "شهرنوش پارسی پور"، رمان نویس معاصر که چند سالی را در زندان جمهوری اسلامی به سر برد، سرانجام خسارات خویش را از زندان منتشر ساخت. وی در بخشی از خاطرات خود، در دوران اسارت در زندان قزلحصار و زیر دست "حاج داوود" - آهنگر میدان ۲۴ اسفند، که در جمهوری اسلامی به حیوانی دزد تبدیل شد - از ورود نوحه خوان جوانی می نویسد که از قم برای موعظه و نوحه خوانی به زندان آورده شده بود. نوحه خوان جوان در بند زنان قزل حصار چنان چشم به سقف راه می رود و مدام پلک می زند، که همه تصور می کنند کوراست... سرانجام معلوم می شود کور نیست و بدین خاطر چشم به سقف راه می رود که چشمش به زنان نیافتد. خانم پارسی پور نتیجه ای بسیار طبیعی و قابل درکی را از این نوع حرکات می گیرد. او می نویسد: «وقتی مرزبان مدت به سقف نگاه می کند و به این می اندیشد که نگاهی به زنان نیفتد، تردید نیست که بی وقته به زنان می اندیشد» درد امثال "مهدی نصیری" را که هم سن و سال همان نوحه خوان زندان قزل حصار است، باید در همین ریزه کاری های روانی نیز جستجو کرد و سپس آنها به جاه طلبی های ارضاء نشده ای پیوند زد که در تلاش است با خواندن یا منبری برای ارتجاع مذهبی ارضاء شود!

بقیه "اقلیتی که واقعیات به یاری اش شتافته! از ص ۴

اختلاف ناحش طبقاتی و محرومیت روز افزون اکثریت مردم از برآورده شدن نیازهایشان، جامعه ایران را در آستانه انفجار قرار داده است. اگر در این شرایط روشنفکران به جای گسترش و زیستن با فرهنگی اساسا دیگرگون، فرهنگ احساس مسئولیت اجتماعی و ملی، تسلیم فرهنگ موجود شوند، نخواهند توانست در لحظات حساس و بحرانی، اعتماد مردم را جلب کنند و توان فکری و عملی خود را در خدمت اهداف آزادیخواهانه و عدالت جویانه قرار دهند.

راه توده: ما بر این تفسیر و برداشت پایانی گزارش منتشر در نشریه کار هیچ چیز نمی افزاییم، زیرا آنها بخشی از اندیشه ها و نظرات و تحلیل های خود نیز می دانیم. واقعیت اینست که ترک آیدولوژی، شعارهای متکی به حال و هوای مهاجرت و تحت تاثیر ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، در سال های اخیر، عملا چپ ایران را در داخل کشور درحاشیه قرار داد و میدان را کاملا در اختیار چپ مذهبی گذاشت! این درحالی است که عدم حضور چپ متکی به همان تحلیلی که در گزارش بالا آمده در جامعه ایران، از نگاهی دیگر، درحالی که چپ مذهبی ایران را میدان دار کرد، پشت آنها نیز خالی گذاشت! یعنی غفلتی دو سویه!! ما تلاش خواهیم کرد، با در نظر داشت پاره ای ملاحظات و بدلیل بسته بودن راه های ارتباط مستقیم و گفتگوی حضوری، در آینده تا آنجا صلاح باشد، به این نکته اخیر بیشتر پرداخته و نظر و تحلیل خودمان را در این زمینه مطرح کنیم.

در رابطه با اجلاس برلین همچنین نامه ها و پیام هایی نیز به راه توده رسیده است، که در صورت امکان و گنجایش صفحات، در بخش مربوط به نامه و پیام های دریافتی به این نامه ها نیز خواهیم پرداخت. آنچه که در این شماره، تحت عنوان نگاهی به مواضع جاری در سازمان اکثریت چاپ شده و ادامه نیز خواهد یافت، با آنکه مستقل از نامه ها و پیام های دریافتی نگاشته شده، اما در نوع خود پاسخی نیز به این پیام ها محسوب می شود. این مقالات از دیدگاه های مختلف به بحث درونی سازمان اکثریت می پردازد.

توجه کرد و دچار تخیلات و آمال و آرزوهای ذهنی خود نشد. متأسفانه بعضی از دوستان چپ گرای ما، در همین کنفرانس اخیر انتقادشان به من این بود که می گفتند شما دارید به این نوع تحلیل ها و نظرات، به رشد عقاید اسلامی و تدوین ایده های مذهبی کمک می کنید و از آنها حمایت می کنید. و یا اینکه مثلاً چرا من برای نشریه "زنان" (چاپ ایران) مقاله نوشته ام. اینها اعتقاد دارند به اینکه با نشریاتی که در ایران و در چارچوب رژیم حاکم در می آید نباید هیچ نوع همکاری بشود، حتی اگر در سطح اپوزیسیون داخلی رژیم باشند!

من اعتقاد دارم، که در ایران امروز ما شاهد چند جریان عمده هستیم: جریان سنت گرایان و جریان مدرنیسم از عمده ترین آنها هستند. جریان مدرنیسم که جریان های دیگر مذهبی هستند که در واقع دارند نسبی گرایی در دین و روشن گرایی و روشنفکری در دین را تبلیغ می کنند. کسانی مثل عبدالکریم سروش و سید محسن سعید زاده که اینگونه توسط قشری گرایان حاکم تحت فشار قرار گرفته اند از این دسته اند. اگر نوشته های سعید زاده را بخوانید که بعضی وقت ها در مجله زنان هم به چاپ می رسد مشاهده می کنید که دقیقاً یک نقد فمینیستی از فقه اسلامی، از شریعت و قرآن است و یک باز بینی فمینیستی است. بحث من اینست که باید به این مسائل توجه کرد. خود من به این نتیجه رسیده ام که امروز یکی از خواسته های مردم جدایی دین از حکومت است. نه تنها در صفوف چپ بلکه در میان خود نیروهای اسلامی هم خیلی ها به این باور رسیده اند که دین باید از حکومت جدا باشد، یعنی تفسیرهای متعدد از اسلام را بپذیرفته اند و نسبی گرایی در اصول دین کرده اند! که این دو نیز به نظر من به کمک هم می آیند و دارند به هم نزدیک می شوند. دگم ها و جزم های گذشته از بین می رود و یک نوع توافق و تسامح بر سر اینکه باید تحول و تعدد افکار را بپذیرفت بوجود می آید.

بر اساس همین مجموعه، من معتقدم روندهای مثبتی در حال شکل گیری است و ما در عین حال که دیدگاههای خومان را حفظ می کنیم، فلسفه حرکت نیز به راه خود ادامه می دهد. ما می توانیم بر سر خواسته ها و حقوق زنان و آنچه که ما برای حقوق زنان می خواهیم با اینها عملاً هم صف و هم جبهه و هم صدا باشیم!

دخترها باید در خانه بمانند!

مهدی نصیری، سردبیر هفته نامه "صبح" است. این هفته نامه در ابتدا با انگیزه مصاحبه با این و آن به میدان آمد، اما بزودی مشخص شد که در خدمت اهداف مرفقه اسلامی و روحانیون وابسته این حزب سیاسی-مذهبی قرار دارد. پیش از انتخابات مجلس پنجم، "میرشکاک" یکی از نویسندگان مذهبی جمهوری اسلامی، در مقاله ای که محتوای آن وحشت از قبضه کامل قدرت در دست ارتجاع بود، اشاره به نقش این هفته نامه کرد. (بخش های اساسی مقاله میرشکاک در راه توده منتشر شد) در همان ایام و درحالی که مهدی نصیری سرگرم پشتن اتهام ضد ولایت فقیه و ضد روحانیت به این و آن بود و خود را درست در اختیار حزب مرفقه اسلامی قرار داده بود، یکی از فیلسازان مسلمان، که در جمهوری اسلامی پا به عرصه این هنر گذاشته، نامه سرگشاده ای درباره نقش این هفته نامه و شخص مهدی نصیری نوشت. این نامه در هیچ نشریه ای منعکس نشد، اما در تهران دست به دست گشت. در این نامه، خطاب به مهدی نصیری و نقش جنجالی و تحریک آمیزی که حمایت از انصار حزب الله و اعوان و انصارش می کند، نوشت: "اگر آمریکا، آن ۲۰ میلیون که چیزی نیست، صد میلیون دلار هم خرج می کرد، هرگز نمی توانست کارگزاری بهتر از تو و حاصلی بهتر از حاصل کار تو و نشریه ات پیدا کند..."

مهدی نصیری، که وابسته به یکی از جناح های وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت است، برای مدتی سردبیر کیهان چاپ تهران بود. اینکه جناح های وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت و بازجوها و توابعین اوین و قزلحصار در مطبوعات حکومتی اکنون چه نقشی دارند، فصل مستقلی از کارنامه مطبوعات حکومتی و داستانی است که باید با خون قربانیان جنایات انجام شده در این زندان ها نوشته شود. داستانی که سرانجام نیز نوشته خواهد شد و نقش امثال مهدی نصیری ها، که اکنون با حمایت انصار حزب الله و انواع دیگر گروه های فشار سعی می کنند همه ایران را "آوین" کنند، بر همگان افشاء خواهد شد.

آنچه را در زیر می خوانید، بخشی از آخرین تحریکات نشریه صبح، به قلم مهدی نصیری است، که همسو با ارتجاع بازار، مرفقه و روحانیت حکومتی به ستیز با حقوق زنان برخاسته است.

سرمایه داری و آینده ای که برای بشریت می خواهد!

نوشته "عصرما" (UZ)، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان
برگردان: م. مزدک

سازمان ملل متحد، سال ۱۹۹۶ را سال مبارزه با فقر جهانی اعلام داشته است. مبارزه ای که هیچ نشانه ای از آن در جهان مشهود نیست! در ۱۵ سال گذشته، در قطبی شدن اقتصاد جهانی شتاب بیشتر داشته است. همچنین در محدوده هریک از کشورهای جهان، بین طبقات غنی و فقیر فاصله بازهم بیشتر شده است. چنانچه روند کنونی ادامه یابد، تفاوت قدرت اقتصاد کشورهای صنعتی با اقتصاد کشورهای جهان سوم به ابعادی خواهد رسید که نه تنها باید آنرا دور از عدالت، بلکه غیرانسانی نامید.

از حدود سال ۱۹۸۰ همزمان با شروع عمومی نمودن اقتصاد سرمایه داری در سراسر جهان، تقریباً یکصد کشور دارای نرخ رشد اقتصادی منفی، یا در بهترین وجه دچار رکود اقتصاد شده اند. درآمد سرانه در ۷۰ کشور نازلتر از ارقامی است که در سال ۱۹۸۰ دارا بوده اند. در عین حال ۴۲ کشور حتی از نرخ در آمد سرانه سال ۱۹۷۰ خود نیز به سطحی نازلتر سقوط کرده اند.

با درهم پاشی کشورهای سوسیالیستی اروپا، فزونی فقر در کشورهای جهان سوم شتابی هرچه بیشتر به خود گرفته است. تنها در سال ۹۰ تا ۹۲ تعداد ۲۱ کشور بیش از یک پنجم از درآمد ملی خود را از دست داده اند. آیا مفهوم این ارقام به درستی درک می شود؟ گویی قدرتمندان جهان با این ضرب المثل اروپائی زندگی می کنند: «مرگ یک نفر باعث تاسف است. مرگ ۳ نفر یک مصیبت است، اما مرگ ۱۰۰۰ نفر رقمی از آمار است»

سالانه در کشورهای توسعه نیافته حدود ۲۰ میلیون نفر بر اثر ابتلا به امراض مسری، که با ابتدائی ترین خدمات درمانی قابل معالجه است می میرند! ۸۰۰ میلیون انسان در جهان تغذیه ناکافی دارند و ۵۰۰ میلیون نفر بی وقفه از گرسنگی رنج می برند. درواقع یک چهارم جمعیت جهان، یعنی یک میلیارد و سی میلیون انسان در فقر زندگی می کنند.

دربرابر این ارقام سرسام آور و غیر قابل تصور فقر جهانی، ثروت توانگران و ثروتمندان قرار دارد. آن گروه از ثروتمندان که در حال حاضر فریادشان بلند شده، مدعی اند که مخارج نیروی کار در کشورهای صنعتی بالاست، محل تولید کالا را باید به نقاط دیگری که نیروی کار ارزان موجود است، منتقل کرد. بدین طریق آنها درصدد تجاوز به سطح زندگی کارگران کشورهای صنعتی می باشند. ثروت ۳۵۸ میلیارد جهان، اکنون برابر است با درآمد سالانه ۴۵ در صد از جمعیت جهان که ۲۳ میلیارد نفر می باشد.

این که ثروت توانگران با درآمد فقرا مقایسه شده، به این دلیل واضح است که: ۴۵ درصد از بشریت امروز مطلقاً چیزی در تصاحب ندارند که بتوان آنرا محاسبه و یا مبنای مقایسه قرار داد و تنها به این ترتیب می توانیم فاکتور را برابری درنظام سرمایه داری جهانی را باارز و مجسم نماییم. (۳۵۸ نفر در برابر ۲۳۰۰ میلیون انسان)

نه تنها ثروت این افراد محدود سبب فقر و مرگ در کشورهای توسعه نیافته است، که دلیل سرائت فقر به کشورهای صنعتی پیشرفته نیز می باشد: در تحقیقات سازمان توسعه جهانی، آمار مربوط به سال ۱۹۹۳ (که مسلماً تا به این تاریخ باید ۲۰ درصد به آن اضافه شده باشد) چنین آمده است: در کشورهای عضو همکاری بمنظور توسعه (۲۴ کشور بالنسبه ثروتمند در دنیا) تعداد بیکاران ۳۰ میلیون نفر، زندگی زیر سطح فقر (تعین شده در همان کشور) ۱۰۰ میلیون نفر، فاقد مسکن ۵ میلیون نفر با در نظر گرفتن این آمار، کارشناسان سازمان بین المللی که مسلماً بدون موافقت و ملاحظه زمامداران کشور خود جمله ای نمی گویند، محافظه کارانه اعلام می کنند: از تمامی تحقیقات و آمار چنین نتیجه گرفته می شود، که: رونق اقتصادی و سود اضافی مترادف با توسعه و تکامل بشر نیست. بهترین دلیل

برای اثبات جمله فوق کشور کوبا است. کشور کوبا از زمان عدم همپارای تجاری سوسیالیستی خود، دچار فقر گردیده است. با این وصف در این کشور در جدول تحقیقاتی سازمان بین المللی که یکصد و یک کشور درحال توسعه در سال ۹۳ در آن ضبط شده اند، کوبا را در ردیف دهم جدول قرار داده اند. این جدول که بر معیار کیفیت زندگی انسانی تنظیم شده است، کوبا را قبیل از کره جنوبی، مکزیک، ونزوئلا و حتی ترکیه قرار می دهد.

آینده سیستم سرمایه داری جنون آمیز جهانی را چگونه می توانیم تجسم کنیم؟

در سال ۱۹۸۰ پنجاه و چهار در صد از کشورهای جهان دارای نرخ رونق اقتصادی متعادلی حدود ۳ در صد بوده اند که امید خروج از فقر گریبان گیر را در آینه مقذور می نمود. در سال ۱۹۹۳ سی و هفت در صد و چنانچه این روند ادامه یابد در سال ۲۰۰۶ کمتر از ۲۵ در صد و در سال ۲۰۲۰ کمتر از ۱۵ در صد از کشورها در این شمار خواهند بود. در پایان این چشم انداز می توان تعداد یک هزار میلیارد در تصور نمود که در مقابل ۵ میلیارد فقر، بیمار، گرسنه و درحال مرگ قرار دارند.

کارشناسان سازمان بین المللی به سیاستمداران سال های آخر قرن بیستم گوشزد می کنند: اقتصاد در خدمت بشر و نه بشر باید در خدمت اقتصاد باشد. البته واضح است که واشنگتن، بن، هنگ کنگ، توکیو، بورس فرانکفورت و همچنین الاستریت با این گوشزد کاری ندارند! مذاکرات سیاسی، پاره گوئی های متداولی است که در عقیده و حرکت قدرتمندان تغیسیری نخواهد داد. گروه های مخالف این روند در کشورهای صنعتی، همچنین نخبگان سیاسی در کشورهای توسعه نیافته، تحت کنترل کامل قدرت های حاکم قرار دارند. امید به حرکت توده ها و جرعه ای از پائین درآینده محتمل است، لکن مشکلات فرصتی باقی نگذاشته است...

در گزارش سازمان بین المللی مکرراً "رونق اقتصادی ثابت" توصیه می شود، به این مفهوم که نسل فعلی موظف به بهره بری از مواد محدود، تا به آن حد است که برای نسل های آینده نیز رونق اقتصادی ثابتی مقذور باشد.

"ربرت سولون"، اقتصاددان آمریکائی و برنده جایزه نوبل ۱۹۸۹، که تهیه کننده قسمت فوق العاده از گزارش مورد نظر است، می نویسد: وجد و جذبه ای که به مسئله عدالت بین نسل ها مشاهده می کنیم، مانوری است تا اذهان عمومی از عدالت موجود معطوف شود. چنانچه دلیل واقعی دلسوزی برای تداوم رونق اقتصاد بدلیل عدم تمایل به بی عدالتی است، می توان با تأکیدی به مراتب محکم تر، دلائل عدم عدالت کنونی را اقامه داشت. لکن بنظر می رسد که حاکمین ملل پیشرفته صنعتی در جهان ابدا تمایلی به تفکر درباره بی عدالتی موجود ندارند! بدین ترتیب است که باید گفت «نجات بشریت با سیستم سرمایه داری عمومی امکان پذیر نیست!»

تدارک حمله موشکی به ایران

در آستانه حوادث اخیر کردستان عراق و لشکر کشی بازهم بیشتر امریکا به خلیج فارس، گزارش ها و تحلیل های متفاوتی از طریق شبکه اینترنت در این ارتباط پخش شد. از جمله این گزارش ها، مطلبی است که متکی به چند اطلاعات نظامی منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از گزارش های مذکور و اطلاعات نظامی مورد نظر است، که از طریق انگلستان روی شبکه اینترنت قرار گرفته است:

- «از آنجا که ایران در حال تهیه تجهیزات بیولوژیکی است، باید با آن مقابله کرد... در روزهای گذشته امریکا عکس هائیی از تاسیسات نظامی ایران تهیه کرده است. این عکس ها از طریق ماهواره تهیه شده است. حمله به ایران و این پایگاه ها با استفاده از عکس های ماهواره ای و از چند زاویه انجام خواهد شد.»

گزارش مورد نظر که امضای دو گزارش نویس آمریکائی و اسرائیلی بنام های یوزی ماه نیامی (تل آویو) و "جیمز آدمز" آمریکائی را در پای خود دارد، می افزاید:

- «حملات امریکا با احتمال بسیار توسط موشک های کروز و از کشتی های نیروی دریائی امریکا مستقر در اقیانوس هند و خلیج فارس صورت خواهد گرفت و جمعا ۱۱ محل در مرحله اول در نظر گرفته شده است. در این حملات موشک های زمین به زمین سی اس اس-۲ نابود خواهد شد. این موشک ها در کانال هائی نزدیک تنگه هرمز نگهداری می شوند. امریکا با حملات موشکی بسیار دقیق خود، تسلیحات نظامی ایران را نابود کرده و ساختار نظامی-صنعتی ایران را برای همیشه نابود خواهد کرد.»

راه

فوق العاده

توده

توده دوم ۷ مهرماه ۱۳۷۵

با سقوط کابل به دست گروه‌بندی نظامی-مذهبی طالبان

حکومت ارتجاع مطلق

در افغانستان: "طالبان"

* برای جلوگیری از دست یافتن ارتجاع ایران و "طالبان" جمهوری اسلامی به قدرت کامل، باید متحد شد و در رویدادهای داخل کشور * برای جلوگیری شرکت کرد!

* رویدادهای افغانستان، که با حمایت امریکا و پاکستان صورت گرفت، می‌تواند مشوق ارتجاع ایران برای قبضه کامل قدرت و جلب حمایت امریکا از چنین قدرتی شود!

* رهبران دولت اسبق افغانستان (دکتر نجیب ا. الله و برادرش) را دست بسته، با طناب به "تفریر" نظامی بستند و نیمه جان به دار کشیدند و در آخرین مرحله اجساد را تا گورستان متروکه شهر کشیدند و در آنجا سر آنها را بریدند!

* جنایاتی که "طالبان" در افغانستان و تحت عنوان شرع اسلام (اهل سنت) انجام می‌دهد، همان اعمالی است که ارتجاع جمهوری اسلامی، تحت زیرنام شرع اسلام (شیعه) در زندان‌ها انجام داد و حال خیال دارد، آنرا به کمک "انصار حزب الله" و "گردان‌های حزب الله" در سراسر ایران پیاده کند!

گروه‌بندی نظامی-مذهبی "طالبان"، تحت حمایت مستقیم ارتش پاکستان، حمایت کامل مالی پادشاهی عربستان سعودی و در ادامه سیاست امریکا در افغانستان، در یک حمله برق آسا شهر کابل را تسخیر کرد. جنایتکارانی که بعنوان فاتح وارد شهر کابل شدند، علاوه بر مراکز دولتی این شهر، ساختمان مقر سازمان ملل متحد در پایتخت افغانستان را نیز اشغال کرده و پناهندگان مستقر در آن، از جمله دکتر "نجیب ا. الله"، رئیس جمهور اسبق افغانستان را، که بیش از چهار سال در این ساختمان و بعنوان پناهنده سازمان ملل متحد زندگی می‌کرد، بطرزی وحشیانه قتل عام کردند. در حالیکه خبرگزاری‌ها، در کنار اخبار مربوط به سقوط شهر کابل بدست "طالبان"، برقراری حکومتی اسلامی در این کشور، اشاره به حلق آویز کردن دکتر "نجیب ا. الله" و برادر وی بدست حکومت جدید نیز می‌کنند، گزارش‌های دریافتی از طریق منابع معتبر افغانی حکایت از جنایاتی به مراتب بربرمنشانه تر دارد. براساس این گزارش‌ها، بدستور رهبر "طالبان" پناهندگان مستقر در ساختمان سازمان ملل متحد کابل سو در راس آنها دکتر نجیب ا. الله را با دستهای بسته و با طناب به عقب چند "تفریر" نظامی بسته و از ساختمان سازمان ملل بطرف محل اعدام به حرکت در می‌آوردند. در این مسیر افراد نظامی گروه طالبان آنقدر با سنگ و چاقو اسیران کت بسته را می‌زدند که بسیاری از آنها بی جان و یا نیمه جان به محل می‌رسند. در این محل آنها را حلق آویز می‌کنند. این بربریت بی سابقه، سرآغاز برقراری حکومت اسلامی (سنی‌های تحت حمایت پاکستان، عربستان و امریکا) در افغانستان و سرفصل جدیدی از سرنوشت این کشور است. خبرهای دریافتی، همچنین حاکیست، که صدها کارمند و عضو سازمان‌های اداری و حکومتی دولت اسبق افغانستان، با اتهام کمونیست دستگیر، اعدام، شکنجه و یا زندانی شده‌اند. از جمع کارگزاران دولت اسلامی "گلبدين حکمتيار" و "زباني" نیز، که خود به شمال کابل گریخته‌اند، جمع زیادی، که اسلام آنها مورد تائید فاتحان جدید کابل نبوده، دستگیر و زندانی شده‌اند و یا در همان ساعات اولیه فتح کابل قتل عام شده‌اند.

نخستین فرامین دولت جدید اسلامی در افغانستان، تعطیل مدارس دخترانه، منع حضور زنان در خیابان‌ها و ادارات و... است. همچنان که پیش بینی می‌شد، در همان نخستین ساعات سقوط شهر کابل بدست گروه طالبان، دولت پاکستان این دولت را به رسمیت شناخت و حمایت خود را از آن اعلام داشت.

منابع مطلع از اوضاع افغانستان، طی تماسی با "راه توده" علاوه بر گزارش‌های اولیه مربوط به قتل عام پناهندگان سازمان ملل و از جمله دکتر نجیب ا. الله و دهها کارمند و کارگزار حکومتی با اتهام همکاری با دولت نجیب ا. الله، اطلاع دادند، که رهبری حمله "طالبان" به کابل و فتح این شهر، را نظامیان پاکستان برعهده داشته‌اند و صدها تن از افراد ارتش و سازمان امنیت پاکستان، ملیس به لباس‌های پلیسی و یا لباس‌های محلی پشتون‌های افغانستان، در حمله به کابل و هدایت واحدهای نظامی نقش داشته‌اند و بلافاصله پس از سقوط شهر کابل، همین افراد در نقش مستشاران نظامی و سیاسی، دولت جدید اسلامی را در کابل اعلام داشته‌اند. بدین ترتیب دولتی دست نشانده پاکستان (که بدون لحظه‌ای تردید با اطلاع و هماهنگی کامل امریکا بوده است) و با چهره‌ای اسلامی (از نوع واقعا امریکائی آن) در حمایت کامل مالی پادشاهی عربستان سعودی و سنی‌های "وهابی" بر سرنوشت نزدیک به دو سوم افغانستان حاکم شد. از آنها بعنوان سنت گراهای سنی یاد می‌کنند، که مستقیما از اسلام عربستان سعودی تقلید می‌کنند و مقررات صدر اسلام و خلافت "عمر" را می‌خواهند در افغانستان پیاده کنند. اینکه چنین حکومتی در افغانستان می‌تواند دوام آورد یا نه، اینکه استقرار چنین حکومتی به معنی یک حکومت یکپارچه و مقتدر در افغانستان خواهد بود، یا خیر؟ و اینکه افغانستان عملا به دو قسمت پشتون‌ها و ازبک‌ها تقسیم خواهد شد یا خیر؟ سوالاتی است که پاسخ به آنرا باید نه در پیروزی برق آسای طالبان در کابل و چهره بربر منشانه‌ای که از خود در همان ابتدای به قدرت رسیدن نشان داد، بلکه

در فعل وانفعالات منطقه و سیاست هائی جستجو کرد که امریکا در مرزهای شرقی ایران، مرزهای آسیائی اتحاد شوروی سابق (ازبکستان، تاجیکستان)، مرزهای هندوستان و سرانجام مرز استراتژیک افغانستان و چین دنبال می کند!

پیش از سقوط شهر کابل به دست "طالبان"، برخی محافل مطلع از اوضاع افغانستان طی گفتگویی با "راه توده" (شماره ۵۲) نکات بسیار قابل توجهی را در ارتباط با سقوط موقعیت گلبیدین حکمتیار، پس از قبول پست نخست وزیر در دولت "ربانی" در میان قوام پشتون افغانستان مطرح ساخته بود. این گفتگو، که علیرغم رویدادهای اخیر افغانستان همچنان اعتبار تحلیلی خود را حفظ کرده است، در شماره ۵۲ راه توده منتشر شده است. در همین گفتگو به این نکته بسیار مهم نیز اشاره شده، که دولت ربانی در دوران اخیر، از تجربیات دکتر نجیب ا لله، که خود "پشتون" بود، برای یافتن چاره ای جهت جلوگیری از تابعیت چشم و گوش بسته پشتون های افغانستان از گروه نظامی-مذهبی "طالبان" و استفاده از شناختی که وی از سیاست های امریکا و پاکستان در ارتباط با افغانستان و منطقه داشت، بهره گرفته و با او به رایزنی پرداخته بود. از جمله انگیزه های رفتار بربرمنشانه ای "طالبان" و مستشاران پاکستانی آنها با دکتر نجیب ا لله و برادر وی می تواند همین اطلاعات نیز بوده باشد!

ژنرال "دوستم" که ۶ استان شمال افغانستان را در اختیار دارد و مقر آن "مزارشریف" افغانستان می باشد، در ارتباط با سقوط شهر کابل و احتمال پیشروی طالبان به طرف نقاط شمالی و زیر کنترل ارتش وی، در یک گفتگوی کوتاه گفت: «ما در دوران اخیر توازنی را در مناسبات با دولت مرکزی ربانی و طالبان حفظ کرده بودیم و کدام درگیری را با طالبان نداشته ایم. امیدواریم "طالبان" نخواهد شانس خود را در حمله به ارتش مستقر در شمال آزمایش کند. آنچه که ما در ارتباط با اسلام و مقررات اسلامی می توانیم بگوئیم، اینست که بهرحال مردم افغانستان مسلمانند و دولت این کشور هم ضروری است که این واقعیت را در نظر بگیرد اما ما از حقوق زنان دفاع می کنیم.» (درباره موقعیت ارتش تحت فرمان ژنرال دوستم و این ۶ استان شمالی افغانستان نیز شماره ۵۲ راه توده را بخوانید)

رویدادهای جدید افغانستان، درعین حال که ضربه ای بسیار جدی به خوش خیالی ها و تخیل پروری های سران جمهوری اسلامی در ارتباط با افغانستان و سیاست های پاکستان و امریکا در این کشور بود، رویدادی است که برخی نکات نا روشن سیاست امریکا در ارتباط با ایران را روشن می سازد. همین رویدادها نشان داد، که امریکا برخلاف همه تبلیغاتی که جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی به آن دامن می زند و عملاً موجب سردرگمی بخش بزرگی از نیروهای ملی و چپ مهاجر شده، هرگز مغالفتی با دولت های بشدت پایبند به خرافات و سنت های مذهبی ندارد و حتی برای به قدرت رسیدن آنها از همه امکانات مستقیم و غیر مستقیم خود نیز استفاده می کند. بنابراین، نباید تردید داشت که تسلط کامل ارتجاعی ترین جناح های حکومتی بر جمهوری اسلامی نیز، درعین حال که در ادامه سیاست امریکا در منطقه است، مورد حمایت آن نیز می تواند باشد. چنین تسلطی، اگر هم در ابتدا در خدمت و تحت هدایت مستقیم امریکا قرار نداشته باشد، از آنجا که در ادامه سیاست منطقه ای امریکا است، بصورت غیر مستقیم مورد حمایت آنست. در این صورت، دو حکومت اسلامی سنی و شیعه مروج خرافات، واپسگرا و خواهان بازگشت به دوران جاهلیت در افغانستان و ایران، اگر رودرروی یکدیگر قرار گیرند، سیاست جنگ منطقه ای و ضرورت اشغال و تسلط امریکا بر منابع نفتی ایران را نزد شرکای اروپائی امریکا توجیه می کند و اگر متحد یکدیگر شوند، مشترکا تحت هدایت امریکا قرار گرفته اند!

اگر رویدادهای هفته های گذشته در اطراف ایران را مثلثی در نظر بگیریم، که دو ضلع آن با حوادث اخیر عراق و کردستان این کشور، تقویت سریع نیروهای نظامی امریکا در کویت و قطر ترسیم شده باشد، ضلع سوم آن آخرین رویدادهای افغانستان است.

حزب توده ایران، ضمن محکوم ساختن سیاست امریکا و پاکستان و عربستان در افغانستان، اعلام نفرت و انزجار از جنایاتی که فاتحان کابل - طالبان مرتکب شدند، اعلام هشدار بسیار جدی پیرامون آنچه که در داخل کشور و مرزهای آن می گذرد، یکبار دیگر از همه نیروهای مترقی، احزاب و سازمان های چپ و ملی ایران، بعنوان وظیفه ای ملی می طلبد، که با فاصله گیری از سیاست ها و تبلیغات سلطنت خواهان و مجریان سیاست های سابق امریکا در ایران شاهنشاهی، واقعیات و ضرورت های امروز جامعه ایران را در مرکز تحلیل ها و ارزیابی های خود قرار داده و سیاستی واحد و واقع بینانه را برای تاثیر گذاری جدی بر رویدادهای ایران اتخاذ کنند. برای دست یابی به ارزیابی و تحلیل مشترک و واقع بینانه از اوضاع ایران، بدون تردید باید به رایزنی ها و گفتگوهای ملی و به دور از پیشداوری ها پرداخت. حقیقت نزد همگان است و تا همگان آنچه را حقیقت می دانند با یکدیگر در میان نگذارند، راه به جایی برده نمی شود. از نظرها، امروز و در این لحظه، حقیقت و مهم ترین عرصه مبارزه ملی و میهنی، جلوگیری از پیشروی ارتجاعی ترین نیروها و جناح های مذهبی در جمهوری اسلامی و سپس به عقب راندن آنست. آن ارتجاعی که در زندان های ایران جنایاتی نظیر جنایات طالبان در جریان فتح کابل را مرتکب شد، در خیابان ها به زنان و دختران مردم حمله می کند، سینماها را به آتش می کشد، کتابفروشی ها را منفجر می کند، در داخل و خارج از کشور ترور می کند، مرگ و قتل هنرمندان ایران را لحظه شماری می کند، خواب یورش سراسری به دانشگاه های ایران برای تصفیه اسلامی آنها را می بیند، سینمای ایران را اگر تحمل کند، حضور زنان را در آن تحمل نمی کند، قتل عام بقیه دگراندیشان در بند و یا آزاد ایران را در سر می پروراند و... اگر توان و قدرت مطلق را بدست آورد، تمام ایران را زندان اوین خواهد کرد و در رقابت با "طالبان" ایران را کابل خواهد کرد!

"واقعیت" از نظر ما هرگز در ایران چنین آشکار نبوده است. وسیع ترین جبهه را برای عقب راندن "طالبان" ایران، که امروز در مجموعه ای مرکب از "موتلفه اسلامی"، "حجتیه" بخشی از روحانیت قشری حکومتی و بویژه گروه بندی های نوینی نظیر "انصار حزب ا لله"، "یشارا لله"، "گردان های رزمی حزب ا لله" و... شکل گرفته اند باید تشکیل داد. این مجموعه و بویژه لایحه های ردیف دوم آن که امروز رهبری و هدایت اجرایی گروه بندی هائی نظیر انصار حزب ا لله را بر عهده دارند و فردا مدعی بنیانگذاران امروز خود نیز خواهند شد، کودتائی حکومتی را برای قبضه کامل قدرت (حتی به کمک بسیج و سپاه پاسداران) در نظر دارند. جبهه ای که ما پیشنهاد می کنیم، نه تنها در برابر ارتجاع جمهوری اسلامی، بلکه بر اساس آخرین حوادث بربرمنشانه افغانستان و محاصره ایران از شرق و غرب و جنوب، درواقع جبهه ای ملی و وسیع در برابر سیاست های منطقه ای امریکا نیز به حساب می آید.

از فاکس و شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۳۳-۴۹ (آلمان)
برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

فصل جدیدی از جنگ و خونریزی در افغانستان

سقوط شهر "جلال آباد" افغانستان بدست نیروهای "طالبان"، پیشروی این گروه‌بندی نظامی-مذهبی در بخش‌های دیگری از خاک افغانستان و سرانجام، آشکار شدن حضور واحدهای نظامی دولت پاکستان در کنار واحدهای نظامی "طالبان" سرآغاز فصل جدیدی از رویدادها در این کشور شد. "جلال آباد" نه تنها آباد ترین و سرسبز ترین شهر افغانستان محسوب می‌شود، بلکه مرکزی برای پشتون‌های این کشور نیز به حساب می‌آید. تا پیش از پیوستن "گلبندین حکمتیار" به حکومت مرکزی در کابل و پذیرش مسئولیت نخست وزیر توسط وی، جلال آباد مرکز استقرار گلبندین و درحقیقت پایتخت او بود! جلال آباد به این دلیل که جنگ‌های ۱۹ ساله افغانستان کمتر بدان راه یافته، کمترین صدمه را دیده و به همین دلیل از بسیاری نقاط افغانستان، مردمی که از جنگ گریخته اند، به این منطقه رفته و بر جمعیت آن افزوده‌اند.

هم واحدهای نظامی گلبندین حکمتیار و هم واحدهای نظامی گروه‌بندی نظامی-مذهبی طالبان، عمدتاً از پشتون‌های افغانستان تشکیل شده‌است. از آنجا که هر تحولی در قسمت پشتون نشین افغانستان مستقیماً تحت تاثیر پشتون‌های بر قدرت پاکستان و ارتش وابسته به پشتون‌های این کشور می‌باشد، حتی پیش از آشکار شدن حضور نظامیان پاکستان در صفوف گروه‌بندی طالبان نیز این حمایت و دخالت برهمگان آشکار بود.

مهمترین نتیجه پیشروی‌های سریع نظامی گروه طالبان در مناطق پشتون نشین افغانستان، پیش از آنکه نتایج نظامی باشد، نتایج سیاسی است. باید دید چگونه این گروه‌بندی، پس از چند شکست نظامی (حتی در بخشی از منطقه هرات و مرزهای ایران) اکنون توانسته چنین برق آسا به پیروزی‌های نظامی دست یابد؟ تنها حمایت نظامی پاکستان و پول بی حساب عربستان سعودی چنین امکانی را برای طالبان فراهم ساخته و یا سیاست و حمایت آمریکا نیز در پشت این پیروزی‌ها قرار دارد؟

دولت "ریانی" در کابل، که اکنون انگشت اتهام را به سوی پاکستان بالا برده‌است، اساساً صلح و اتحاد و مشارکت با "گلبندین حکمتیار" را با هدف جلب حمایت پاکستان و پشتون‌ها انجام داد و براساس همه تصورات می‌بایستی در این سیاست موفق می‌شد، اما نه تنها از چنان مصالحه‌ای، چنین نتیجه‌ای حاصل نشده، بلکه نتیجه معکوس نیز بدست آمد. پیروزی اخیر طالبان هرچه بیشتر پشتون‌ها را از حکومت مرکزی و اندیشه استقلال پشتون‌ها از حکومت مرکزی تقویت کرده‌است.

دولت پاکستان، با حمایت بی دریغ از طالبان، در واقع "گلبندین حکمتیار" را که با حکومت مرکزی کنار آمده‌است، زیر فشار گذاشته و گروه طالبان را جانشین آن ساخته‌است. نفس این سیاست، خود به خود یعنی تمایل پاکستان به تغییر حکومت در افغانستان و تسلط پشتون‌ها بر آن، و یا تجزیه افغانستان و استقلال پشتون‌ها در خاک این کشور.

نه تنها دولت پاکستان بدون هماهنگی با آمریکا در منطقه عمل نمی‌کند، نه تنها پول بی دریغ عربستان سعودی در پشت دخالت‌های پاکستان در امور داخلی افغانستان خوابیده‌است، بلکه رفت و آمد‌ها و اظهارنظرهای مقامات دیپلماتیک دولت آمریکا نیز موبد این حقیقت است، که جنگ به بهانه‌های مختلف در خاک افغانستان ادامه خواهد یافت. همچنان که در خاک یوگسلاوی سابق ادامه یافت. از نظر آمریکا، سرانجام این جنگ بستگی مستقیم به تحولات در کشورهای همسایه افغانستان مانند ایران، ازبکستان، تاجیکستان و... دارد. اگر تکه تکه شدن افغانستان به معنای ایجاد پایگاه‌های نظامی مختلف و امکان مانورهای گوناگون آمریکا با دولت‌های نوپیدا باشد، در این صورت جنگ تا رسیدن به چنین نتیجه‌ای ادامه خواهد یافت. این دورنگری، تا اقصی نقاط مرز بسیار کوچک افغانستان و چین نیز پیش خواهد رفت و این آخری، یعنی فضائی جدید برای تاثیر گذاری و در صورت امکان دخالت مستقیم تر در امور داخلی چین. چنین تصوراتی برای نزدیکی زمینی به بخشی دیگر از خاک هندوستان نیز در نظر است. در این میان، دیپلماسی جمهوری اسلامی در افغانستان نقشی است که بر آب کشیده می‌شود و دیپلمات‌های جمهوری اسلامی و بویژه معاونین وزارت خارجه که بی وقفه در افغانستان به این سو و آن سود می‌روند، حالت توپ پینگ پنگی را دارند، که روی میز اینسو و آنسو

"اومانیته" ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، در شماره ۲۸ و ۳۰ سپتامبر خود، پیرامون حوادث اخیر افغانستان تحلیل بسیار قابل توجهی را منتشر ساخت. در این سرمقاله از جمله آمده است:

طالبان جاده را برای

که هموار می‌سازد؟

اومانیته ۲۸ سپتامبر: افغانستان در زمان جنگ سرد یکی از مناطق استراتژیک درگیری‌های دو بلوک بود... از نظر واشنگتن افغانستان از این پس یک کارت تماماً آمریکائی است که از آن برای منروی کردن ایران، تضعیف هند و ایجاد یک منطقه تنش در جنوب آسیای میانه بکار خواهد رفت. آمریکا این جمهوری‌ها را "کویت جدید" نفتی برای خود محسوب می‌داند که نباید اجازه داده شود، در جاده استقلال پیش برود. با توجه به اینکه پاکستان همواره در چارچوب استراتژی ایالات متحده در منطقه حرکت می‌کند، اکنون فتح کابل بوسیله طالبان به پاکستان امکان خواهد داد راه را از بندر کراچی، ترکمنستان و مناطق متصل به دریای خزر به مناطق نفتی آنها بگشاید.

اکنون از نظر واشنگتن و اسلام آباد یک "پیروزی" بزرگ بدست آمده‌است. پیروزی که تراژدی بزرگی را با خود حمل می‌کند. از یکسو در داخل افغانستان قدرت طالبان دیر یا زود با مقاومت گروه‌های مختلف شکست خورده روبرو می‌شود، از سوی دیگر در منطقه نیز احتمال یک بی ثباتی و خطر حرکت ایران به سمت یک انتگریتسم هرچه عقب مانده تر جدی خواهد شد. هم چنان که این خطر در آسیای مرکزی وجود دارد. بالاخره تروریسم انتگریتست اکنون با پیروزی طالبان تقویت شده‌است و تراژدی آن در سرتاسر جهان افزایش خواهد یافت.

پاکستان: طالبان با عطف است!

اومانیته ۳۰ سپتامبر: وزیر خارجه پاکستان "سردار آصف احمد علی" اعلام داشت که طالبان "انسان‌های با عطفی هستند که علاقه‌ای عمیق نسبت به اسلام دارند" بنظر وی آنها افغانستان را به "شیوه‌ای سالم و درست اداره خواهند کرد".

این نکته آشکار است که پاکستان در همراهی با ایالات متحده و عربستان سعودی گروه طالبان را به راه انداخت. گروهی که همین امروز نیز توسط نظامیان پاکستانی اداره می‌شوند. پاکستان با کنترل افغانستان می‌خواهد کنترل رفت و آمد تریاک را بدست گرفته و راه را به سمت دریای خزر بگشاید.

امریکا پیروزی طالبان را هم چون پیروزی خود تلقی می‌کند و می‌خواهد از آن به منظور منروی کردن ایران استفاده کند. همچنین واشنگتن می‌کوشد تا تسلط خود را بر منابع نفت و گاز کشورهای آسیای میانه برقرار کند. هم اکنون مدتی است که در پاکستان از پروژه بزرگی برای ساختن لوله گاز از ترکمنستان که از خاک افغانستان می‌گذرد، صحبت می‌شود. ازهم اکنون یک کمپانی بنام "UNOCAL" با سرمایه مشترک آمریکائی - سعودی روی این پروژه کار می‌کند. با اینحال در کشوری مانند افغانستان با اقوام مختلف، روسای سنتی قبایل برای مدتی طولانی قیومت یک گروه را نخواهند پذیرفت. نیروهای وفادار به رئیس جمهور سابق "برهان الدین ربانی" نیز احتمالاً در حال سازماندهی مجدد هستند و طالبان ممکن است در برابر مقاومتی بسیار جدی تر از آنچه تصور می‌رود قرار گیرد. ایالات متحده آمریکا و نظامیان پاکستانی با بازی با کارت انتگریتست‌های افراطی مسئولیت یک بی ثباتی جدی در منطقه و ترو و وحشی که بدنبال آن خواهد بود را بر عهده گرفته‌اند. بی ثباتی که کنترل آن بسیار دشوارتر از آن چیزی است که با براه انداختن مجاهدین افغان بوجود آمده.

حرکت می کنند که گونی هیچ نوع دولت مرکزی وجود ندارد و آنها آزادند به هر نقطه که خواستند بروند و با هر کسی که خواستند مذاکره کنند!

بنابراین می بینید که سیاست ها و توطئه های مختلف در ارتباط با کشور ما پیش برده می شود!

آینده افغانستان

در رابطه با آینده افغانستان و بهترین سیاستی که می تواند در حال حاضر در کشور ما مفید بوده و آنرا از تجزیه کامل و یا ادامه جنگ نجات دهد، تشکیل یک دولت فدرال است. از این قرار، که در ابتدا واقعیت موجود درباره حضور دولت های مستقل منطقه ای پذیرفته شود و سپس با شرکت نمایندگان این دولت ها یک دولت فدرال در مرکز تشکیل شود. حقیقت است که هم حالا، دولت های محلی تشکیل شده است و حتی ارتباطات خارجی نیز دارند. این واقعیت است و در صورت رسمیت یافتن آن شاید بتوان جنگ را خاتمه داد و از تجزیه کامل افغانستان جلوگیری کرد. شما هم اخیر دیدید که سیاست پیش کشیدن رهبران اقوام و ملیت ها با هدف داشتن دولت مرکزی قوی، چه عواقبی داشت. منظور همین مصالحه با حکمتیار است. این مصالحه و نخست وزیری حکمتیار چنان شد، که او بکلی موقعیت خودش را در میان پشتون ها از دست داد و از سوی مردم متهم به خیانت به قوم خود هم شد. این واقعیت قومی در افغانستان است و بر اثر همین واقعیت است که امروز گلبندین حکمتیار بی پایگاه شده و پاکستان و دیگران در تلاش یافتن رهبرای جدید برای پشتون ها هستند، که به آن اشاره کردم. دولت جمهوری اسلامی هم، بهترین سیاستی که می تواند درباره افغانستان پیش بگیرد، همین است، اما تجربه گذشته و همچنین سیاست هایی که در خود ایران پیش برده می شود، نشان می دهد که آنها نیز این سیاست را نخواهند پذیرفت. تشکیل یک دولت فدرال با بخشش اختیارات وسیع قومی به دولت های منطقه ای، به افغان ها اجازه خواهد داد تا دست عریستان، پاکستان، ایران و امریکا را تا آنجا که ممکن شود، از امور داخلی افغانستان کوتاه کند. عدم دخالت این دولت های محلی در امور داخلی دیگر دولت ها و خواباندن آتش جاه طلبی ها و دست درازی به سرزمین اقوام دیگر باید سیاست واقعی این دولت های محلی شود. شما در این مورد لابد در نشریات خوانده اید، که دولت آقای "دوستم" بسیار قانع و مدبرانه در همان محدوده ای که قرار دارد صلح و آرامش را برقرار کرده است. برتری یک قوم بر قوم دیگر و تشکیل یک دولت مرکزی با برتری یک قوم در آن، همیشه برای افغانستان دردسر همراه داشته است و حالا این درد سر بسیار خطرناک و بسیار سیارخونین و وحشی بسیار خلاف است!

لژیون های اسلامی افغانستان، را امریکا سازمان داد!

"عصر ما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، پیش از سقوط شهر کابل پست گروه طالبان و جنایات تکانه دهنده ای که آنها مرتکب شدند، گزارشی را در ارتباط با نحوه تعلیمات گروه های باصطلاح جهادی افغانستان در دوران جنگ با حکومت گذشته منتشر ساخت. بخش هایی از این مقاله را به مناسبت حوادث اخیر افغانستان در زیر می آوریم:

«آنچه که در زمان خودش از طریق نظریه پردازان کشورهای غربی سخت انکار می شد، اکنون و بر همگان آشکار شده است. در دهه ۸۰ در افغانستان نه تنها مردمی که به جنگ با حکومت مرکزی کشیده شده بودند، بلکه مزدوران و لژیون های خارجی از سراسر جهان، حتی از میان شهروندان امریکا نیز به خدمت گرفته شده و به منطقه اعزام شده بودند. افراد این لژیون ها اکنون از جمله فعالان اقدامات تروریستی و بمب گذاری های خونین در اروپا و امریکا هستند.

روزنامه امریکایی "لوس آنجلس تایمز" می نویسد: «در ۱۵ سال اخیر و بدنبال ره آوردهای امریکائی تقریباً ۱۲ هزار و ۵۰۰ افراط گرای اسلامی از تمام جهان در اردوگاه هائی در افغانستان یا در مرز افغانستان-پاکستان تعلیم میارزد و فنون خرابکاری دیده اند» لوس آنجلس تایمز ادامه می دهد: «در اردوگاه های تمرین جنگ چریکی علیه دولت مرکزی، که در پاکستان بر پا بود، به دور از افکار عمومی جهانیان، یک لژیون خارجی اسلامی تندرو شکل گرفت. تعلیم دهندگان پاکستانی فنون خرابکاری، مبارزات چریکی، شصت و بی رحمی، بکارگیری راکت های دفاع هوایی، زره پوش و نیز اسلحه های ۸۲ میلی متری را تعلیم دادند. آنها یاد گرفتند که چگونه پل ها، تیرهای برق رسانی و لوله های گاز و نفت را منفجر کنند، خیابانها را شخم بزنند و در آنها مین کار بگذارند». در این اردوگاه ها به کسانی که تعلیم می دیدند هرگز ساختن و بنا کردن یاد داده نشد، بلکه تخریب و نابودی آموزش داده شد!»

می رود و سر نوشت آن در دست کسانی است که بازی را هدایت می کنند. خواب و خیال هائی که جمهوری اسلامی برای دوران پس از سرنگونی دولت قبلی افغانستان دیده بود، همگی نقش بر آب شده است. اگر تقاضاهای مکرر دولت گذشته افغانستان و بویژه دوران اعلام آشتی ملی دکتر "نجیب" الله همگی از سوی جمهوری اسلامی رد شد، اینبار همه پیشنهادها و پیشنگامی های جمهوری اسلامی برای تاثیر گذاری بر سر نوشت دولت کنونی و کنار آمدن با آن رد می شود. بدین ترتیب باید جمهوری اسلامی را بزرگ ترین همسایه ای دانست که در ماجرای افغانستان نه تنها بازنده است، بلکه خطر آن وجود دارد که برای این باخت، بهای دیگری نیز بپردازد و آن نیست مگر کشیده شدن جنگ افغانستان به داخل خاک ایران و یا تبدیل مرزهای ایران و افغانستان به مرزهای محاصره ایران!

اوضاع افغانستان از نگاه یک مقام دولت سابق این کشور

در ارتباط با تحولات اخیر افغانستان، با یکی از مقامات دولت سابق این کشور تماس گرفته و نظر وی را جویا شدیم. آنچه را در زیر می خوانید حاصل این گفتگوی کوتاه است:

سه نوع سیاست

سه سیاست اکنون از سوی امریکا، پاکستان، ایران و دولت ریانی پیش برده می شود. سیاستی که خواهان یک دولت مرکزی در کابل است، سیاستی که خواهان تجزیه افغانستان است و سیاستی که خواهان ادامه این وضع تا لحظه ایست که دیگر بدان نیاز نباشد. سیاست آخر همان سیاستی است که فعلاً امریکا دنبال می کند. دولت مرکزی قوی و متکی به صلح و سازش با گروه بندی های نظامی همان سیاستی که دولت ریانی می خواهد پیش ببرد و جمهوری اسلامی نیز سعی دارد با کمک بدان، جای پانسی برای خود و طرفدارانش در این دولت دست و پا کند، سیاستی که تجزیه افغانستان و بویژه استقلال پشتونستان را در نظر دارد. البته در هر یک از این سیاست ها، بخش هایی از سیاست های دیگر نیز وجود دارد، اما جهت گیری های عمده اغلب همین سه سیاست است! حتی می توان گفت که از هر سه سیاست نشانه هائی در افغانستان وجود دارد. از جمله در آن قسمت از خاک افغانستان که جبهه ملی اسلامی به رهبری ژنرال "دوستم" مستقر است، تقریباً تمام امور مستقل از دولت مرکزی اداره می شود، قراردادهای خارجی منعقد می شود و حتی پول نیز چاپ می شود! در کابل تلاش برای تقویت دولت مرکزی جریان دارد و در بخش های بزرگی از خاک افغانستان نیز جنگ ادامه دارد که اکنون ابتکار عمل در اختیار گروه طالبان است!

بازگشت ظاهر شاه

ما هم اطلاع داریم که بازگشت مجدد ظاهر شاه به افغانستان طرح می شود، اما همگان می دانند که از پیرمردی ۸۰ و چند ساله فعالیت سیاسی بر نمی آید. ماجرای بازگشت شاه سابق به افغانستان، علاوه بر آنکه جنبه سنبلیک دارد، تلاشی است برای جلب رضایت پشتون های افغانستان. از سوی دیگر دولت ریانی نیز با دکتر نجیب ا. الله، رئیس جمهور دولت سابق افغانستان نیز تماس هائی گرفته است که این نیز تلاشی است برای جلب رضایت پشتون ها. البته در مورد اخیر، سازمان ملل متحد و دفتر آن در کابل، که دکتر نجیب ا. الله تحت حفاظت آن قرار دارد، بعنوان واسطه نقش ایفا می کنند! آقای "میسرتی" نماینده سازمان ملل متحد در امور افغانستان نیز در این زمینه فعال است. این در حالی است که پاکستان در عین مذاکره با آقای میسرتی، سیاست پیروزی جنگی برای طالبان را ادامه می دهد و از سوی دیگر معاونان وزارت خارجه و سناتورهای امریکائی نیز بی وقته بین واشنگتن، اسلام آباد، کابل، جلال آباد، قندهار و... در حرکت هستند. آنها بویژه در داخل افغانستان به نوعی

جناح‌بندی‌ها، به چه مفهوم است
و چرا نمی‌توان منکر آن شد!

نمی‌توان پشت به جنبش مردم، شعار دفاع از آن سر داد!

*شکست برنامه اقتصادی امپریالیسم
در ایران (تعدیل اقتصادی و خصوصی
سازی) و رشد مقابله استقلال طلبانه با
ادامه آن، ریشه اساسی صف بندی های
حکومتی، خشونت های ارتجاع و
حوادث آینده ایران است!

در آستانه انتخابات مجلس پنجم و در دوران پس از این انتخابات، که با برخوردهای بسیار جدی همراه شد، تحولات قابل توجهی در جمهوری اسلامی روی داده است. تمامی این تحولات الزاماً مثبت نیست، اما اگر همه آنها را در چارچوب شتاب آگاهی وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی از آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد ارزیابی کنیم، آنوقت مجموعه این تحولات مثبت است!

طنی همین دوران، گروه‌بندی‌ها، جناح‌بندی‌ها، احزاب و حتی شخصیت‌های مستقل، پتروییج وارد میدان شدند و بدین ترتیب به دوران یکپارچه سازی سیاسی سرمایه داری تجاری وابسته ایران (بازار) و روحانیت همسو و همسنگر با آن که در سال‌های جنگ با عراق و سال‌های پس از آن در تاریکی و سایه جریان داشت خاتمه داده شد. پایان این مرحله از یکپارچگی، همراه شد با شکست بزرگ روحانیون وابسته به سرمایه داری بازار (موتلفه اسلامی) و پر قدرت‌ترین امام جمعه‌های شهرهای بزرگی نظیر تبریز، شیراز، مشهد و... که در عین حال از رهبران جامعه روحانیت مبارز نیز بوده و هستند!

بدین ترتیب مردم در انتخابات اخیر، در هر کجا که توانستند - علیرغم همه کارشکنی‌ها، تهدیدها و اعمال فشارهای حکومتی - دست رد به سینه روحانیون حکومتی و متحدان بازاری آن گذاشتند. در واقع این شکست بزرگی برای روحانیون حکومتی، ارتجاع مذهبی و متحدان سیاسی-اقتصادی آن در بازار بود، که برخی فروپاشی‌ها را در درون این اتحاد نیز بوجود آورد. حاصل این شکاف در اتحاد مقدس (بازار-روحانیت) حرکت‌های مستقل وابستگان سیاسی سرمایه داری تجاری ایران در ماه‌های اخیر و برخی موضع گیری‌های مستقل روحانیون حکومتی است. این موضع گیری‌ها را شاید بتوان در بارزترین نشانه‌های آشکار، در حال حاضر، در کشاکشی جستجو کرد که بر سر انتخاب ریاست جمهوری آینده در جریان دارد. روی دیگر این شکاف، تغییر سنگر و تغییر موضع برخی روحانیون و حکومتیان در ماه‌های اخیر و برخی استقلال‌های آنها از بازار و حزب موتلفه اسلامی است!

شاید بتوان آخرین اظهارات آیت الله حادشه آخرین حکومت "جنتی" و حجت الاسلام هراس زده "رحیمیان" را نشانه‌های این موضع گیری‌های نوین دانست. اولی، که تبلیغات اسلامی و رهبری گروه‌های فشار را برعهده

دارد، در آخرین نماز جمعه خود، به غارتگران تجاری اشاره کرد و دومی، که رئیس بنیاد شهید است، در مصاحبه‌ای، که آخرین شماره نشریه "صبح آنرا منتشر ساخته، از دست به دست شدن خانه‌های ۵۰۰ میلیون تومانی در تهران یاد کرده است (که مقدس‌نماهای بازار در آن‌ها جابجا می‌شوند)!

شکل‌گیری گروه‌بندی "طرفداران ارزش‌های انقلاب"، که رهبر جمهوری اسلامی مستقیماً در آن نقش دارد و بخشی از روحانیون وابسته به موتلفه اسلامی را در بر نمی‌گیرد، دیدار شورای رهبری جمعیت موتلفه اسلامی با روحانیون و آیت الله‌های مستقر در شهر مذهبی قم، صدور پروانه انتشار نشریه "شما" بعنوان ارگان مرکزی موتلفه اسلامی و یک سلسله اخبار دیگر، که در همین شماره راه توده نیز آنها را می‌خوانید، همگی از جمله پیامدهای فعل و انفعالات جدید در جمهوری اسلامی است. فعل و انفعالاتی که بصورت بسیار طبیعی و وابسته به رشد جنبش مردم، به برخی قشری‌های نوین در حکومت نیز انجامیده است!

با این مجموعه تحولات، دو برخورد می‌شود:

گروه اول:

۱- حکومت و جناح‌بندی‌های وابسته به آن که از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند تا این فعل و انفعالات و موضع گیری‌ها و اختلافات را ناشی از برخورد با اصطلاح سلیقه‌ها، آراء و عقاید بین بلند پایه ترین مقامات جمهوری اسلامی معرفی کنند و از رشد بازهم بیشتر آگاهی مردم جلوگیری کنند. آنها با همین هدف، تنش‌های بزرگی را که در جامعه و علیه حکومت جریان دارد، در جنگ حیدری‌ها و نعمتی‌ها در حکومت خلاصه کرده و آنرا تعریف و تبلیغ می‌کنند. مثلاً ستیز بین رفسنجانی با ناطق نوری و یا خامنه‌ای با رفسنجانی و...

۲- اپوزیسیون - عمدتاً راست - جمهوری اسلامی که با استفاده از همه وسائل و امکانات تبلیغاتی خود در همین جهت عمل کرده و بدین ترتیب با حکومت همنوائی می‌کند. این اپوزیسیون نیز درست به همان دلیل و با همان انگیزه‌های حکومت - در مهاجرت و از طریق رادیوهای فارسی زبان برای ایرانیان داخل کشور - سرگرم تبلیغ جنگ حیدری و نعمتی در جمهوری اسلامی است و پا را از دایره‌ای که حکومت نیز در آن حرکت می‌کند فراتر نمی‌گذارد. جلوگیری از رشد آگاهی مهاجرین و نزدیک شدن آنها به واقعیات جامعه امروز ایران، هدف این اپوزیسیون نیز هست.

این اپوزیسیون که با کمال تأسف و تأثر بخش بزرگی از جناح چپ اپوزیسیون را نیز با خود همراه کرده و یا بدنبال خود می‌کشاند، نه به تحولات در جامعه و جنبش مردم اعتقاد دارد و نه اصولاً طرفدار چنین تحولاتی است! در حقیقت اگر جنگ حیدری و نعمتی مفهومی داشته باشد، در برخورد آراء، عقاید و سلیقه‌های این دو (حکومت و اپوزیسیون راست آن) در اداره سیاسی کشور قابل تعریف است. تأکید بر اداره سیاسی حکومت، بدین دلیل ضروری است، که این دو کوچکترین اختلافی بر سر نظام اقتصادی کنونی در جامعه ندارند. شاید یکی کمتر صنعتی و بیشتر تجاری و دیگری بیشتر تجاری و کمتر صنعتی فکر کنند، و الا در پیگیری سیاست‌های اقتصادی وابسته و دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هر دو - حداقل بخش غالب در حکومت - با هم موافقت!

همین سیاست هدایت شده، عملاً موجب شده است، تا اپوزیسیون مترقی به ریشه‌های اختلافات و قشری‌های کنونی در میان نیروهای مذهبی جامعه و نیروهای حکومتی و حاشیه حکومتی توجه نکرده و پشت به جنبشی که در داخل کشور جریان دارد، در انتظار لحظه سقوط جمهوری اسلامی انفعال پیشه کند. البته این انفعال با شعارها و موضع‌گیری‌های چپ روانه و یا برخی چپ‌نمائی‌ها (نظیر تحریم انتخابات) نیز همراه است. بدین ترتیب شمارش معکوس برای سرنگونی جمهوری اسلامی و بر سر کار آمدن جمهوری و یا نیم پادشاهی مشروطه که جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مهاجرت مشوق و تئوریزه کننده آنست، همچنان ادامه دارد و ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی نیز به سنگرسازی خود برای مقابله و رویارویی با جنبش مردم ادامه می‌دهد و با بهره‌گیری از هر امکانی، در جهت ایجاد شکاف در جنبش و تداوم جدائی اپوزیسیون مترقی اما مهاجر جمهوری اسلامی از جنبش داخل کشور عمل می‌کند.

گروه دوم:

۱- طیف گوناگونی از نیروهای مذهبی و حتی غیر مذهبی (بنابر تقسیم بندی که جمهوری اسلامی از مذهبی و غیر مذهبی کرده است)،

مردم است، رفرمی اعلام می کنند که جمهوری اسلامی نتوانست آنرا بخوبی اجرا کند. یعنی برنامه اقتصادی امپریالیسم را تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" که در تمام جهان با مقاومت مردم روبرو شده، جمهوری اسلامی نتوانست خوب اجرا کند و لابد اگر ما باشیم بهتر اجرا می کنیم!

این از سر اتفاق نیست که منتقدان دولت، رفسنجانی در حکومت و بویژه منتقدان برنامه دوم وی (که به نوشته مطبوعات و چهره های شناخته شده چپ مذهبی علول از برنامه صنوق بین المللی است) همان انتقاداتی را به وی دارند که نویسندگان مطالب اقتصادی و کارشناسان طرف مصاحبه با کیهان لندن به وی دارند! ما اعتقاد داریم که این از سر اتفاق نیست، زیرا معتقدیم پایگاه طبقاتی و خواست هر دو گروه بندی یاد شده یکی است و همانطور که در بالا اشاره کردیم، تنها یکی کمتر صنعتی و بیشتر تجاری و دیگری بیشتر تجاری و کمتر صنعتی می اندیشد، والا در وابستگی و پیگیری سیاست های اقتصادی امپریالیسم وحدت نظر دارند.

این نکته بسیار درس آموز است، که بخش عمده چپ و اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز، در شعار و تبلیغاتی به ظاهر متفاوت همان راه محتاطانه ای را پیگیری می کنند که چپ مذهبی در داخل کشور پیگیری می کند و پیوسته خطر انزوا و دور ماندن از پایگاه مردمی آنرا تهدید می کنند. این چپ و نیروی مترقی نیز، در حالیکه خود را طرفدار آرمان های سوسیالیستی معرفی می کند و در حالیکه از ترسیم این آرمان ها بر روی کاغذ و روشن کردن تکلیف خود و مردمی که باید از میان آنها نیرو برای خود کسب کند طفره می رود، حاضر نیست مبارزه با برنامه اقتصادی که در جمهوری اسلامی پیگیری شده و می شود را سازمان داده و شعارها و تاکتیک های خود را بر این اساس برگزیند. شاید بتوان در مورد بخشی از این نیروها گفت، که اگر نیروهای چپ مذهبی در داخل کشور بر اساس پاره ای ملاحظات سیاسی و در جهت حفظ موقعیت خود و ادامه حضور علنی در جامعه تن به برخی ملاحظات داده اند، این بخش مهاجر، برای نرنجاندن و ای بسا جلب روی موافق اپوزیسیون راست و حامیان بین المللی آن تن به چنین سازشی داده و خود را از جنبش مردم جدا ساخته است. سکوت درباره مبارزه جهانی با "لیبرالیسم اقتصاد" و "تعدیل اقتصادی" و یا "تعدیل ساختاری"، که در تمام نشریات مترقی و چپ اروپا و امریکای لاتین منعکس است، جز برداشتی اینچنین را بدنبال نمی آورد!

در اعماق جامعه چه می گذرد؟

آنچه را ما در دوران اخیر بر آن تاکید داشتیم و اکنون نیز بر آن تاکید داریم، اینست که صف بندی ها هم در حکومت و هم در جامعه ریشه در خواستگاه های اقتصادی و طبقاتی دارد. دراینکه ارتجاع حاضر در حکومت، می خواهد جامعه را از نظر فرهنگی ۴۰ سال به عقب بازگرداند، جای انکار نیست، اما نخستین سوال باید این باشد، که همین ارتجاع چرا و بر اساس کدام منافع اقتصادی، در سکوت تجارت وابسته، وارد کننده و فروشنده انواع ملدن ترین تولیدات است؟

نمی توان منکر ریشه دار بودن تفکرات واپسگرایانه در این بخش از ارتجاع حاکم بود، اما می توان با برشمردن تناقضات اقتصادی، فرهنگی و مذهبی در میان این طیف، به این نتیجه نیز رسید که ارتجاع مذهبی امروز دست مایه ارتجاع اقتصادی نیز می باشد. بنابراین این استدلال در جریان مبارزه با اقتصاد حاکم بر جامعه (تجاری وابسته) در عمل به ارتجاع مذهبی نیز یورش برده شده است.

تنش های موجود در حکومت و شکل گیری جناح بندی ها و قشر بندی های نوین نیز در عین حال که مستقیماً تحت تاثیر اوضاع کنونی جامعه و جنبش مردم است، خود نیز بازتاب همین دوری و نزدیکی به صف بندی مخالف نوع اقتصاد حاکم بر جامعه و موافقان ادامه این روند است.

این صف بندی ها، که در انتخابات اخیر خود را به وضوح نشان داد و ادامه آن به تشکیل فراکسیون های مختلف در مجلس و گروه بندی های خارج از مجلس کشیده شده است، در حقیقت از دل شکست برنامه اقتصادی "تعدیل" بیرون آمده است. برنامه "تعدیل اقتصادی" که بنا بر اظهارات بخشی از چپ مذهبی، بخشی از کارگزاران دولت و سران مولفه اسلامی و روحانیت مبارز در برنامه دوم دستخوش تغییرات جدی شده، خود به خود مشوق این صف بندی ها بوده است.

جنگال رو به رشدی که اکنون در جمهوری اسلامی بر سر انتخابات ریاست جمهوری جریان دارد نیز در حقیقت ریشه در همین شکست دارد. آنها که حکومت مطلق خود را طلب می کنند و با چوب و چماق از مردم رای می خواهند، معتقدند دولت نتوانست "تعدیل اقتصادی" و بویژه خصوصی سازی

ملی، روشنفکران و دگراندیشان داخل کشور، در حالیکه به عمق و ریشه رویدادها توجه دارند، پایگاه های اقتصادی و طبقاتی رویارویی ها را می شناسند، با تمام نیروی ممکن خود در جهت به عقب راندن ارتجاع از حکومت و سرنوشت ایران عمل می کنند و... از اعلام صریح این ریشه ها خود داری می کنند و بر اساس ملاحظات که اغلب قابل درک نیز می باشد، برای ورود به مراحل بالا تر افشاکاری خود داری می کنند. این طیف نیز اغلب با جلوگیری از برخی چهره های شناخته شده در جمهوری اسلامی، که نظراتی مخالف ارتجاع سیاسی-اقتصادی-فرهنگی-مذهبی حاکم دارند، عمدتاً و در حالیکه نیرو برای این چهره ها فراهم ساخته و مقابله های آینده را سازمان می دهند، از ترسیم دقیق مرز بندی های طبقاتی، اختلاف برنامه های اقتصادی و سیاسی طفره می روند. چنین تعریفی در حال حاضر، بصورت عمده شامل حال نیروهای مذهبی موسوم به چپ مذهبی می شود. آنها در حالیکه چهره های شناخته شده ای را از میان کارگزاران سال های اولیه پیروزی انقلاب برجسته ساخته و به مقابله از بالا می اندیشند، به بسیج آگاهانه مردم از پائین بهای لازم را نمی دهند.

این کم بهاء دادن به ضرورت آگاه ساختن و بسیج مردم در پیرامون طرح های اقتصادی و سیاسی، در عین حال که مانند گذشته، پیوسته خطر سازش های از بالا را همراه دارد، این نیروها را نیز از حمایت آگاه مردم و اتکاء به جنبش مردم محروم می سازد.

این همان خطری است که در حال حاضر چپ مذهبی ایران و حتی میلیون بسیار منتقد حکومت را در داخل کشور و در رویارویی با ارتجاع حاضر در حکومت تهدید می کند. بر اساس همین واقعیت است، که حتی از زبان میلیون منتقد حکومت که امکان مصاحبه های پیاپی رادیویی و صدور بیانیه در داخل کشور را دارند، کمتر اشاره ای به طرح های جایگزین اقتصادی برای آینده ایران می شود و بدین ترتیب اشتراک نظرها در میان همه منتقدان مذهبی و غیر مذهبی حکومت آنچنان روشن نمی شود که وحدت عمل آینده را پایه ریزی کند. این ضعف بسیار جدی، در حالی وجود دارد، که امروز استقلال کشور و هویت واقعی نیروهای ملی که خود را مدافع استقلال کشور می دانند، در گرو آن برنامه های اقتصادی است که در مقابل برنامه های دیکته شده سرمایه داری جهانی و بویژه امریکا قرار دارد. مقابله با برنامه "تعدیل اقتصادی" در جمهوری اسلامی، می تواند وجه اشتراک همه نیروهای مذهبی، ملی، دگراندیش برای دفاع از استقلال کشور باشد، اما بدان شرط که برنامه جایگزین آن و انشای کارگزاران و مدافعان این برنامه ضد ملی نه تنها اعلام بلکه در میان مردم تبلیغ شود. هر اندازه این صف بندی روشن تر و دقیق تر شود، جلب حمایت مردمی و مقابله با ارتجاع حکومتی و کارگزاران سرمایه داری غارتگر تجاری در کشور آسان تر می شود.

ما بر ضرورت روشن تر شدن (نه انکار وجود آن) صف بندی ها تاکید می کنیم، زیرا روند آنرا در داخل کشور هنوز بسیار کند ارزیابی می کنیم. آنچنان کند که هنوز میدان مانورهای متعدد را برای ارتجاع بازار-روحانیت جهت گمراه ساختن نارضایتی مردم باقی گذاشته است. مطالبی که از نشریات داخل کشور و به قلم نویسندگانی نظیر "دکتر علمداری" و "علی حصوری"، بعنوان نمونه در شماره های ۵۱ و ۵۲ راه توده بازتاب یافته است، کوششی است در جهت نشان دادن تلاش ها در جهت ترسیم صف بندی ها، در میان دگراندیشان داخل کشور که نمی توان آنرا کافی دانست.

در همین زمینه "راه توده" تاکنون تلاش کرده است، با بازتاب برخی مطالب منتشره در نشریات وابسته به سازمان ها و گروه های مذهبی حاشیه حکومت و یا خارج از حکومت، (نظیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، طیف جمع شده در اطراف نشریه "کیان" و...) خوانندگان خود را در جریان این کوشش در داخل کشور و در میان این طیف از نیروهای منتقد و مخالف سیاست های حکومت قرار دهد.

سیر رویدادها، بویژه پس از انتخابات در ایران نشان می دهد که ارتجاع برای جلوگیری تعمیق جنبش و آگاهی مردم از ریشه اساسی مشکلات امروز جامعه، تلاش می کند، با انواع حادثه آفرینی ها، جنبش را در سطح نگاهداشتن و آنرا تحت تاثیر مستقیم تندروی های ارتجاعی مذهبی در عرصه های مختلف فرهنگی-اجتماعی هدایت کند. حضور گروه های چماق بدست فشار در جامعه حاصل این تئوری ارتجاع است!

۲- در خارج از کشور نیز وضع در کیفیتی ضعیف تر، مشابه داخل کشور است. در حالیکه اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در همان خط ارتجاع حاکم، حادثه آفرینی های حکومتی را در عرصه های فرهنگی و اجتماعی چنان بزرگ می کند، که مانع اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی در رسیدن به عمق واقعیات ایران می شود، خود نه تنها منتقد برنامه های اقتصادی حکومت نیست، بلکه نگران ناتمام ماندن آن نیز هست. آنها آنچه را که در سالهای برنامه اول و دوم دولت هاشمی رفسنجانی (بویژه برنامه اول) و حاصل آن سیه روزی

افشای تبلیغات جدید موتلفه اسلامی در مطبوعات ایران!

جمعیت موتلفه اسلامی، که در جمهوری اسلامی، روحانیت حکومتی را تحت هدایت و رهبری دارد، پس از شکست در انتخابات مجلس پنجم یک سلسله تبلیغات پیرامون سوابق انقلابی خود در مطبوعات وابسته به بازار و موتلفه شروع کرد. این تبلیغات عمدتاً در روزنامه رسالت انعکاس یافت. کار این تبلیغات تا آنجا ادامه یافت، که بنیان گذار موتلفه اسلامی آیت الله خمینی و سپس آیت الله بهشتی و مطهری و... اعلام شد. ترور مشکوک حسنعلی منصور (نخست وزیر دوران سلطنت محمد رضا شاه) محور این تبلیغات انقلابی قرار گرفت و بازار و حجره های آن کانون های انقلاب و مبارزه!!

سران موتلفه اسلامی، "عسکراولادی"، "بادامچیپیان"، "حاج امانی" و... به خانه اعدام شدگان موتلفه و ترورشدگان جمهوری اسلامی نظیر آیت الله مطهری و آیت الله بهشتی رفتند و عکس و تصاویر و گزارش آنرا در مطبوعات حکومتی و پیشاپیش همه آنها روزنامه رسالت منتشر ساختند. در ادامه همین تبلیغات که تدارک انتخابات ریاست جمهوری و میانبره ای مجلس برای بازار و موتلفه اسلامی است، یک مسابقه هوش هم به ابتکار موتلفه اسلامی بر پا شد و پرسشنامه های آن نیز در روزنامه رسالت انتشار یافت. این پرسشنامه ها در عین حال که در جهت تلقین شجره نامه باصطلاح انقلابی (ترور منصور) تنظیم شده بود، جهت گیری هایی برای تخریب سوابق دیگر نیروهای مذهبی نیز داشت. از جمله این تخریب ها، که زیر پوشش تعریف و تمجید از شهدای سالهای اولیه تأسیس جمهوری اسلامی انجام شد و عمدتاً متوجه افراد مورد نظر چپ مذهبی در ایران بود، تحقیر "رجانی" بود که همراه حجت الاسلام "یاهنر" در جریان انفجار نخست وزیری کشته شد. موتلفه او را زیر پوشش تبلیغات انقلابی، قابلمه فروش و دوره گرد معرفی کرده بود. این ترغیب سرانجام با اعتراض سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی روبرو شد و نامه هایی بین این سازمان و موتلفه اسلامی در این مورد رد و بدل شد. آنچه در زیر می خوانید، بخشی از پاسخ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به موتلفه اسلامی در باره همین مسابقات تبلیغاتی و ضد تبلیغ علیه امثال رجانی است:

... ما هم بر این باوریم که برخاستن مرحوم رجانی از میان محرومان افتخار انقلاب است، اما انتقاد ما به شما آن است که چرا با طرح نامناسب و موهن، آن افتخارات را به مایه تمسخر مبدل می کنید. اگر قرار است از شهیدان و بزرگان انقلاب یاد شود، بهتر است انگیزه و هدف، آشنائی مردم به ویژه نسل جوان با افکار و اندیشه های آن بزرگان باشد و گرنه برای مردم ضرورت یا حتی فایده ای ندارد که بدانند مادر مرحوم رجانی برای گذراندن زندگی پنبه پاک می کرده و یا بادام و گردو و یا مرحوم رجانی در بازار آهن فروشان دستفروشی می کرده و یا قابلمه می فروخته و غذایش خیار بوده یا چیز دیگری. برای مردم بهتر است بدانند، که مرحوم رجانی از نظر مدیریت، درایت و مواضع فکری و سیاسی و اقتصادی چگونه بود. برای مردم و نسل جوان به مراتب مهم تر آنست که بدانند نظر مرحوم رجانی درباره اقتصاد سرمایه داری چیست؟ با خصوصی سازی کارخانه ها و صنایع موافق بود، یا نه؟ برای بخش خصوصی در اقتصاد کشور چه جایگاهی قائل بود؟ در باره مدارس غیر انتفاعی چه نظری داشت؟ همچنین برای مردم این مهم است که بدانند چه جریانی تلاش وافر می بنیول داشت، تا نزدیکترین یاران رجانی را پس از شهادت وی منزوی کند؟ البته ما به دوستان موتلفه حق می دهیم که به دلیل اختلاف نظرهای جدی با مواضع شهید رجانی به ویژه در دوره نخست وزیری وی و نیز مخالفت شدید یا برخی یاران وی نتوانند به طرح و تنظیم چنین سؤالاتی بپردازند.

گسترده را اجرا کند و باید خود (بازاری ها) تمام ارکان قدرت را برای اجرای این برنامه بدست بگیرند. همین طیف فساد، تباهی اداری، رشوه خواری و... را نه ناشی از نفس برنامه خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی، بلکه ناشی از ضعف مدیریت می داند و خود را میرا از این ضعف معرفی می کند. این طیف در عین حال، انتقاداتی را که مطبوعات غیر حکومتی از برنامه های اقتصادی حکومت و اصولاً سرمایه داری غارتگری می کنند، قابل تحمل نمی داند. آنها در حالیکه طی دو سال اخیر مواضع مهمی را برای کنترل دولتی این مطبوعات قبضه کرده اند (مراجعه کنید به مصاحبه هوشنگ گلشیری در همین شماره راه توده)، هنوز آنرا کامل نمی دانند. آنها معتقدند برای اجرای کامل برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی باید این مطبوعات را تعطیل کرد، اختناق را تشدید کرد، زبان ها را برید، دست ها را شکست، دهان ها را دوخت و... تا کارها در چارچوب برنامه اقتصادی مورد نظر آنها پیش برود. آنها پشت احکام اسلام، شرع مقدس، فقه سنتی و... سنگر گرفته اند، تا مردمی که عملاً مستقیماً توسط خود آنها و یا به کمک آنها غارت شده اند، نتوانند با چهره های اصلی مدافع این غارت و وابستگی اقتصادی آشنا شوند و تیغ بر خیمه و خرگاه آنها بکشند!

راه توده، همانگونه که در کوتاه ترین و فشرده ترین کلمات، در صفحه نخست شماره ۵۱ خود اعلام داشت، و آنرا مشی و سیاستی توده ای و متعلق به حزب توده ایران می داند، اعتقاد دارد: باید هر نوع فعل و انفعالات سیاسی در جامعه را به عمق پدیده ها هدایت کرد و مردم را با استفاده از هر امکان ممکن (هر اندازه کوچک و گزرا) برای تغییرات ممکن و تدارک تغییرات اساسی و زیر بنائی آگاه، بسیج و وارد میدان کرد.

امروز مبارزه با برنامه اقتصادی امپریالیسم جهانی، نه تنها به شعار، بلکه به اتحاد و وحدت نظر بسیاری از احزاب چپ و مترقی چه در داخل کشور خود و چه در عرصه جهانی تبدیل شده است. جنبش چپ ایران (حتی چپ مذهبی ایران) خود را نمی تواند از نیروی متحد این جنبش جهانی محروم ساخته و در داخل کشور نیز با حرف و سخن و اشاره ای که برای توده مردم ماهیت اختلافات را روشن نمی کند، خود را از جنبش آگاه مردم محروم سازد. بنابراین، "برنامه جایگزین" که نفی سیاست های اقتصادی، فرهنگی و مذهبی کنونی حاکم بر جامعه را با صراحت اعلام دارد و مردم را به دفاع از آن فرا خواند، همان اندازه در دستور نیروهای حاضر در جامعه (اعم از مذهبی، ملی، دگراندیش و...) قرار دارد، که شرکت اپوزیسیون، با استفاده از هر موقعیتی (هر اندازه اندک و گزرا) در رویدادهای داخلی کشور و در کنار مردم، اهمیت دارد. رویدادهای داخل ایران را باید در عمق آنها بررسی کرد و با مردم براساس خواست و نیاز آنها سخن گفت و به بسیج آگاهانه مردم پرداخت. در حالیکه فشارهای مذهبی و فرهنگی ارتجاع و نتایج حاصل از سیاست های اقتصادی حکومت برای مردم نا آشنا نیست و پرداختن به زوایای آن نیز وظیفه اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی است، نمی توان بدون توجه به ریشه های طبقاتی مشکلات امروز جامعه ایران، خود را مبتکر بسیج طبقاتی و آگاهانه مردم در برابر حکومت دانست!

ما در ایران، علیرغم همه ظواهر گمراه کننده جمهوری اسلامی، با حکومتی طبقاتی روبرو هستیم، که پیوندهای ناگزیر جهانی را نیز، مستقیم و غیر مستقیم دارد و جنبشی در برابر آن قرار دارد که محروم ترین اقشار و طبقات اجتماعی با باورهای مذهبی خود در آن حضور دارند. بخش وسیعی از منتقدان سیاست های مذهبی و فرهنگی حکومت نیز عملاً در کنار و گاه در بطن همین جنبش قرار دارند. تمام ابتکار جنبش چپ و مترقی ایران باید برقراری اتحاد و وحدت عمل بین این دو بخش جنبش و مقابله با ارتجاع حاکم باشد. تشریندی ها و صف بندی های حکومتی نیز جدا از تأثیرات این جنبش نیست. جنبش و مردمی که عملاً بزرگترین ضریبات را از برنامه های اقتصادی حکومت خورده اند و امروز عملاً در برابر آن قرار دارند و تشریندی که شکست سیاست "تعدیل اقتصادی" و فشار جنبش برای تغییرات ساختاری در جامعه، آنرا تشدید کرده است. از دل این تنش بزرگ و جناح بندی و تشریندی، می تواند تحولات اساسی سر برآورد، اگر همه نیروهای طرفدار این تحولات اساسی شعار ونظری واحد یافته و در لحظه لحظه رویدادهای داخل کشور شرکت کنند. تنش موجود بر سر انتخابات آینده ریاست جمهوری و میان دوره ای مجلس اسلامی و یا هر رویداد دیگری از نظر ما می تواند در خدمت این هدف قرار گیرد و باید سهم خود را در آن پذیرفت!

گزارش "راه توده" از جشن سالانه "اومانیته" - زربنشر

۴۰۰ هزار نفر با "اومانیته"

دیدار کردند!

جشن سالانه "اومانیته"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، از ۱۳ تا ۱۵ سپتامبر در منطقه "کورتو" واقع در حومه زحمتکش نشین پاریس برگزار شد.

در جشن امسال مجموعاً بیش از ۵۰۰ غرفه و سالن از سازمان‌های اجتماعی و سیاسی، انتشارات، فدراسیون‌های حزب کمونیست و نمایندگان شهرهای مختلف شرکت داشتند. طی این سه روز بیش از صد جلسه بحث و گفتگو درباره مسائل مختلف سیاسی، بین‌المللی، جوانان، زنان و مسائل تئوریک و نظری، جنبش‌های اجتماعی، مبارزه با نژادپرستی، جهانی شدن سرمایه، مسائل سندیکائی و غیره با حضور برجسته‌ترین شخصیت‌ها و صاحب‌نظران، فعالین اجتماعی، سیاسی و علمی و نمایندگان پارلمان‌ها و شوراهای شهرها و غیره برگزار شد، که با استقبال مردم روبرو شد. هر این سه روز بیش از ۶۰ برنامه مهم خبری نیز انجام شد.

در جشن امسال انجمن موسوم به "دوستان اومانیته" که در سال گذشته با حضور شخصیت‌های برجسته اجتماعی و سیاسی و هنری فرانسه و به‌نظر کمک به این روزنامه تشکیل شده بود، برنامه‌های ویژه‌ای برگزار کردند. از جمله به ابتکار این انجمن، فیلم مستندی پخش شد که تابستان امسال از برگزاری کنگره بین‌المللی "علیه نولیبرالیسم و برای انسانیت" در شیاپاس مکزیک تهیه شده بود. این فیلم شامل چگونگی زندگی و مبارزه سرخپوستان این منطقه بود. در ادامه این فیلم بحث و گفتگو با حضور ژرژ دیریه و "دانیل میتران"، همسر قرانسا میتران، رئیس جمهور سابق فرانسه برگزار شد.

روز شنبه ۱۴ سپتامبر نیز گفتگو و تبادل نظر مستقیم میان جوانان شهر "سورتو" در آفریقای جنوبی و شرکت کنندگان در جشن اومانیته برگزار شد. در این جلسه بسیاری از رهبران حزب کمونیست، نمایندگان کمونیست پارلمان، سازمان‌های ضد نژادپرستی و غیره حضور داشتند. پیام "تلسون ماندلا"، رئیس جمهور آفریقای جنوبی، که مستقیماً ارسال شده بود، در این جلسه قرائت شد. بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه که قرار است تا ماه دسامبر امسال تشکیل شود نیز در طول این جشن موضوع مباحثات بود. از جمله نمایندگانی، که از سوی کمیسیون علنیت حزب مسئول انتقال مستقیم نظرات اعضای حزب به مرکزیت است، در این سه روز شدت فعال بودند.

در جشن امسال نمایندگانی از دهها حزب کمونیست و سازمان‌های سیاسی و نشریات مترقی حضور داشتند. از جمله از احزاب کمونیست آلمان، پرتغال، شیلی، یونان، اسپانیا، ایتالیا، روسیه، چین، حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، جبهه آزادیبخش "مبلا" در آنگولا، جبهه ساندنیست‌های نیکاراگوا.

آنچه که پیش از همه نظرات را به خود جلب کرد، غنای بحث‌ها و تنوع نظرانی بود و بحث‌های پیرامون مباحث روز اجتماعی بود.

روزنامه "لیبراسیون" که به انعکاس نظرات حزب سوسیالیست فرانسه شهرت دارد، با اشاره به این مباحث نوشت: «حزب کمونیست فرانسه اکنون چشم انداز پرمیته وار را در برابر خود دارد تا بتواند پیوندهای از هم گسیخته را مجدداً برقرار کند»

لیبراسیون همچنین نوشت: «سیمپاتی که حزب کمونیست فرانسه بوجود آورده است، اکنون در حال گسترش است و کمونیست‌ها در موقعیتی قرار گرفته‌اند که بتوانند نوعی همبستگی را بوجود آورند».

روزنامه لوموند نیز نوشت: «حزب کمونیست فرانسه با چهارصد هزار دیدارکننده، اکنون در جوشش کامل اندیشه‌هاست»

لوموند با اشاره به آخرین نظرسنجی‌ها که به موجب آن بیش از سی درصد مردم فرانسه علاقمندی خود را به حزب کمونیست این کشور اعلام داشته‌اند (نسبتی که از سال ۱۹۷۱ به اینسو بی سابقه است) نوشت: «حزب کمونیست اعتباری را که در دهه هفتاد از آن بهره‌مند بود، باردیگر بدست آورده است... این حزب اکنون نظر یک سوم مردم فرانسه را به خود جلب کرده است»

"کلود کابان"، سردبیر اومانیته جشن امسال را چنین ارزیابی کرد: «جشن اومانیته امسال یک تحول تازه را آشکار ساخت: دیواری که حزب کمونیست را از جامعه جدا می‌ساخت، فرو ریخته است!»

نطق عضو دفتر ملی حزب کمونیست فرانسه در جشن سالانه "اومانیته":

دوران امید و مبارزه

فرا رسیده است!

خانم "ماری ژرژ بونت" عضو دفتر ملی حزب کمونیست فرانسه، در مراسم پایانی جشن اومانیته نطق پرشوری خطاب به همه دیدارکنندگان از این جشن ایراد کرد. او با اشاره غیر مستقیم به حوادث ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، از همه نیروهای مترقی جهان و بویژه کمونیست‌ها خواست که امید را افزون کرده و مبارزه را گسترش دهند. او با اشاره به یورش سرمایه داری به دستاوردهای اجتماعی مردم، در دوران پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، مبارزه علیه لیبرالیسم اقتصادی را در تمام کشورهای سرمایه داری وجه عمده پیوند نیروهای مترقی اعلام داشت. بخش‌هایی از این سخنرانی را در زیر می‌خوانید:

ما امروز به امید و مبارزه بیش از هر زمان دیگری نیازمندیم. فشار بر دستمزدها هر روز افزایش می‌یابد، زندگی بی‌وقفه دشوارتر می‌شود، مردم می‌گویند: همه چیز را از ما می‌گیرند و پول‌ها به جیب صاحبان ثروت و امتیاز اجتماعی می‌رود. این فقط یک سیاست ناعادلانه نیست، بلکه، حتی انتشار متوسط هم آینده‌ای برای آن نمی‌بینند. نیروهای راست افراطی از ناامیدها برای گسترش اندیشه‌های خود بهره می‌گیرند. در چنین شرایطی اندیشه حرکت پر قدرت شده است. اعتصابات ماه‌های نوامبر و دسامبر همچنان در قلب‌ها و مغزها زنده است، حمایت از کسانی که مبارزه می‌کنند ادامه دارد. شمار آنها که می‌پرسند چگونه می‌توانیم صدای خشم خود، مقاومت خود، همبستگی خود و ضرورت اقدامات مشخص و فوری را برای بهبود زندگی خود سازمان دهیم، هرروز رستار می‌شود.

... مردم می‌پرسند: آیا واقعاً راه حلی برای رفتن به راهی دیگر هست؟ اگر هست، چگونه؟ کدام راه حل‌ها و کدام سیاست دیگری را می‌توان به کار بست؟ با کدام نیروها؟

همه این پرسش‌ها بطور بسیار مبهم در برابر همه ما قرار دارد، زیرا هم اکنون است که ما با هم باید جلوی سیاست حاکم را بگیریم و برای ایجاد یک جایگزین مترقی بکوشیم. بدین منظور ما پیشنهادات مشخص خود را اعلام داشته‌ایم و در اینجا آنها را تکرار می‌کنیم:

افزایش دستمزدها، اعطاء اختیارات به کمیته‌های کارخانه‌ها برای به تعلیق درآوردن برنامه‌های بیکار سازی و حق نظارت بر چگونگی بکارگیری منابع عمومی و متعلق به مردم، ما مردم را به ایستادگی در برابر نابودی بخش خدمات عمومی و دولتی و مخالفت با خصوصی سازی نظام تأمین اجتماعی، بهداشت، تحصیل، مسکن دعوت می‌کنیم.

اکنون تلاش می‌شود تا به ما بقبولانند که راه دیگری جز سیاست‌های حاکم وجود ندارد. ما از مردم می‌پرسیم، چرا باید همواره بار دشواری‌ها بر دوش یک طبقه تحمیل شود؟ چرا باید تولید داروهای ضد سرطان و بیماری‌های بدلیل آنکه "سودآور" نیستند، متوقف شود؟ چرا باید تصمیمات اساسی هر روز دور از چشم آنها و علیه آنان اتخاذ شود؟ چرا باید ما بپذیریم که

بسیاری از دست اندرکاران سینمای ایران، این لیست بالا بلند را دستمایه محافل خودمانی برای خنده و شوخی کرده اند! اگر این ضوابط رعایت شود، فیلمی که فیلمساز ایرانی می‌سازد، نه از ایران، بلکه از دنیای فرضی دیگری است که هیچکس با آن آشنا نیست!

اینکه این معیارها تا چه حد در فیلم‌های ایرانی مراعات خواهد شد، سوالی است که پاسخ آن از هم اکنون نیز مشخص است، اما پاسخ به اینکه در سر ضابطین و مجریان فرامین ارتجاع بازار-مذهب از جامعه، حقیقت گویی، هنر، رشد فرهنگی، برخورد با مشکلات انکارناپذیر اجتماعی و... چه می‌گذرد، سوالی است که پاسخ آنرا باید در همین ضوابط جستجو کرد. ضوابطی که هیچ ارتباطی با واقعیات جامعه ندارد. نکاتی از این ضوابط را از نسخه "معیارهای تصویری و گفتاری در سینمای ایران" که به راه توده رسیده است، در زیر می‌خوانید:

- تبلیغ برای مرام های غیر قانونی و معاند با نظام اسلامی ممنوع است؛

- نامگذاری شخصیت های منفی با نام هائی که ریشه مذهبی دارند ممنوع است؛

- با توجه به موارد پیش گفته منظور از رعایت حجاب اسلامی تنها محدود به کاربرد پوشش مناسب ویزه بانوان نمی‌گردد، تمامی اعضای به جز صورت و دست‌ها می‌بایست پوشیده باشد. بدین لحاظ مشخص بودن سوری سر، گردن و دست‌ها تا میج ممنوع است؛

- تعدد لباس های بازیگران در طول فیلم، بدون توجیه منطقی ممنوع است؛

- استفاده از کراوات، پاپیون و سایر مواردی که نشانگر فرهنگ بیگانه است ممنوع است؛

- نمایش چهره آرایش شده بانوان ممنوع است؛

- استفاده از مدل های مو که نشانگر وابستگی و یا تأیید گروه های بی قید و بند و جریان های فکری، فرهنگی و سیاسی (درداخل و خارج) باشند، ممنوع است؛

- بیان هر گونه شوخی، گفتار و رفتار، ایما و اشاره بین شخصیت های زن و مرد فیلم که حاکی از شکستن حرمت های رفتاری مورد قبول جامعه باشد ممنوع است؛

- قاب تصویری درشت از چهره بانوان ممنوع است؛

- هرگونه تماس بدنی بین زن و مرد در فیلم ممنوع است؛

- استفاده از بازیگران خردسال دختر، بدون اخذ مجوز از اداره کل نظارت و ارزشیابی ممنوع است؛

- استفاده از چادر توسط افراد و شخصیت های منفی باید توجیه منطقی داشته باشد؛

- نامگذاری شخصیت های منفی با نام هائی که ریشه مذهبی دارد ممنوع است؛

- کلیه عبارات و اشارات و ایماهایی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم دلالت بر مسائل جنسی داشته باشد ممنوع است؛

- صحنه های اصطکاک خانوادگی در حضور نوجوانان و جوانان چه باخشونت جسمانی همراه باشد و چه نباشد ممنوع است؛

- صحنه های کشیدن سیگار و مواد مخدر و افیونی ممنوع است؛

- بی احترامی و پر خاشاگری متقابل بین پدر و مادر، کتک کاری خانوادگی ممنوع است؛

- صحنه های نمایش و اکشن تند مرد نسبت به زن چه منجر به ضرب و جرح شود و چه نشود ممنوع است؛

- کشیدن سیگار و پیت، نوشیدن مشروبات الکلی و مصرف مواد مخدر ممنوع است؛

- استفاده از موسیقی های مشابه با ترانه های مشهور داخلی و خارجی ممنوع است؛

- پایبندی به اصول و احکام شرعی، معتقدات مذهبی، عمل به احکام واجب و پرهیز از محرّمات باید رعایت شود.

.....

چنین فیلم هائی بدستور وزارت ارشاد اسلامی، در کشوری باید ساخته شود، که در زندان هایش حیوانی ترین نوع خشونت ها نسبت به زندانیان سیاسی و غیر سیاسی اعمال می‌شود، فقر و مسکنت ریشه بسیاری از جنایات خانوادگی، تا حد قتل های فجیع و کم سابقه خانوادگی است، اعتیاد و فحشای ناشی از فقر در وسیع ترین حد آن در جامعه رایج است و...

گزینش های سیاسی تنها از زاویه منافع قدرت های پولی، از زاویه سودآوری مالی صورت گیرد. هیچ توجیهی برای تحمل این وضع وجود ندارد. باید راه دیگری را برگزید و برای حرکت در این راه به مبارزه و گفتگو نیازاست. نیروهای چپ، مترقی، طرفداران محیط زیست باید با یکدیگر ملاقات و گفتگو کنند. البته ما می‌دانیم که هنوز موانع جدی بر سر راه وجود دارد، اما بپذیریم که برای غلبه بر دشواری هائی به این عظمت که جامعه ما با آن روبروست، نوشتن برنامه و ملاقات سران کافی نیست. باید شهامت آن را داشت که به خاکمیت پول حمله کرد و پیشرفت اجتماعی و شکوفائی انسانی را هدف مقدم به شمار آورد. منطق کنونی حاکم بر بازار کار را که با کارگران همچون کالا برخورد می‌کند باید تغییر داد. مسئله بر سر درک نویسی از زندگی و کاراست که به هر مرد و زن اجازه دهد شکوفائی شخصیت و حضور فعال خود را در جامعه را تحقق بخشد. همه اینها در قلب پیشنهادات ما برای نوع تازه ای از توسعه نهفته است... نیاز به همکاری اکنون ضرورت سیاره ماست. در دورانی که تجارت و سودجویی، کارگران و خلق ها را به رقابت با یکدیگر می‌کشاند و ویرانی های عظیم و مهاجرت و فقر را بدنبال می‌آورد! بدون به عقب راندن نظامی که هرگونه خلافت را نابود می‌کند، هیچ تحولی رخ نخواهد داد. تمام مسائلی که در اینجا مطرح شد و درجشن اخیر شاهدش بودیم، مسائل مطرح درکنگره آینده ما خواهد بود. کنگره ای که ما بطور بی سابقه آنرا تدارک می‌بینیم و می‌خواهیم تنوع دیدگاه ها و نظرات کمونیست ها را درکمال آزادی و علنیت رعایت کنیم. ما به همه شما که بیرون از حزب هستیم و می‌خواهید در عین تنوع نظر خود، درتحول جامعه مشارکت داشته باشید، خطاب می‌کنیم و می‌گوئیم که ما به نظرات شما نیاز داریم، زیرا هدف کنگره آینده تحکیم و گسترش حضور درجامعه است... سرمایه داری که اساس آن بر استثمار و سلطه قرار دارد قادر به پاسخگویی به دشواری های دوران ما نیست و می‌خواهد عقب گرد تمدن بشری را به ما تحمیل کند... اکنون در فضایی سرد و منجمد محافل سرمایه داری از قانون معروف به "۲۰ درصد" صحبت می‌شود. یعنی فقط ۲۰ درصد زحمتکشان خواهند توانست محل کار کنونی خود را حفظ کنند... بشریت می‌تواند ارزش های مترقی نوین را مبنای زندگی فردای خود قرار دهد... کمونیسم برای ما شورش در برابر اجتماع کنونی، بیکاری، فقر، محرومیت، خشونت و تحقیر شخصیت انسانی است. کمونیسم یعنی امید بزرگ، امید مردان و زنانی که تصمیم دارند آینده بشری را بسازند!

آن فیلمی که ارتجاع-بازار-مذهب می‌پسندد!

وزارت ارشاد اسلامی، که اکنون تحت وزارت "مهندس میرسلیم"، عضو شورای رهبری "مؤلفه اسلامی" است و وابستگان به این حزب و بازار آنرا در قبضه خود قرار داده‌اند، اخیراً ضوابط فیلم سازی را رسماً در اختیار فیلمسازان ایران قرار داده‌است. براساس این ضوابط که مرزهای متنوعه را برای فیلمسازان، سناریو نویسان و فیلمبرداران مشخص کرده‌است، در ایران هیچ کس خشونت نمی‌کند، هیچکس معتاد نیست، همه با هم مهربانند، هیچ زنی بی چادر نیست، هیچ زنی آرایش نمی‌کند، هیچ زنی با مرد غریب حرف نمی‌زند، هیچ مردی زنش را کتک نمی‌زند، هیچ فرزندی خلاف رای پدر و مادرش عمل نمی‌کند، هیچ آدم بد و دزد و جنایتکاری اسمش حسن و حسین و علی و فاطمه و رقیه نیست، موی هیچ جوانی بلند نیست، همه پاسداران شجاع، خوش لباس، مهربان، مودب، رشید و... هستند، هرگز در ایران جنایت عمومی صورت نگرفته و نمی‌گیرد، هیچ کس جز به اسلام (ازنوع بازاری آن) به هیچ ایدئولوژی و اندیشه دیگری فکر نمی‌کند، هیچ حزب و سازمان سیاسی در ایران وجود خارجی نداشته و ندارد، فقر و مسکنت در ایران وجود ندارد...

مارکسیست ها با چشمان باز به «واقعیت نبرد طبقاتی از بالا» می نگرند و از آن برای رشد آگاهی و سازماندهی مردم و زحمتکشان بهره می گیرند.

برخلاف تصور چپ دمکراتیک، احزاب کارگری و کمونیستی، طی سال های اخیر به نقض دمکراسی سوسیالیستی و پیسی آمده های فاجعه انگیز آن توجه کردند. آنها عدم توانایی اتحاد شوروی برای گذار از «کمونیسم جنگی» به مرحله «رشد تدریجی»، یعنی اجرای رفورم های پیگیر برای حل تضادهای آشتی پذیر در جامعه رشديابنده سوسیالیستی را تجزیه و تحلیل کردند. همین احزاب در کنفرانس ها و دیدارهای مختلف (که اخبار آن در راه توده نیز منتشر شده است) به کمبودها- از جمله کم بهاء دادن به دمکراسی و برخورد و رشد نظرات- برای فراوانی جامعه مدنی-قانونی سوسیالیستی به مراحل تکاملی نشان دادند. احزاب کارگری و کمونیستی در این سال ها به اسنادی اشاره کردند که طی دهه های بعد از جنگ دوم جهانی پیرامون ضرورت برخورد با تحجر و دگم اندیشی در حفظ مرکزیت غیردمکراتیک و بوروکراتیک تنظیم کرده و خواهان بحث پیرامون آن ها شده بودند. آنها تاکید کردند که مرکزیت دگم اندیش و متحجر پیوسته مورد مخالفت بانیان سوسیالیسم علمی-سازجمله مارکس در بررسی علل شکست کمون پاریس- بوده است.

بنابراین وقتی چپ دمکرات می خواهد خود را مدافع دمکراسی معرفی کند- حتی اگر از ایدئولوژی هم بریده باشد- موظف است همه رویدادهای چپ را بطور عام پیگیری کرده باشد، تا سخن و نظرش جامع و مستند باشد. بریژه وقتی این چپ هنوز نگاه به گذشته خود دارد و بخشی از تاریخ آن در این گذشته نهفته است!

بازار آزاد

از جمله دیگر مسائلی که چپ دمکرات بر آن تاکید دارد و در سال های اخیر پیرامون آن تبلیغ می کند، «بازار آزاد» است. مزدک در مقاله خود به این تکیه گاه چپ دمکراتیک نیز اشاره دارد. او می نویسد:

«یکی از اختلافات اساسی بین مارکسیست لنینیست ها با دیگر جریانات چپ بر سر موجودیت پدیده ای به نام بازار آزاد بوده است... مسلما پذیرش (این) پدیده در مناسبات واقعا موجود جهانی... بزرگ ترین دگرگونی در تفکر چپ مارکسیستی لنینیستی (است و آنها) دیگر نمی توانند دیگر نیروهای چپ را، به صرف این که حاضر شده اند در شرایط موجود بازار آزاد و برای آرمان ها و ارزش های سوسیالیستی مبارزه کنند، به علول از سوسیالیسم و خدمت به سرمایه داری متهم نمایند.»

ابتدا ببینیم این بازار آزاد که اینگونه توسط مبلغان چپ دمکرات تئوریزه شده و مبنای تفکرات اقتصادی آنها قرار گرفته، چیست؟

«بازار آزاد» همان سرمایه داری، «سرمایه داری منچستری» در قرن گذشته است، که پس از پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم، و زیر فشار سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری، در سال های پس از جنگ دوم جهانی خود را «بازار-سوسیال آزاد» نامید. این سرمایه داری به عقب نشینی هایی در برابر طبقه کارگر کشورهای متروپل سرمایه داری تن داد. در سال های اخیر و بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، روند بازپس گرفتن دستاوردهای مبارزاتی کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری، و تحت عنوان «آزادسازی و خصوصی سازی» شروع شد، که ادامه دارد. جنبشی که اکنون در کشور فرانسه زو به رشد است، از جمله در برابر همین یورش شکل گرفته است. یورشی که تحت عنوان «نئولیبرالیسم» در سراسر جهان اعمال می شود و بر مبنای آن دیگر صحبتی از محتوای «سوسیال» و اجتماعی در «بازار آزاد» مطرح نیست. اتفاقا ما بر این عقیده ایم که همین یورش سرمایه داری، می تواند و باید کار پایه پیوند همه نیروهای طرفدار استقلال، عدالت، آزادی برای تشکیل وسیع ترین اتحاد ها شود. محوری که ما امیدواریم گره های فرو بسته میان حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت از یکسو و دیگر نیروهای ملی و طرفدار استقلال و آزادی میهن ما را بازگشاید. نیروهایی که ما آنها را «ملی» می نامیم!

بدین ترتیب «بازار آزاد» برای طرفداران سوسیالیسم علمی و طرفداران ایدئولوژی، پدیده جدیدی نیست. مارکس «کاپیتال» را، با تحلیل ساختار همین سرمایه داری نوشت، و بانیان سوسیالیسم علمی نیز در همین شرایط راه برون رفت از آن را نشان دادند. لذا مسئله، بصورتی که «مزدک» طرح می کند، اراده گرایانه (ولونتاریستی) است. مسئله بر سر این است، که «مبارزه بر سر آرمان ها و ارزش های سوسیالیستی در شرایط بازار آزاد» را باید آگاهانه و در جهت استراتژی عمومی سوسیالیسم پیش برد، نه آنکه ما حاکمیت سرمایه را طبق خواست سرمایه داری جهانی، بعنوان حاکمیتی الهی و ابدی بپذیریم!

چپ دمکرات کدام بار طبقاتی را بر دوش دارد؟

در شماره ۱۳۹ «کار» (۱۷ مرداد ۱۳۷۵)، «مزدک» به توضیح «برخی مولفه های ایدئولوژیک سیاسی چپ دمکرات ایران» پرداخته است. او «جنبش چپ و کمونیستی ایران» را به دو دسته تقسیم کرده است.

گروه اول- آنهایی که معتقدند «آنچه در گذشته می گفته و عمل می کرده در اساس درست بوده و شکست سوسیالیسم موجود نیز در اصل ناشی از فشار امپریالیسم و خیانت برخی رهبران و مالا اشتباهاتی در رهبری کشورهای سوسیالیستی بوده».

گروه دوم- کسانی که «با دامن زدن به بحث ها درون و برون گروهی... به نتایج کاملاً جدیدی» از علل شکست دست یافته اند، که عمده ترین آن «فقدان دمکراسی، حاکمیت تک حزبی و توتالیتر و کلا بحران ایدئولوژی لنینی در نحوه برخورد به روندهای اقتصادی اجتماعی و هدایت رهبری اقتصادی بوده است».

ببینیم چپ دمکرات در نظرات «مزدک» چه مشخصاتی دارد:

۱- «چپ دمکراتیک مبارزه به خاطر سوسیالیسم را از طریق مبارزه روزمره جاری ممکن دانسته و مبارزه ... برای دمکراسی، برای تقویت قدرت مردمی، برای برابری زن و مرد و حفظ محیط زیست را از جمله آنها می داند...»
چپ دمکراتیک برای همه انسان ها ارزش حقوقی برابر قایل است و معتقد به حل معضلات جاری از طریق راه حل های مسالمت آمیز در مناسبات بین انسان ها، گروه های اجتماعی و کشورها است. چپ دمکراتیک تلاش می ورزد که سرمایه داری را در پروسه ای تاریخی و از طریق دمکراتیک به سیستمی از مناسبات برابر حقوق انسان ها بربویند. و بدین خاطر به مبارزه علیه قدرت طبقات مرفه و برای کاهش فشار روی طبقات پائین و تقویت موقعیت طبقاتی مردمی و زحمتکش در هدایت و رهبری جامعه مبارزه نماید. سوسیالیسم از نظر چپ دمکراتیک بر پایه انتخاب آگاهانه انسان ها ساخته می شود که بر تلاش انسان برای آزادی، برابری، دمکراسی و زندگی بهتر مبتنی است.»

همانطور که ملاحظه می شود، نمی توان از روی این نقل قول فهمید، که بالاخره محتوای «سوسیالیسم» از نظر چپ دمکراتیک چیست؟ فرض می کنیم، که محتوای سوسیالیسم مورد نظر چپ دمکراتیک «سیستمی از مناسبات برابر حقوق انسان ها» باشد، که «آزادی، برابری، دمکراسی و زندگی بهتر» را برای «طبقات پائین» ممکن سازد. یا همین فرض برویم به سراغ نظرات چپ معتقد به ایدئولوژی:

کدام سوسیالیسم؟

نظر معتقدان به سوسیالیسم علمی درباره محتوای سوسیالیسم (جدا از همه ارزش های مثبت و یا نکات منفی آنچه در کشورهای سابق سوسیالیستی، که در اینجا کنکاش پیرامون آن مورد نظر نیست) روشن است. آنها جامعه سوسیالیستی را جامعه ای می دانند، که در آن «استثمار انسان از انسان» عملی نباشد. برای دسترسی به این هدف «تغییر انقلابی مناسبات تولیدی» ضروری است. «تغییر انقلابی» به این معنا است، که باید زمین و ابزار تولید از «مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی» منتقل شود، امری که اگر از «طریق راه های مسالمت آمیز» نیز ممکن شود، از آن باید استقبال کرد. به این منظور نیز معتقدیم، که «طبقات پائین»- به زبان نادقیق- به «آزادی های بورژوازی، باندازه هوا، احتیاج دارند» (نظراتی که پایه گذاران سوسیالیسم علمی بارها و در بحث های متفاوت مطرح ساخته اند). تنها تفاوت آنجاست که

ویژگی سیستم

انتقاد به نظرات چپ دمکراتیک در مورد برداشتن از سوسیالیسم بر دو محور عمده استوار است:

اول- مبهم، و غیر علمی بودن نظرات، یعنی بی توجهی به مناسبات تولیدی در جامعه، که زیربنای همه مناسبات دیگر است؛

دوم- انکار این واقعیت، که در جامعه سرمایه داری، غارت، استثمار، فشار «طبقات مرفه روی طبقات پائین» ویژگی سیستم است، که در آن دسترسی به «سود حداکثر» اجبارا حاکم است.

غارت و استثمار خواست رومانتیک و پسا جابراشه این یا آن سرمایه دار نیست، تا بتوان او را به انصراف از آن «قانع» کرد، بلکه «شرط» بقای سیستم و «شرط» حیات سرمایه در «نبرد رقابت» حاکم بر سیستم است. وجود این «نبرد رقابت» در سیستم است، که اعمال «نبرد طبقاتی از بالا» را اجتناب ناپذیر می سازد. ندیدن این واقعیت و نیرداختن و افشاء نکردن آن، چپ دمکراتیک را خواسته و یا ناخواسته در خدمت طولانی شدن «نبرد طبقاتی از بالا» قرار می دهد. آنها از این طریق به وظیفه خود برای ایجاد شرایط «انتخاب آگاهانه انسان ها» پشت می کنند، «طبقات پائین» را در «مبارزه برای کاهش فشار طبقات مرفه» تنها می گذارند و در از بین بردن و لااقل محدود کردن شانس «طبقات مردمی و زحمتکش» در «تلاش برای آزادی، برابری، دمکراسی و زندگی بهتر»، به شبهه همدست «طبقات مرفه» عمل می کنند. ما چپ دمکراتیک را متهم به «گرایش به سرمایه داری» نمی کنیم، آنطور که «مزدک» بصورتی نادقیق (بدون نقل قول مشخص) در مقاله خود نوشته است. همچنین ما آنها را متهم به «دوری از سوسیالیسم» نمی کنیم، بلکه معتقدیم، که این تصورات از وظایف روز مغشوش و از سوسیالیسم مبهم است!

«مزدک» می نویسد: «هرچند برداشتهای متفاوت از سوسیالیسم را نباید با غیر سوسیالیست بودن این یا آن جریان یکی دانست، اما نزدیکی و دوری از اهداف سوسیالیستی را با نزدیکی و دوری از سرمایه داری می توان به بحث گذاشت و نیروهای مخالف حاکمیت سرمایه را در مجموع جنبش اجتماعی تقویت نمود». ما می گوئیم، ما هم با «تقویت نیروهای مخالف حاکمیت سرمایه» موافقیم، در این زمینه با چپ دمکراتیک همراهیم، اما معتقدیم بدون روشن بودن اینکه «حاکمیت سرمایه» به چه معنا است، چگونه می توان آنرا شناخت و تعریف کرد، و همچنین بدون درک مشخص از «اهداف سوسیالیستی»، محتوای «نزدیکی و دوری» از «حاکمیت سرمایه داری» یک بیان مبهم باقی خواهد ماند و در خدمت «حاکمیت سرمایه». این ابهام به آن اجازه می دهد، با شرکت دادن «سوسیالیست» های نزدیک بخود، همبستگی «نیروهای مخالف حاکمیت سرمایه» را درهم بشکند! همانطور که بارها در همه نقاط جهان واز جمله ایران خودمان، «چپ نماها» و «ماورا» چپ» را بخدمت اهداف خود گرفته، و آنها را به ستیز با مدافعان سوسیالیسم علمی کشانده است. ستیز با حزب توده ایران پیوسته همین مسیر را داشته است.

ملی کیست؟

«مزدک» می نویسد: «بر چپ های دمکرات خرده می گیرند که آنها از مخالفت با امپریالیسم دست برداشته اند و یا اینکه با امپریالیست ها سازش نموده اند! ... یکی از شاخص های اصلی چپ دمکراتیک ایران، ملی بودن آن است و لذا مخالف غارت ایرانیان توسط بیگانگان بوده و از منافع ملی... دفاع می نماید. چپ دمکرات معتقد است... حرص و آز شرکت های فرامیلتی افزایش یافته و فشارهای اقتصادی و سیاسی بر کشورهای نادر بیشتر گشته است. بورژوازی اکنون تلاش می ورزد همه قله های سوسیالیستی را درهم بشکند. چپ دمکرات علیه این روند مبارزه می کند... چپ دمکرات مخالف امپریالیسم و توسعه طلبی بوده...»

حق با چپ دمکرات است، وقتی می نویسد: «شعار مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا» را نمی توان برای «ضدامپریالیست بودن» کافی و جامع دانست. همانطور که شعارهای «ضداستکباری» غارتگران حاکم بر ایران را نمی توان، درحالیکه خود مجری برنامه اقتصادی امپریالیسم، تحت عنوان «تعدیل اقتصادی» هستند، علامت مبارزه ضدامپریالیستی آنان ارزیابی کرد. باز هم حق با چپ دمکرات است، موضع ملی و ضدامپریالیستی دو روی تفکیک ناپذیر مواضع سیاسی یک جریان چپ و میهن دوست را تشکیل می دهد. به همین علت نیز حزب توده ایران معتقد است، که مشخصه «ملی بودن» در شرایط مشخص امروز ایران، ضدیت با اجرای برنامه سرمایه مالی امپریالیستی در ایران، «تعدیل اقتصادی» است.

همه بحث در اینجا است. در تعمیق رفم ها، در هدایت گام به گام تحولات برای رسیدن به هدف، نه عقب نشینی برای تثبیت سرمایه داری و یا در تبلیغ ضرورت تسلیم پذیری در برابر سرمایه داری!

انقلاب و رفم

با تن دادن به این خواست «حاکمیت سرمایه» و «طبقات مرفه» است، که چپ دمکراتیک تحولات عمیق اجتماعی و تغییر ساختارهای اجتماعی و فرا رونی آنرا به مراحل بالاتر نمی کند. بینیم «مزدک» چگونه در انتقاد از چپ انقلابی، عملا در جهت این تسلیم پذیری گام بر می دارد: او از قول چپ معتقد به ایدئولوژی و با گریز از اعلام صریح نظر خویش اینگونه می نویسد: «چپ مارکسیست لنینیست به راه انقلابی رشد و تحول اجتماعی تاکید نموده...» روی دیگر این سخن جز اینست که چپ دمکراتیک به این تحول باور ندارد؟

چرا و چگونه کار به اینجا می کشد: او نمی تواند بین «عمل Akt انقلاب» ، یعنی مرحله زایش نو و آغاز و تداوم مرگ کهنه و گذار از یک کیفیت (و روابط تولیدی و اجتماعی) به کیفیت دیگر تمیز قایل شود. کیفیتی که البته در عرض یک شب و بصورت اراده گرایانه و با نقض قوانین رشد تدریجی بوجود نمی آید و هرگاه که چنین عمل شده، نتیجه معکوس بوده است.

«مزدک» در بیان «مؤلفه های ایدئولوژیک سیاسی چپ دمکراتیک»، در پیچیدگی برداشت سوسیالیسم علمی از «تغییر انقلابی» (زیربنایی، رادیکال) برای حل «تضاد آشتی ناپذیر» در یک سیستم (در برابر تغییرات تدریجی برای حل تضادهای آشتی پذیر در سیستم) و تفاوت آن با «عمل انقلاب» در می ماند. او این تفاوت را بصورتی نادقیق و غیرهمه جانبه «راه انقلابی رشد» می نامد، و سپس مارکسیست ها را متهم می کند!

«مزدک» می نویسد: «چپ دمکراتیک مبارزه به خاطر سوسیالیسم را از طریق مبارزه روزمره جاری ممکن (دانسته و بدون تفاوت قایل شدن بین جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی و کیفیت متفاوت «آزادی و برابری» در این دو، کمی پائین تر با مطلق کردن تغییرات تدریجی می نویسد) چپ دمکراتیک بر این عقیده است که رسیدن به آزادی و برابری امری تدریجی است».

«راه انقلابی رشد» که «مزدک» آنرا با بیان فوق رد می کند، نه تنها با «مبارزه روزمره» برای دسترسی به کیفیت نودر تضاد نیست، بلکه ایندو لازم و ملزوم یکدیگر نیز هستند. در حقیقت بدون «مبارزات روزمره» که در آن وسیعترین اقشار و طبقات اجتماعی و بطور داوطلبانه شرکت داشته باشند، گذار انقلابی از یک کیفیت، به کیفیت جدید ممکن نیست. در عین حال، بدون برش انقلابی بین دو کیفیت کهن و نو، نه در طبیعت و نه در جامعه انسانی، رشد به مفهوم تغییر از ساده به بفرنج، و از بسیط به مرکب، نبوده و نیست. رشد خطی مورد نظر نظریه پردازانی از نوع «ماکس ویر» برای القای ابدی بودن سیستم سرمایه داری، نه در طبیعت و نه در جامعه بشری قابل اثبات است. نفسی قانون علمی تبدیل تغییرات کمی به تحولات کیفی با مطلق کردن «مبارزات روزمره»، اگر با هدف معین انجام نشود، دلیل دیگری است بر نیاز به تداوم «بحث های پیگیر» در چپ دمکراتیک.

«رسیدن به آزادی و برابری امری تدریجی است»، این «حکم» درستی است که «مزدک» به عنوان نظر چپ دمکراتیک مطرح می سازد، و تائیدی است برای نظر هواداران سوسیالیسم علمی، که رسیدن و آماده شدن تغییرات انقلابی در جامعه نیاز به یک کار انقلابی طولانی دارد. به همین دلیل وقتی او تغییرات و رفم های انجام شده در «شرایط بازار آزاد» مکشوفه خود را در اروپای غربی جدا از واقعیت وجود کشورهای سوسیالیستی سابق، نقش انترناسیونالیستی آنان در جهان (ویتنام، کوبا، آفریقا و...) و همچنین غارت کشورهای جهان سوم و جنوب توسط «بازار آزاد» مطرح می سازد و از آن حکم استخراج می کند، یک طرفه اندیشیدن خود را افشاء می کند. او می نویسد: «مقایسه عملکرد طرفداران تحول انقلابی و تحول تدریجی در اروپای شرقی و غربی، حاکی از آنست که سوسیال دمکرات ها، کمونیست ها و چپ های دمکرات اروپای غربی توانسته اند وضعیت بهتری را برای مردم و زحمتکش کشورهای خود فراهم آورند».

پذیرفتن «پدیده بازار آزاد» در «مؤلفه های ...» و فراموش کردن اهمیت مبارزه افشاگرانه علیه «حاکمیت سرمایه» چنان است که امثال «مزدک» گله مند از چپ معتقد به ایدئولوژی می نویسد: «... مارکسیست لنینیست ها دیگر نمی توانند دیگر نیروهای چپ را به صرف این که حاضر شده اند در شرایط موجودیت بازار آزاد و برای آرمان های و ارزش های سوسیالیستی مبارزه کنند، به عدول از سوسیالیسم و خدمت به سرمایه داری متهم نمایند».

آیا چپ دمکرات در این زمینه فعال است؟ خودتان به صفحات نشریه کار مراجعه کنید!

زمانی که "مزدک" در توضیح «مؤلفه های ایدئولوژیک سیاسی چپ دمکراتیک ایران» کافی می داد تنها از «حرص و آز شرکت های فرامیلتی» صحبت کند و کشورهای غارت شده، کلنی زده و نوکلنی زده جهان سوم و جنوب را «کشورهای ندار» بنامد، آنوقت درواقع معیاری برای «ضد امپریالیست بودن» خود و ایمان و دانسته هایش از برنامه جهانی (گلوبال) سرمایه مالی امپریالیستی ارائه می دهد. دلائل موضع انفعالی و پرسش برانگیز نشریه کار در جریان تظاهرات میلیونی زحمتکشان فرانسه علیه سیاست دولت دست راستی "شیراکمژوپه" فرانسه را باید در اینجاها جستجو کرد. ما این نوع شیوه ها را نه ضد امپریالیستی و نه ملی می دانیم.

در جهان چهارپنجمی، دیگر مدتهاست که مقوله «حرص و آز» به پایان رسیده است. امپریالیسم درصدد ایجاد جهان "چهارپنجمی" است، که در آن چه در کشورهای جنوب و چه در متروپل ها- تنها بخش فوقانی غارتگران از همه چیز، از جمله از آزادی مطلق برخوردار هستند، زیرا سرمایه آنها از تمام بندگان آزاد شده است، و دراینصورت توده های میلیاردری انسان ها در جهان، بردگان کم مزد آنها هستند، که به زندگی در زیر سطح فقر محکومند.

فاشیستی ساختن حیات اجتماعی، از جمله در کشورهای متروپل، ایجاد ارتش های حرفه ای و مزدور در این کشورها، ادامه و تشدید تسلیحات و ایجاد ارتش های واکنش سریع، تبدیل ناتو به بازوی نظامی سرمایه مالی، که سازمان ملل را در اقتیاد خود در می آورد و... همه و همه هیچ هدفی را دنبال نمی کنند، جز تسهیل در اعمال «نظم نوین امپریالیستی» که بازوی اقتصادی آن، به بند کشیدن خلق ها از طریق قروض رشد یابنده آنها به سرمایه مالی بین المللی است. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با «ایدئولوژی نولیبرال» مجریان این سیاست هستند.

مقوله «حرص و آز» را در «مؤلفه های ایدئولوژیک سیاسی چپ دمکراتیک» باید با شعار «کنفرانس بین قاره ای ۴۰۰۰ نفره سازمان زاپاتیستا» در مکزیک علیه «نولیبرالیسم» مقایسه کرد (به راه توده شماره ۵۱ مراجعه شود)، تا دریافت، چه فاصله ای بین درک «چپ دمکراتیک» و خواست (انسان ها) بی ضدامپریالیست وجود دارد.

ملی بودن، یعنی علیه این سیاست امپریالیستی مبارزه کردن، آزادی خواه بودن، یعنی سیاست انقیاد نولیبرالی امپریالیست را افشا کردن، دمکرات بودن، یعنی تجهیز توده های میلیاردری جهان علیه «نظم نوین امپریالیستی»، و به طریق اولی سوسیالیست بودن، یعنی متوقف ساختن سیاست تسلیحاتی و نظامی خائن برانداز امپریالیسم، مبارزه برای صلح و به ویژه نشان دادن راه برون رفت بشریت از بردگی سرمایه داری. تنها شعار «مرگ بر امپریالیست»، نشان موضع ضدامپریالیستی نیست، اما سکوت علیه سیاست ضدبشری امپریالیست ها و در راس آن امپریالیسم آمریکا و شرکت نکردن در نبرد برای پایان حاکمیت آن را نیز نمی توان به عنوان موضع ضدامپریالیستی معرفی کرد.

انترناسیونالیست کیست؟

«انترناسیونالیست بودن»، که "مزدک" چپ دمکراتیک را چنین می داند، در شرایط تاریخی امروز جهان، عبارت است از قرار داشتن در صف جهانی ضدامپریالیستی، که امروز قرار داشتن در جبهه «ضد ایدئولوژی نولیبرالی سرمایه مالی امپریالیستی» خلق ها است. نگاهی به نبرد خلق ها از آمریکای لاتین تا آفریقا، از اروپا تا آسیا بیاندازد، رابطه نبرد زحمتکشان و شعار مشترک آنان را در شهرهای فرانسه، با شعارهای قزوین، اسلام شهر، کازاک در اردن، زاپاتیستا ها در مکزیک و... دریابید و این شعارها را با برنامه های دولت کلینتون ها، کهل ها، ژوپه ها از یک سو و با سخنان رهبران حزب مؤتلفه اسلامی، عسکراولادی ها، پرورش ها و... در کنار هم قرار دهید، تا دریابید، که چرا حزب توده ایران «ملی بودن و انترناسیونالیست بودند» را دو روی یک سکه ارزیابی می کند. چرا یک میهن دوست و خواستار سريلندی خلقش و استقلال کشورش، باید یک مبارز ضدامپریالیست باشد و برای همبستگی بین المللی خلق های محروم و غارت شده بکوشد.

میهن دوستی، سیمای ملی یک مبارز هوادار سوسیالیسم علمی است، در حالی که موضع انترناسیونالیستی او، جنبه طبقاتی و

تئوریک هویت او را بیان می کند. در دوران فعلی «جهانی شدن سرمایه» (گلوبالیزاسیون)، که نظر مارکس را درباره «بی وطن بودن سرمایه» به اثبات می رساند و حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی و کوشش اولیگارشی مالی برای ایجاد جهان چهارپنجمی، در انطباق کامل است با منافع سرمایه مالی انگلی و بورس باز در سراسر جهان، که درمطبوعات غصب به «کازینو کاپیتالیسم» معروف شده است. تشدید بیکاری همانقدر در بورس نیویورک، لندن، پاریس، فرانکفورت و توکیو تأثیر می گذارد، که در ایران. طبق خبر روزنامه سلام (۲۴ مرداد ۱۳۷۵) در ۵ سال گذشته ارزش بهای سهام در بورس تهران بیست (۲۰) برابر شده است!

رابطه میهن دوستی و قرار داشتن در صف نیروی ملی را باید در چنین چارچوبی مطرح ساخت و برای درک آن کوشید. زمانی که "مزدک" این رابطه بغرنج را بصورت انحرافی و تحریک آمیز زیر مطرح می سازد، به تبلیغات مخالفان سوسیالیسم علمی و بدفهمی آن دامن می زند. او می نویسد: «چپ دمکراتیک جریانی مستقل است که خود را از وابستگی به این یا آن جریان یا حزب خارجی مبرا دانسته و طرفدار هیچ دگم ایدئولوژیک نیست... چپ دمکراتیک ملی بودن را نه تنها مغایر با سوسیالیست بودن نمی داند، بلکه معتقد است که دامن زدن بر اندیشه مغایرت ملی بودن و سوسیالیست بودن، تاکنون لطامات جبران ناپذیری به جنبش چپ ایران وارد کرده است.»

غیر ایدئولوژیک

«چپ دمکراتیک معتقد به غیرایدئولوژیک بودن حزب و حکومت است و اساس را بر دمکراتیک بودن و منتخب بودن دستگاه رهبری حزب و حکومت و برنامه های آن می گذارد. هرچند حزب می بایستی دارای برنامه ای ایدئولوژیک سیاسی باشد، اما این بدان معنی نیست که حزب باید از ایدئولوژی از پیش آماده شده ای پیروی نماید. پایه های فکری ما که همبستگی ما را تضمین می کند، می تواند اعتقاد به آزادی، برابری، همبستگی و صلح در ایران و جهان باشد. تأکید بر مارکسیستی بودن یا لنینی بودن حزب و موظف نمودن همه اعضای حزب به یک ایدئولوژی معین، به جای تأکید بر برنامه ای مورد پذیرش اکثریت اعضای حزب، سبب می گردد که حق انتخاب از اعضای حزب سلب گردد... چپ دمکراتیک همچنانکه معتقد به حکومت غیرایدئولوژیک، پلورالیسم سیاسی، دمکراسی چند حزبی و حاکمیت دمکراتیک و پارلمنتاریستی است، در چارچوب یک حزب سیاسی چپ و دمکراتیک معتقد به موظف کردن همه اعضای حزب به یک ایدئولوژی معین و از پیش آماده شده، نبوده و با هرگونه دگمی مخالفت می ورزد. اما نگاه چپ دمکراتیک به مارکسیسم، به مانند نگاه آن به سایر تئوری های علمی و اجتماعی بوده و از این دیدگاه، تبدیل مارکسیسم به یک شرع خشک، تغییر ناپذیر و ابدی را ضدعلمی و بر ضد خود مارکسیسم می داند.»

در مطالب فوق دو نکته را باید قبل از بحث درباره محتوای نظرات برجسته ساخت:

اول، مخلوط ساختن مقوله «حزب» و «دولت» است، که در اغتشاش فکری درباره «پلورالیسم سیاسی» در جامعه و «پلورالیسم ایدئولوژیک» در حزب تظاهر می کند:

دوم، - نداشتن تعریف برای «ایدئولوژی» است.

هیچ انسان بدون هویت ایدئولوژیک وجود ندارد. سازمان اکثریت هم استثنا نیست. غیرضروری بودن ایدئولوژی برای حزب، هم درواقع چیزی نیست، جز توجیه دوران گذار از مواضع علنی ایدئولوژیک نیروی «نو» به مواضع ایدئولوژی نیروی «کهن».

«حزب می بایستی دارای برنامه ای ایدئولوژیک سیاسی باشد» درست است، زیرا بدون مجموعه ای از اندیشه ها و عقاید منسجم و بهم پیوسته ای، که قادر باشد درک علمی از «وحشت» کل طبیعت، جامعه انسانی و جای انسان در آن را ارائه دهد، نمی تواند از «شناخت» جهان خارجی پیرامون و جای خود در آن صحبتی در میان باشد. همچنین تشخیص راه های ممکن و ضروری تغییرات و بهبود زندگی انسان و به طریق اولی حرکت آگاهانه به آن سو غیرممکن خواهد بود.

وقتی «پایه های فکری»، «اعتقاد به آزادی، برابری، همبستگی و صلح در ایران و جهان» عنوان می شود، چگونه می توان ندید، که آزادی در جامعه طبقاتی بطور مساوی تقسیم نشده است؛ وقتی از برابری دفاع می شود، نمی توان در این باره سکوت کرد، که توازن نباید در کدام جهت تغییر کند و منافع چه کسانی بنفع منافع دیگرانی محو شود؛ وقتی از همبستگی دفاع می شود، باید جای خود را در کنار و در درون آن بخش از انسان ها محروم از

چپ کوشید... دعوت به چنین اتحادی صرفا به مفهوم تشکیل حزبی واحد نخواهد بود. مسئله اساسی در این دعوت ایجاد همبستگی این نیروها برای رسیدن به زبانی مشترک در اساسی ترین عرصه های مربوط به تحولات حال و آینده ایران است... چپ دمکراتیک... می رود که در آینده سیمای ایدئولوژیک سیاسی خود را کسب نموده و به برنامه ای منطبق با شرایط ایران تجهیز گردد، (که) مسلما دست یافتن به چنین برنامه ای کار آسانی نیست... برای تدوین برنامه کامل نیاز به همکاری و همکاری همه گروه بندی های چپ دمکراتیک ایران می باشد، که اکنون شرایط برای آن فراهم نیست»

بدین ترتیب، حزب باید با پذیرش مشکلات، دارای انواع «فراکسیون ها» باشد، تا «ضریات ناشی از تقسیمات گذشته» دیگر موثر نیفتند. اما از آنجا که تضاد در اندیشه فوق غیرقابل انکار است، پیشنهاد می شود، که به راه حل های مناسب دیگر هم اندیشیده شود، از جمله دعوت به «اتحاد»، که البته نباید «دعوت به اتحاد را صرفا به مفهوم تشکیل حزبی واحد» دانست، بلکه باید آنرا به «دعوت برای همبستگی نیروها برای رسیدن به زبان مشترک برای عمده ترین عرصه های» روز و آینده محدود ساخت. آشفتگی در شناخت از حزب و اتحاد و جبهه نیز ناشی از عدم درک توریک از این مقولات است.

حزب یک سازمان طبقاتی است؛ در آن تشبث ایدئولوژیک در طول زمان نمی تواند ادامه یابد. شاید بتوان برای مدتی کمونیست ها و چپ دمکراتیک و... را در یک سازمان، با مشخصاتی که شما برشمردید، و تقلیدی است از پیشنهاد لنین برای حزب سوسیال دمکرات روسیه بعد از کنگره وحدت، در سال ۱۹۰۷، جمع کرد، اما همانطور که آن تجربه نشان داد، و تجربه «حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان» نیز هر روز بیشتر نشان می دهد، این وضع، یک وضع پایدار نیست و نمی تواند باشد. البته بدون تردید وجود حزب کمونیست، سوسیال دمکرات و چپ دمکراتیک در یک جامعه، همانقدر قابل درک و ممکن است، که امکان همکاری این احزاب بر سر مواضع مشترک.

جبهه می تواند بین نیروهای مختلف اجتماعی از «اتحاد عمل» بر سر یک موضوع و شعار مشترک محدود در زمان آغاز شود، و تا توافق بر سر «عمده ترین عرصه ها» نیز رشد کند. چنین جبهه ای می تواند حتی مرز منافع گروهی و طبقاتی را نیز پشت سر بگذارد. هم اکنون نیز اتحاد عمل و اندیشه علیه ارتجاعی ترین و انحصار طلب ترین نیروهای معضم و مکلای مدافع سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ در ایران عملا در میان نیروهای ملی، چپ مذهبی و دگراندیشان انقلابی برقرار است

اگر چپ دمکرات ایرانی نمی تواند بر سر «عمده ترین عرصه ها» به توافق برسد، و «مزدک» اعتراف می کند که «اکنون شرایط برای آن فراهم نیست»، از اینرو است، که اولاد دیدگاه واحدی پیرامون اوضاع جامعه ندارد و شعارهای مشترک را نمی شناسد، دوم اینکه حاضر نیست بر رسیدن به «اتحاد عمل»، برای یک شعار معین در درون خود بحث کند و به توافق برسد.

(بقیه مردم چگونه به جان هم می افتند؟ از ص ۳۴)

وقتی به عمد علائق ملی را فدای اعتقادات مذهبی کرده باشیم و این یک را هم ویران کنیم، چه چیزی برای مردم خواهد ماند؟

با ذکر موارد بالا روشن می شود که احتیاج به کاری بنیادی و اصولی داریم تا بتوانیم راه آینده را هموار کنیم و مشارکت واقعی را که بکلی غیر از شرکت در انتخابات و تظاهرات سیاسی است- در سطح ملی ایجاد کنیم و بنیان های درست و محکمی برای آن بریزیم و یا آن را از فساد فراگیر فعلی نجات دهیم.

در جهان شديدا متحول کنونی باید به فکر نسل جوان بود که در کشور ما بزرگترین رقم جمعیت را دارد. این نسل را باید پروارند تا بتواند مملکت خود را آزاد و آباد نگه دارد. نیروی که صرف بسیج عده ای از آنان برای کشتن زدن هموعاشان یا تراشیدن زلف و کندن گردن بند و امثال آن می شود، اگر در مسیر درستی به کار افتد به ساختن آنان خواهد انجامید و جوانانی را بار خواهد آورد که بتوانند پیچی را سر جای خود بگذارند و درست بینند و محکم کنند، نه این که به بست کردن چنان جامعه و کارهای عبثی بپردازند که در دراز مدت و در جهان پر ارتباط کنونی سودی ندارد.

برابری و آزادی تعیین کرد؛ صلح، بلی، اما در جنگ چه کسی و علیه کی؟ بدین ترتیب است که باید موضع خویش را در یک «جامعه طبقاتی» تعیین کرد! و وقتی چنین شود، دیگر نمی توان به قول «مزدک» نوشت: «هرچند حزب می بایستی دارای برنامه ای ایدئولوژیک سیاسی باشد، اما (!) این بدان معنی نیست که حزب باید از ایدئولوژی پیش آماده شده ای پیروی کند»، این جملات دیگری شوخی است، تا یک موضع سیاسی و حزبی و سازمانی!

منظور از «ایدئولوژی از پیش آماده شده» چیست؟

این بحث ها و سئوالات کهنه تر و جافتاده تر از آنند، که مدعی شویم دیگران دچار فراموشی شده اند! ایدئولوژی برده داران رم قدیم، فئودال های قرون وسطی، استعمارگران کلاسیک، سرمایه داری منچستری، سرمایه داران «بازار سوسیال آزاد» و سرمایه مالی جهانی امپریالیستی در طول تاریخ بشریت در یک سو، و ایدئولوژی بردگان کلاسیک و مدرن در سوی دیگر یک دره عمیق طبقاتی قرار داشته و دارند! «تاریخ جوامع بشری» تاریخ نبرد طبقاتی است!، این امر برای انسان ترقی خواه و صلح دوست همانقدر انکارناپذیر است، که «ایدئولوژی پیش آماده شده» این طبقات در طول تاریخ.

ایدئولوژی نیروی «نو» در طول تاریخ، پس از جایگزین شدن آن بجای ایدئولوژی نیروی «کهن» و برقراری حاکمیت آن، از ایدئولوژی زیر فشار طبقات حاکم، به ایدئولوژی حاکم در جامعه تبدیل می شود. جنبش «رنسانس» که با پیروزی نهانی بورژوازی بالنده بر فئودالیسم، به ایدئولوژی حاکم و کل جامعه تبدیل شد، همانقدر زیر فشار ایدئولوژی فئودالیسم- کلیسا قرار داشت، که اکنون و تا پیروزی نهانی سوسیالیسم در جهان و تبدیل شدن آن به ایدئولوژی «طبیعی» کل جامعه، سوسیالیسم علمی زیر فشار ایدئولوژی بورژوازی قرار خواهد داشت.

مارکسیسم-لنینیسم بر پایه دو اصل استوار است:

اول- نگرش ماتریالیستی به تاریخ، یعنی بررسی تاریخ برپایه واقعیت های مستدل و انکارناپذیر، و کشف و استخراج آن منافع عام تاریخی گروه های بزرگ اجتماعی که با گروه های دیگر از طریق روابط معین اجتماعی- تولیدی در ارتباط بوده اند و هستند. روابطی که در هر دوران زیرپایه جهان بینی و ایدئولوژی (مجموعه اندیشه ها، عقاید درباره سیاست، فلسفه، مذهب، هنر و...) آنها را تشکیل می دهد؛

دوم- شیوه تفکر دیالکتیکی درباره طبیعت، جامعه و انسان بمثابة بخشی از اینو، و به منظور شناخت واقع بینانه از واقعیت، که به عنوان یک روند، در تغییر و شدن آبدی است، و تنها در رابطه و تاثیر متقابل مجموعه عناصر شرکت کننده در آن، به مفهوم یک «کل واحد»، قابل درک و شناخت است.

هم نگرش ماتریالیستی به تاریخ، و هم شیوه دیالکتیکی شناخت واقعیت، که کارمایه تفکر، اندیشه و شناخت تمامی علوم اند، و با پیشرفت علوم روزانه بکار گرفته می شوند و عملا دوباره مورد تائید قرار می گیرند، اسلوب های علمی بررسی و تحقیق را تشکیل می دهند، که اتهام «دگم بودن» و «متحجر شدن» به آن ها، نادرست است. حوادث و رویدادهای به ضربات که وارده به اردوگاه سوسیالیسم منجر شد را نمی تواند کارپایه اندیشه و علم قرار داد!

اتحادها

نکته دیگر در «مؤلفه های ایدئولوژیک سیاسی چپ دمکراتیک» مسئله «اتحادها» است. سردرگمی تصویری و تناقض گویی در اینجا نیز ادامه دارد. «مزدک» در اینباره می نویسد: «رهبران گروه اول به چپ های دمکراتیک ایراد می گیرند که از لحاظ سازمانی دچار آشفتگی، بی نظمی و هرج و مرج هستند... چپ دمکراتیک... معتقد است که (در حزب) گروه بندی های مختلف دمکراتیک و سوسیالیستی که فراکسیون های خود را نیز دارند، حق حیات و فعالیت داشته و البته نقطه اتکای گروه بندی ها و فراکسیون های موجود برنامه حزب خواهد بود... چنین احزابی می توانند دمکرات ها، سوسیالیست ها، دمکرات های چپ و کمونیست ها را در درون خود پذیرا باشند... هرچند حضور گروه بندی ها، فراکسیون ها و تفکرات مختلف مشکلاتی برای حزب ایجاد خواهد کرد، اما این امر به نوبه خود به گسترش بحث های خلاق... کمک (می نماید)... تقسیمات گذشته که روشنفکران ما را به طرفداران اردوگاه سوسیالیستی، طرفداران سوسیال دمکراسی غریبی و طرفداران چین و غیره تقسیم می کرد، ضربات سختی به اتحاد چپ ها وارد نموده است. اکنون باید در راه اتحاد نیروهای

نتیجه منطقی ادامه "لیبرالیسم اقتصادی" در
آلمان، تظاهرات و اعتصابات اعتراضی مردم است

میان سود یا صلح اجتماعی

در آلمان رسم بر آن است که هر ساله دولت در چارچوب مذاکراتی سه جانبه با سندیکاها و کارفرماها سیاست کارگری خود را مشخص می سازد. اما در سال جاری دولت برخلاف سال های گذشته، امسال چنین توافقی بنست نیامد.

واقعیت آنست که هم اکنون آلمان در بحرانی جدی دست و پا می زند. کاهش رشد، افزایش چشمگیر بیکاری، تعطیل صنایع و جابجا شدن آنها به دیگر کشورها (بویژه اروپای شرقی)، تورم، همه اینها اوضاع را به شدت وخیم کرده است. در این شرایط رهبران قدرتمندترین سندیکای کشور "متال" پیمانی را به سود اشتغال به دولت و کارفرماها پیشنهاد کرده است. براساس این پیشنهاد کارگران و مزدبگیران ثابت ماندن دستمزدها را می پذیرند، به شرط آنکه کارفرماها در مقابل تعهد کنند که مشاغل را حفظ خواهند کرد. صدراعظم آلمان در ابتدا با این پیشنهاد بصورت مثبت برخورد کرد، تا از این فرصت برای حفظ و گسترش موقعیت خود استفاده کند، اما او نیز سرانجام با کارفرماها یکصدا شد و با پیشنهاد مذکور مخالفت کرد!

به قول "ورنر اشتومپه"، سخنگوی کارفرماهای متالوژی: «ما برای حفظ صلح اجتماعی بهای گزافی پرداخته ایم و دیگر نمی توانیم چنین چیزی را به خود اجازه بدهیم. اگر راه حل دیگری نباشد، چاره ای نیست که صلح اجتماعی کمتری را بپذیریم». نظیر همین سخنان از قول وزیر دارائی آلمان "وایگل" نیز به مطبوعات این کشور راه یافت. از جمله اینکه: "پایه انطباق نوینی را به نفع بازار باید بنا نهاد".

در تمام این بحث ها که خود کاملاً نشان می دهد دوران "تفاهم اجتماعی" و برنامه "آینده" آلمان بکلی دگرگون شده و با لیبرالیسم جهانی، در عرصه داخلی این کشور هماهنگ می شود، هرگز بخشی از سودهای گزاف کارفرماها که در سال ۱۹۹۵ به بیش از ۱۲ درصد رسید نیست.

بدین ترتیب، مخالفت کارفرماها با طرح پیشنهادی سندیکاها، اوضاع نوینی را در این کشور پدید آورده است. گروه های دانشجویان که به افزایش شهریه دانشگاه ها اعتراض دارند، از سوی سندیکاهای چپ، طرفداران محیط زیست و دو حزب مترقی آلمان یعنی حزب کمونیست و حزب سوسیالیسم دمکراتیک مورد پشتیبانی قرار گرفته اند. اتحاد میان آنها با یک سلسله از تظاهرات و اعتراض های دیگر گره خورده و تظاهرات عظیم ۱۵ ژوئن را در شهر بن شکل داد. این جنبش ها در حالی رو به افزایش دارد که دولت آلمان پس از شکست مذاکرات ۲۳ آوریل میان دولت، سندیکاها و کارمایان، برنامه ضد اجتماعی خود را عرضه داشت، که براساس آن صرفه جویی از صندوق های عمومی به ۵۰ میلیارد مارک رسیده است. تصمیم دیگر دولت کاهش ۲۰ میلیارد مارک از بودجه اجتماعی است، که در کنار ثابت نگه داشتن دستمزدها، افزایش سن بازنشستگی، کاهش پرداخت بیمه های بیماری و غیره، کاهش مالیات بر موسسات بزرگ، حذف مالیات بر ثروت به پیش برده می شود. با آنکه این تصمیمات با تشویق و تائید کارفرماها و صاحبان بزرگ ترین کنسرن های آلمانی روبرو شد، که در سال گذشته رشد سود آنها به ۱۲ درصد رسید، اما آنها هنوز ناراضی اند و این تصمیمات را کافی نمی دانند.

کنفدراسیون کارگری، سرانجام تحت فشار از پائین، تظاهرات وسیع ۱۵ ژوئن شهر "بن" آلمان را مطرح ساخت. این همان روزی بود که نیروهای چپ و دانشجویان نیز در شهر بن تظاهراتی را سازمان داده بودند. در ابتدا کنفدراسیون تلاش بسیار کرد تا صف این دو تظاهرات از یکدیگر جدا باشد، اما سرانجام و بر اثر فشار از پائین تظاهرات شکل واحدی به خود گرفت و مضمون واحد آن مبارزه با برنامه زیاضت اقتصادی "دولت آلمان شد. بدین ترتیب بزرگترین تظاهرات از ۱۹۹۵ به بعد شکل گرفت. بسیاری ناظران این تظاهرات را در عین حال تظاهراتی غیر مستقیم علیه پیمان ماستریخت نیز ارزیابی می کنند. این تظاهرات که نشاندهنده "تفاهم اجتماعی" در آلمان بود، بی شک در کنگره آینده کنفدراسیون سندیکاهای کارگری آلمان تاثیر مستقیم خود را خواهد گذاشت. تاثیری که باید تغییر سیاست های سازشکارانه این کنفدراسیون و تغییرات احتمالی در ترکیب رهبری آنها بدنبال آورد. این درحالی است که حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان نیز عدالت و مسائل اجتماعی را در مرکز تدارکات کنگره آینده خود قرار داده است.

اکنون در آلمان هدف همه اقدامات، کاهش هزینه کار یعنی در واقع دستمزدها و حقوق کارگران است. براین اساس است که روند جابجایی صنایع به

پایان

"تفاهم اجتماعی" در آلمان!

دفا تر مارکسیستی حزب کمونیست فرانسه - سپتامبر ۹۶

ترجمه و تنظیم: ن. کیانی

بدنبال تظاهرات عظیم ۱۵ ژوئن در شهر بن آلمان، در روز ۷ سپتامبر نیز تظاهرات بزرگ دیگری از سوی کارگران و زحمتکشان آلمان برپا شد. این تظاهرات در اعتراض به برنامه ریاضت اقتصادی دولت این کشور برپا شد.

برنامه ضد اجتماعی دولت آلمان به سرپرستی "هلموت کهل" و اعتراضات رو به رشد مردم نسبت به آن، اکنون آنچه را به "مدل" آلمان شهرت داشت زیرعلام سوال برده و ارکان آنرا به لرزه درآورده است. بطور کلی "مدل" آلمان برای دورانی طولانی به عنوان نمونه در همه عرصه ها معرفی می شد؛ از جمله در عرصه اقتصادی (بخش صنعتی نیرومند متکی به نظام بانکی که در خدمت آن بود)، مالی (پول پر قدرت آلمان)، سیاسی (فدرالیسم پیشرفته و حیات نیاسی فاقد یک نیروی سیاسی جدی که نظام را در اساس خرد بتواند زیر پریش ببرد)، اجتماعی (سطح نسبتاً بالای دستمزدها، مهارتها و تضمین های اجتماعی، سندیکالیسم قوی و سازشکار). همه این عرصه ها از این پس در معرض تضادها قرار گرفته و شکنندگی تدریجی مجموعه آنها بدنبال می آورد. این روند پیش از ۱۹۹۰ آغاز شده بود، اما بلعیدن جمهوری دمکراتیک آلمان آن را تسریع کرد.

مدل اجتماعی آلمان، که در اینجا مورد نظر ماست، اساس آن ایجاد سازش و تفاهم میان کارفرماها - سندیکاها - کارگران بود، که هدف از آن نیز بازسازی و سپس توسعه قدرت آلمان در نظام سرمایه داری جهانی اعلام شده بود. مدل اجتماعی آلمان بنام "آینده" شعارهای ایدئولوژیکی نظیر "سهیم شدن در رشد"، "منافع مشترک" آلمان ها را پرچم خود ساخته بود. چنانکه به قول صدراعظم آن "هلموت کهل" "... تلاش های امروز تضمین سرمایه گذاری های فردا و اشتغال پس فردا را بدنبال خواهد آورد". بدین ترتیب بود که قدرت اقتصادی آلمان با ویژگی های مهم صنعتی و پولی آن بازسازی شد. اما از اواسط دهه هشتاد ماشین اقتصاد در سنگلاخ قرار گرفت و بحران با فرو ریختن دیوار برلین تشدید شد. اکنون در پائیز ۱۹۹۶ نرخ رسمی بیکاری به ۱۲ درصد رسیده است (۹ درصد در غرب و ۱۵ درصد در شرق) و حدود ۴ میلیون بیکار، که سندیکاهای این کشور رقم واقعی آنرا تا ۸ میلیون نفر نیز تخمین می زنند.

این وضعیت اکنون از آن جهت بیشتر غیر قابل تحمل است که "تفاهم اجتماعی" در این سالها به آلمان ها امکان داده بود از دستمزدها نسبتاً بالا و پوشش وسیع اجتماعی بهره مند باشند و این خود عامل مهمی بود برای نتایج مثبت اقتصادی برای آلمان. البته رهبران آلمان در سالهای بازسازی این کشور، برای حفظ آرامش درونی سرمایه داری حاکم و ملاحظات ناشی از رقابت با جمهوری دمکراتیک آلمان که حقوق و مزایای بسیاری را به مردم و بویژه زحمتکشان داده بود، خود ناچار به حفظ این آرامش و توازن بودند و به همین دلیل نیز امتیازات بیشتری نسبت به دیگر دولت های سرمایه داری اروپایی به مردم و زحمتکشان داده بودند. واقعیت اینست که امروز هم با آنکه به "تفاهم اجتماعی" در آلمان ضربات زیادی وارد آمده اما هنوز همه دستاوردهای این تفاهم از میان نرفته است، گرچه نوعی سازشکاری را در میان سندیکاها و جنبش های اجتماعی این کشور موجب شده است. مثلاً یکی از رهبران کنفدراسیون واحد سندیکائی آلمان در این اواخر اعلام داشت که: "ما علیه دولتی که براساس

افزایش سریع تولید نظامی در آلمان!

"دایرلینز" آلمان به بزرگترین طرف قراردادهای نظامی با دولت آلمان تبدیل شده است. کنسرن "ینز" آلمان در حال حاضر به بزرگترین عرضه کننده تولیدات نظامی، بویژه برای نیروهای "ضد بحران" (واکنش سریع) ارتش آلمان تبدیل شده است. بدین ترتیب تمام تبلیغات مربوط به خلع سلاح و کاهش تولید جنگ افزار، که در طول جنگ سرد، علیه پیمان ورشو بکار گرفته می شد، به فراموشی سپرده شده و کشورهای اروپایی (بویژه آلمان و فرانسه) بسرعت وارد بازار رقابت با امریکا در عرصه تولید و فروش جنگ افزار شده اند. تولید این میزان جنگ افزار، که بزرگترین کنسرن های اروپایی، نظیر "دایرلینز" آلمان با هدف سودبری بدان دست زده اند، بازار فروش و مصرف لازم دارد و برای فروش جنگ افزار نیز جز میلیتاریزه شدن کشورهای تولید کننده و افزایش مناطقی جنگی در جهان هیچ بازار دیگری وجود ندارد. بدین ترتیب است که باید در انتظار بحران های بازهم بیشتر منطقه ای و بروز جنگ های بازهم بیشتر منطقه ای در آینده بود. خلیج فارس بعنوان شاهراه حیاتی تولید و انتقال نفت همان اندازه که مورد توجه امریکاست، مورد توجه آلمان و فرانسه نیز می باشد و به همین دلیل بخشی از سیاست رقابت آمیزی که اکنون اروپا و امریکا با یکدیگر در خلیج فارس و در برابر جمهوری اسلامی دارند، برخاسته از این واقعیات است. واقعیتی که رشد آن تا مرزهای ایجاد جنگ منطقه ای در بخشی از ایران نیز می تواند ادامه یابد!

نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، طی گزارشی درباره نظامی شدن سریع صنایع این کشور، می نویسد: «این تعجب آور نیست که "دایرلینز" آلمان تبدیل به عرضه کننده تولیدات نظامی، بویژه برای نیروهای ضد بحران (واکنش سریع) شده است، زیرا اداره فدرال برای تکنولوژی دفاعی به تنهائی در سال ۹۵ حدود ۱۲ هزار و ۵۰۰ قرار داد تسلیحاتی به ارزش ۹۳ میلیارد مارک امضاء کرده است. از این مبلغ، تنها ۱۷۵ میلیارد سهم موسسات متوسطی شد که تا ۵۰۰ کارمند دارند و بقیه، یعنی ۷۵۵ میلیارد به حساب کنسرن "دایرلینز" ریخته شد».

"عصرما" سپس می نویسد: "در یکصدمین مجمع عمومی سهامداران، سهامداران دایرلینز لیستی را با ۱۰۲ پروژه تسلیحاتی پیشنهاد کردند، که بسیار قابل توجه و دقت است. این لیست شامل هواپیمای "فایتر ۲۰۰"، هلی کوپترهای جنگی "تایگر" هلی کوپترهای حمل و نقل آن ها، ۹۰، زره پوش های ۲۰۰، زره پوش های مین جمع کن کاپلر، تانک های دفاع از مین و... را در برمی گیرد. در کنار پروژه هایی که براساس نیازمندی های دولتی تنظیم و ارائه شده، سهمیه صادراتی شامل ۶۰۰ هلی کوپتر نیز برنامه ریزی شده است

ورود فعال دولت آلمان در مسائل خاورمیانه و حضورش در خلیج فارس را باید در این برنامه ریزی ها جستجو کرد، که اخبار آن بندوبست به مطبوعات و برنامه های تلویزیونی راه پیدا می کند.

دیگر کشورها تسریع شده و بیکاری گسترش یافته است. این در حالی است که سرمایه گذاری ها در آلمان به ۱۳ میلیارد مارک رسیده، سرمایه گذاری در خارج از آلمان، مثلاً در ایالات متحده، اروپا و بویژه اروپای شرقی به ۲۷ میلیارد مارک در سال ۱۹۹۴ و به ۵۰ میلیارد مارک در سال ۱۹۹۵ رسیده است.

وحدت ناتمام

در متن تحولات آلمان هرگز نمی توان به مسائل قسمت شرقی آلمان با دید ویژه نگاه نکرد. یعنی علیرغم وحدتی که بوجود آورده اند، هنوز مسائل دو آلمان دو گانه و شرقی و غربی است! دستمزدها در شرق آلمان همچنان ۲۵ درصد کمتر از غرب آلمان است، پاداش ها و اضافه کاری ها همچنان ناچیزند، ساعات روزانه کار طولانی تر و روزه های تعطیل کمتر است. بدین ترتیب است که مردم شرق آلمان شاهد تبعیض و روند رویدادها به ضرر خود هستند. مزد آلمان دموکراتیک فکر می کردند، ضمن حفظ همه دستاوردهای اجتماعی آلمان دموکراتیک از آزادی های وسیع تر، حق مسافرت به غرب و زندگی بهتر برخوردار خواهند شد، اما "مارک واحد" اقتصاد شرق را ویران ساخت و سازمانی که مأمور خصوصی سازی آرام بود، وظیفه خود را در غارت سازمان یافته خلاصه کرد و بدین ترتیب موسسات به غارت تراست های آلمانی درآمد. این سازمان که قرار بود شرق آلمان را با چند میلیارد مارک به اصطلاح "مدرنیزه" کند، فعلاً فعالیت خود را با ۵۰۰ میلیارد مارک بدهی که بر دوش دولت و در حقیقت مردم گذاشته، پایان یافته تلقی می کند. در عین حال دستمزد کارگران شرق آلمان که علیرغم مهارت، پائین تر از کارگران غرب آلمان است، بر تمام کشور تاثیر گذاشته است.

مرکز اروپا

با دگرگونی های جهان، آلمان در قلب اروپا قرار گرفته و اتحادیه اروپا را در خدمت روابط بین المللی خود قرار داده است و می خواهد خود را در مقام رهبر "طبیعی" منطقه اروپا در جنگ اقتصادی سه جانبه جهانی (آسیا-اروپا-امریکا) تحمیل کند.

قدرت آلمان غربی شرط ضروری ساختمان اروپای نوین بود، قدرتی که "بن" از آن صرف نظر نخواهد کرد، بویژه آنکه سرمایه بزرگ فرانسه، پایه دیگر ساختمان اروپا، قادر نیست در سطحی مانند آلمان عمل کند. بنا به گفته "والری ژسکار دستن"، رئیس جمهور سابق فرانسه، "قرار داد فرانسه-آلمان از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ بر این اساس قرار داشت که فرانسه نوسازی قدرت اقتصادی و نظامی آلمان را بپذیرد و از سیاست وحدت مجدد آلمان پشتیبانی کند و در برابر، "بن" رهبری سیاسی فرانسه در اروپا را بپذیرد" (اکسپرس آپریل ۹۶) اما فرانسه بازی را باخت. آلمان بر صنعت، اقتصاد، پول و حتی نیروهای نظامی با ۸۰۰ هزار سرباز تسلط یافت و اکنون طرف ویژه و ممتاز امریکائی ها و قدرت اصلی اروپای مرکزی است. اوست که در روابط سه جانبه با ایالات متحده و ژاپن بنام اروپا سخن می گوید.

بسیاری با دیدن این موقعیت آلمان از خود می پرسند که آیا این کشور، آنچنان که ما در بالا به بحران های رو به رشد آن اشاره کردیم، واقعا دچار ضعف است؟

پاسخ اینست: بدون تردید! هرچند که هنوز عده ای امید خود را به کار برد "مدل آلمان" از دست نداده اند، اما با اجرای تند و خشن برنامه های نولیبرالی پیمان ماستریخ نه می توان "تفاهم اجتماعی" را تضمین کرد و نه کارائی اقتصادی را. این تضاد در آینده نزدیک به تنش های بزرگ در آلمان منجر خواهد شد!

حزب کمونیست ایتالیا در انتظار تحولات جدید!

دیرمیلی حزب کمونیست ایتالیا "فاوستورینوتی" اخیرا اشاره به شکل جدیدی از ساختار حزب کرد و بدنبال آن در مجمع کمیته ملی حزب نظرات خود را در این باره اینگونه توضیح داد: «وقت آن فرا رسیده است، تا برای طرفداران جدید دروازه های حزب را بگشاییم» می بایستی از فرقه گرانی مذهبی و بحث های بی سرانجام درباره استالین و تروتسکی و اثبات اینکه کدامشان در سال ۱۹۲۱ حق داشتند، فاصله بگیریم. امروز بحث بر سر اینست که آینده را باید برپایه شناخت مارکسیسم و بصورتی هدفمند تحلیل کرد. در شرایط کنونی بشکلی آشکار بحث بر سر اینست که سیاست مستقل حزب برجسته شود و بصورت همزمان شرایطی فراهم آید که هواداران جدید به حزب بپیوندند و

تلاش ها در جهت تشدید ارتباط با دیگر نیروهای چپ و همچنین هواداران سوسیال دموکراسی متمرکز شود. این سخنان دیرمیلی حزب کمونیست ایتالیا در برخی محافل کمونیستی، ادامه گردش به راست در این حزب تلقی شده است. از جمله حزب کمونیست آلمان در ارگان مرکزی خود ضمن اشاره به این نظرات نوشت، که یکی از علائم ظاهری که قرار است سبیل تغییرات جدید در حزب کمونیست ایتالیا باشد جانشینی یک "گل رز" بجای برگ سبز بلوط است. پیش تر این برگ سبز بلوط جانشین علامت داس و چکش شده بود. ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان "گل رز" را سبیل مشترک بین احزاب سوسیال دموکرات اروپا معرفی کرده و بدین ترتیب از نزدیکی بیشتر حزب کمونیست ایتالیا به سوسیال دموکراسی اروپا نوشته است.

در زیر ترجمه تلخیص شده این بند از چهارمین بخش کتاب دوم نیکلای بوخارین تحت عنوان «لنین به عنوان یک فیلسوف» را می خوانید. (مجموعه نوشته های نیکلای بوخارین در زندان برودی در آلمان انتشار خواهد یافت.)

واقعیت جهان خارج

بوخارین در آغاز خاطر نشان می سازد: «نبرد طبقاتی بنا به تعریف انگلس یک نبرد اقتصادی، سیاسی و تئوریک است. از اینرو نبردهای طبقاتی، بمثابة پراتیک انقلابی علمی، وابسته به شناخت تئوریک (واقعیت جهان خارج و منتج از آن) است. لنین، همانند مارکس و از آنجا که به وحدت تئوری و پراتیک یقین نداشت، استادی برجسته در دیالکتیک بود. دیالکتیک بمثابة «علم» و دیالکتیک بمثابة «هنر» اندیشه و عمل نزد او کامل بود....»

بوخارین سپس درباره آنچه که لنین برای اولین بار به اندیشه فلسفی مارکسیستی افزود، به کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» اشاره می کند، که لنین آن را در شرایط تاریخی معینی برشته تحریر درآورد: «پیمانه های دوران بعد از شکست قیام دسامبر، پشت کردن وسیع روشنفکران به جنبش انقلابی. دوران تشتت ایدئولوژیک... رو آوردن بخشی از مارکسیست ها بسوی «فلسفه جدید» [۲]، بسوی آگنوستیسیسم مثبت [۳]، بسوی رالیسم [۴]، یعنی بسوی ایدالیسم «ماخ» و «آوه ناریوس»... در چنین شرایطی کتاب لنین آن ناقوس یورش بود، که لشکر را بدور پرچم ماتریالیسم دیالکتیکی جمع کرد.

مرکز ثقل عقلانی مسئله، واقعیت جهان خارج بود. و آنچه که لنین بمثابة «اندیشه نو» مطرح ساخت، این بود که او مسئله ای فیزیکی را، برپایه شناخت های جدید علوم طبیعی معاصر... پاسخ داد....»

بوخارین سپس با اشاره به محتوای کتاب لنین و برخورد انتقادی او به طرفداران امپیریوکریتیسیسم تاکید می کند، که لنین «برای اولین بار در فرهنگ مارکسیستی بطور جدی به پرسش های فلسفی در علوم طبیعی می پردازد، زیرا بعد از «آنتی دورینگ» هیچ نوشته قابل ذکر در مطبوعات مارکسیستی در این باره وجود ندارد. کتاب با ارزش انگلس تحت عنوان «دیالکتیک طبیعت» را سوسیال دمکرات آلمانی، در نقش معلم (!) تا آزمون منتشر نکرده بودند و در آرشو خاک می خورد... لنین (در این دوران) تنها مارکسیستی بود که با تکیه به نتیجه گیری های عمومی علوم طبیعی علیه امپیریوکریتیسیسم (و در مجموع علیه هر نوع ایدالیسم و آگنوستیسیسم) وارد مباحثه شد... تکامل بعدی فیزیک اثبات کرد، که لنین و ماتریالیسم دیالکتیک در تمامی نکات اصلی مورد جدل، محق بوده اند...»

بوخارین با اشاره به نتایج تجربیات فیزیکی و رشد تئوری آن که با اثبات اتم و الکترون ها و غیره همراه بود، نقش لنین را در نبرد برای اثبات وجود «جهان مادی»، که با «انهدام کامل مواضع ایدالیسم فیزیکی» همراه بود، یادآور می شود، که کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» سال ها بعد به شهرت جهانی دست یافت و حتی تئورسین های برجسته ای در رشته فیزیک، همانند «ماکس پلانک» و «فیلیپ فرانک» ضروری دانستند مواضع خود را در مورد لنین تغییر دهند. باین ترتیب «لنین متفکری شناخته شد، که برگ تازه ای را در تفکر فلسفی ورق زد، و مارکسیسم بدین طریق محتوای غنی تری یافت و قدرت رشد آن بیش از گذشته باز شناخته شد...»

بوخارین سپس می نویسد: «ماتریالیسم دیالکتیک در این کتاب با تکیه بر ماتریالیسم مطرح می شود، اما این بدان معنا نیست، که جنبه دیالکتیکی در آن ضعیف است» او با نفی چنین برداشتی، به پاسخ درخشان لنین به مسئله «نسبی بودن اصل نسبیت» و اثبات «گذار دیالکتیکی از یک قطب تضاد به قطب دیگر» اشاره می کند و می نویسد: «روند شناخت، بمثابة یک روند و تغییر دیالکتیکی ابدی، توضیح داده می شود...»

سپس بوخارین چهار نکته ای را که لنین در ارتباط با واقعیت جهان خارج بطور ویژه آنها را مورد توجه قرار می دهد، چنین برمی شمرد:

- ۱- واقعیت جهان خارج، دراین زمینه، غفلت را رابطه واقعیات با تئوری فیزیک و پاسخ به پرسش های مربوطه مورد توجه است
- ۲- تعریف ماده. ماده به مفهوم فلسفی و ساده به مفهوم علمی، رابطه و تاثیر متقابل آنان
- ۳- تئوری انعکاس (واقعیت خارج در ذهن)...، آنگونه که انگلس توضیح می دهد
- ۴- تعریف حقیقت [۵]. تجزیه و تحلیل حقیقت نسبی و مطلق. پرسش جدید و پاسخ جدید: درباره رابطه متقابل مشخصات حقیقت (نسبی و مطلق)؛ بمثابة مشخصه انطباق با واقعیت، بمثابة یک مشخصه عملی (قابل استفاده در پراتیک)، بمثابة یک مشخصه اقتصادی.

بزرگداشت انقلاب اکتبر، یعنی درس گرفتن از گذشته! و این امر زمانی به کمال می رسد، که با آگاهی از مجموعه حوادث تاریخی، تلاش فلسفی و عمل متکی به تئوری علمی همراه باشد. در راستای این کوشش، و بمناسبت فرا رسیدن سالروز انقلاب اکتبر، «راه توده» از شماره ۴۹، سلسله مطالبی را از دیدگاه های گوناگون منتشر ساخت. دیدگاه هایی که تلاش برای رشد و بالندگی تئوری و تطبیق آنها با جهان معاصر، جان مایه همه آنها بوده است. کشورما «ایران» نیز بخشی از جهان معاصر است - با خود ویژگی های انکارنا پذیران -

نوآوری های فلسفی «لنین» به قلم «بوخارین»، در واپسین نوشته هایش از درون زندان!

"ماتریالیسم مجموعه ای از آیه های آسمانی نیست!"

نشریه تئوریک حزب کمونیست آلمان، «دفاتر مارکسیستی» Marxistische Blätter، در آستانه سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، سند تاریخی مهمی را منتشر کرده است. این سند، بخشی از کتابی است که «نیکلای بوخارین»، عضو رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، پیش از اعدام، در زندان و در چارچوب دفاعیات خود در سال ۱۹۳۷ نوشته است. مضمون این نامه، علاوه بر تمام جنبه های تاریخی که در آن نهفته است، می تواند به بحث و استدلال پیرامون «آراده گرائی» تعمیق بخشیده و درعین حال پاسخی باشد به برخی مطالبی، که از مدتی پیش در میان سازمان های چپ ایران و عمدتا در ستیز با «لنین» و «لنینیسم» مطرح است.

«دفاتر مارکسیستی» می نویسد: چهارمین بخش «فهرست فلسفی» Philosophischen Arabesken، آخرین نوشته «نیکلای بوخارین» درباره و. ا. لنین است، که آنرا در زندان «کوبیانکا» نوشت. این کتاب که دومین کتاب از سه کتاب آماده چاپ بوخارین بود. او این کتاب را پس از برگزاری پلنوم فوریه-مارس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) و پس از دستگیری، در سال ۱۹۳۷ در زندان بیابان رساند، و بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اکتبر در اختیار مسئولان زندان قرار داد.

بخشی که اینجا معرفی می شود، تنها یک فهرست فلسفی نیست، بلکه بخشی از دفاعیات بوخارین بعنوان یک کمونیست، برای نجات جان خویش است. او در پلنوم فوریه-مارس، و همچنین پس از دستگیری و در دادگاه «تروتسکیست ها و راست گرایان» متهم به تهیه نقشه دستگیری و قتل لنین شده بود و با همین اتهام نیز اعدام شد.

بوخارین در این بخش از کتاب خود، جنبه های «نو» نظرات فلسفی لنین را در چارچوب مارکسیسم بنر شمرده و بر شناخت فلسفی لنین از دوران «امپیریالیسم» بالاترین مرحله سرمایه داری» تاکید می کند. او ضمن رد برخورد مذهبی و دگم با مارکسیسم و اندیشه های لنین، نشان می دهد، که مارکسیسم برخلاف اندیشه های مذهبی، مجموعه ای از آیه های آسمانی نیست که از جهان ناپیدا نازل شده باشد، بلکه علمی است متکی به واقعیات جهان، که می تواند و باید با رشد علوم بر شرایط جدید انطباق داده شود. وظیفه ای که لنین بخونی از عهد آن برآمد!

یکی از بندهای این «فهرست فلسفی»، رابطه دیالکتیکی بین «عامل آگاه» و «واقعیت عینی» را توضیح می دهد. بوخارین در این بند، تحت عنوان «واقعیت جهان خارج»، یاد آور می شود، که لنین در برخورد انتقادی به «ایده آلیسم ذهن گرا» [۱] که به «زولی پیسموس» Solipismus [۱] نیز تعادل داشت، «پراتیک را به عنوان بخش جدائی ناپذیر از واقعیت عینی و جهان عینی مطرح می سازد و آنرا اثبات می کند».

تزیینات دربارۀ "فوریباخ" بررسی کرده بود و انگلس در «آنتی دورینگ»... لنین اما این مسئله را برای اولین بار هم از دیدگاه ماتریالیستی و هم برپایه بررسی دیالکتیکی مورد توجه قرار داد، یعنی در تمام ابعاد فلسفی آن، تکنیک تئوری شناخت؛ نزد لنین از عمق اندیشه تئوریک و نه از یک برداشت اتفاقی و عجیب حکایت می‌کند. به همان اندازه که در جهت درک تلفیق تئوری و پراتیک حرکت می‌کنیم، به همان اندازه نیز واقعیت برای ما روشنتر می‌شود و درستی طرح این پرسش (توسط لنین) خود را می‌نمایاند.

رابطه مداوم با پراتیک در عملکرد و اندیشه لنین برقرار بود، زیرا دیالکتیک/اندیشیدن نزد او بدون هر مرزی به دیالکتیک پراتیک فراموشی روئید، به پراتیک انقلابی تغییرات انقلابی و نو سازی سوسیالیستی جهان. لنین وحدت شعور و خواست، تئوری و پراتیک، شناخت و عمل را بصورت زنده ارائه داد... دیالکتیک او از مرحله طرح دیالکتیکی تکنیک و استراتژی به مرحله دیالکتیک عمل فراروئید... که همیشه پایبند اصول (تئوریک) و همیشه کنکرت و مشخص بود و پاسخ همه جانبه‌ای بود به وضع مشخص لحظه... اهمیت اساسی نزد لنین وحدت تئوری و پراتیک است، که نباید در رهبری تمرکز یابد...».

بوخارین در پایان به رهبری لنین در دوران گذار به سوسیالیسم و به نقش او در پشت سر گذاشتن مشکلات و سازماندهی وظایف جدید اشاره می‌کند، و می‌نویسد: «لنین از این امکان که نتیجه نهائی نبرد «که بر که» را ببیند، برخوردار نشد... اما بی‌پایگی این حرف که فلسفه (تئوری) برای عمل و پراتیک ضروری نیست، اثبات شده است...».

پی نوشت ها، به نقل از در ستانامه «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی»، نوشته زنده یاد «امیر نیک آئین» و از فرهنگ فلسفی Philosophisches Wörterbuch نوشته گه اوروگ کلاوس و "مانفرد بور"، برلین، آلمان دمکراتیک:

[۱] ایده آلیسم ذهنی (ذهن گرا): کسانی که معتقدند شعور مقدم بر ماده و مستقل از ماده است و به صورت عقل محض، یا بصورت «محسوسات و ذهنیات انسان» خالق جهان مادی است و این، ایده آلیست نام دارند. آنها اندیشه و شناخت را عامل اولیه و مبداء نخست و دارای تقدم می‌شمرند... بطور کلی مکاتب ایده آلیستی بر دو نوع عمده اند: ۱. ایزکتیو (یا عینی) و ۲. سوپوزکتیو (یا ذهنی). برخلاف ۱، عینی، که شعور و اندیشه را یک پدیده عینی - و نه آنطور که ماتریالیست‌ها معتقدند، و آنرا نتیجه تکامل طولانی ماده می‌دانند، ایده آلیست‌های ذهنی (تظنیر برکلی فیلسوف مشهور انگلیسی ۱۶۷۳-۱۶۸۵ میلادی) اصلا متکر وجود جهان عینی و ماده خارج از ذهن بشر هستند و معتقدند که تنها فرد (شخص متفکر)، شعور و ذهن او وجود دارند. برکلی می‌گفت: «هستی، یعنی محسوس و درک شده، به عبارت دیگر، ذهنی متفکر است که جهان تنها در آگاهی، در محسوسات و ذهن بشر وجود دارد».

زولپیسوس Solpismus آن دسته از ا. ذهنی هستند، که در مورد قابلیت شناخت واقعیت خارج از ذهن از یک موضع افراطی دفاع می‌کنند و معتقدند «جهان خارج تنها در ذهن من وجود دارد».

[۲] فلسفه جدید (منظور نیکلای بوخارین Positivismus و Neopositivismus است) نظری که شناخت واقعیت خارج از ذهن ایده آلیستی را تنها بر پایه «محسوسات» ممکن می‌شمارد، یعنی قادر است آنچه که قابل حس (بصورت مثبت) است را بشناسد. واقعیت‌های مثبت، به نظر آنها، تنها برپایه چندانکه بودن امکان احساسی ما، متفاوت اند، آنچه که وجود خارجی ندارد، واقعیت خارجی جهان است، زیرا این در محسوسات ما با چنین تظاهری، وجود ندارد».

[۳] آئوپوسیت‌ها شناخت واقعیت خارج از ذهن را بکلی نفی می‌کنند، زیرا به نظر آنها، تنها الحوات پدیده‌ها، و نه خود آنها، قابل شناخت هستند. اما به نظر "کانت" این پدیده‌ها وجود خارجی دارند.

[۴] رئالیسم: ایده آلیست‌های عینی گرا هستند، که به شناخت متافیزیکی جهان خارج معتقد هستند. [۵] حقیقت: انطباق شناخت عقلایی با واقعیت عینی.

[۶] دفاتر فلسفی: نوشته‌ها و ابراز نظرهای پراکنده لنین در موقع مطالعه کتب مختلف، که با اشاره به موضوع‌های مختلف بصورت دست خط وجود داشت و بعد از مرگ او جمع آوری و به صورت یک کتاب یک جلدی بچاپ رسید.

[۷] ماتریالیسم مکانیکی: جهان و کیهان را یک کل مادی می‌داند، که تحت قوانین قابل شناخت، از یک جبر مکانیکی پیروی می‌کند؛ م.م. از یک موضع شدیداً ضدتئودالی با برخورد انتقادی به مذهب همراه بود. آ.آ. تسم.

[۸] مونیزم: جهان بینی ای که وحدت جهان را به عنوان پایه واقعیت به رسمیت می‌شناسد.

[۹] پلورالیسم: جهان بینی ایده آلیستی که وحدت جهان را نفی می‌کند و واقعیت را متشکل از اجزاء مختلف می‌داند.

به نظر بوخارین طرح مسئله «واقعیت جهان خارج، و دربارۀ محتوای عینیت در مطبوعات مارکسیستی برای اولین بار (توسط لنین) با این تاکید مطرح می‌شود. این امر نیز قابل فهم است، زیرا پایه گذاران مارکسیسم، مارکس و انگلس، مجبور بودند در زمان خود به ایده آلیسم عینی [۶]، علیه ایده آلیسم "هگل" برخورد انتقادی بکنند، در حالیکه او خود نیز منتقد سرسخت آولویت ذهن "Subjektivismus" کانت (آیده آلیسم محلود) بود (به توضیح شماره ۳ مراجعه شود)، باوجود آنکه "کانت" خود وجود جهان خارج را به عنوان «واقعیت خاص» قبول داشت.

مارکس و انگلس می‌بایستی در عین رد ساختار «آیده»ای واقعیت موجود، پایه مادی آنرا اثبات کنند. لنین برعکس می‌بایستی نبرد علیه ایده آلیسم ذهن گرا را، که به «زولی پیسموس» نیز تمایل داشت، با موفقیقت قرین سازد؛ اگر ایده آلیسم "کانت" «محلود» و تنگ نظرانه است، این ایده آلیسم «محلودترین» نوع ایده آلیسم است.

ازاینرو توضیح همه جانبه واقعیت خارجی جهان و اثبات مادی بودن آن، در ارتباط و برپایه مسائل بغرنج تئوریک علوم طبیعی، هم در رابطه با فیزیک تئوریک و همچنین در رابطه با مارکسیسم، به ویژه در ارتباط با ماتریالیسم دیالکتیک، یک قدم بزرگ به پیش بود. لنین مجبور بود... پراتیک را در ارتباط مستقیم با عینیت وجود، عینیت (خارجی) جهان پیش ببرد...

در ادامه سخن، نیکلای بوخارین اندیشه دیالکتیکی لنین را یاد آور شده و با تاکید بر این که آنها را به ویژه می‌توان در «دفاتر فلسفی» لنین بازیافت، می‌نویسد: «اگر در «ماتریالیسم و امپیریورکتیتیسم»، مارکسیسم بطور عمده در وجه «ماتریالیسم دیالکتیکی» آن نشان داده می‌شود، در «دفاتر فلسفی» وجه عمده «دیالکتیک» است.» و اضافه می‌کند: «همانطور که ما نوشتیم، او دیالکتیک را به نحوه دیالکتیکی توضیح می‌دهد، بطور تحلیلی، جوانب مختلف آنرا برمی‌شمرد و آنها را در یک سنتز و در ارتباط با یکدیگر نشان می‌دهد... انسان (در توضیحات لنین) اهمیت حیاتی (متد دیالکتیکی) را درک می‌کند: تعریف ایده آلیستی دیالکتیک که در آثار "هگل" بمثابة بازی مه آلود تعاریف انتزاعی به نظر می‌رسد، نزد لنین ضریان قلب تضادهائی است، که واقعیت را، با تمام «مراحل و پله‌های گذار آن» ترسیم می‌کنند؛ و «نرمش عام تعاریف»، بیننده را با یک اصل متدولوژیک آشنا می‌سازد، که بدون پایبندی به آن، "شناخت" فقیر، محلود و کم‌رنگ است.

تئوری/انعکاس... نیز از دید دیالکتیکی تدقیق می‌شود... تاکید لنین در مورد قابل دسترسی بودن دانش، به عنوان یک روند، بمثابة نایل شدن به عمق هرچه بیشتر «یک کل» و دست یافتن به روابط بیشتر و عمومی تر آن، دستیابی به توجیه عمومی، جزء به جزء و ویژگی‌ها آن است. تئوری انعکاس (در درک لنین) بمثابة مجموعه‌ای از قوانین، ساختار علمی جهان و غیره تظاهر می‌کند، تا نشان داده شود، که نباید آنرا به عنوان یک انعکاس ساده پدیده رآلیستی درک کرد، بلکه باید توانست آنرا بمثابة گذار از یک تشخیص و درک (ساده واقعیت خارج) به تفکر (بغرنج و سازنده دربارۀ آن) درک کرد. تئوری انعکاس لنین، تئوری یک عکس ساده و کودکانه در آینه نیست...

ما تنز لنین دربارۀ چند جانبه بودن اشکال ممکن رابطه عمومی پدیده‌ها و روندها، را برخلاف اصل ساده «علت و معلول»، بسیار پراهمیت و نو می‌دانیم. این برداشت را نزد هیچ یک از مارکسیست‌ها نمی‌توان یافت. لنین این تر را برای اولین بار مطرح ساخت... این تر در قالب نوینی، تنگنا، یکطرفه بودن و محلودیت ماتریالیسم مکانیکی [۷] را برطرف می‌سازد و نوع تازه‌ای از روابط علت و معلول را در دسترس قرار می‌دهد: علت مکانیکی.

لنین درحالیکه «مونیزم» [۸] را ازین نمی‌برد، به پلورالیسم [۹] هم دچار نمی‌گردد. مقوله تاثیر جبری قوانین عمومی دیالکتیکی، در ماهیت خود، بیان وحدت (مونیزستی) قانونمند واقعیت است، درحالیکه متفاوت بودن اشکال روابط، بیان کننده متنوع بودن (محتوا، ساختار و اجزای) این واقعیت است. و این درک دیالکتیکی تام و تمام کل روابط موجود است.

این تر لنین دیالکتیک را با بخش‌های دیگر (علوم)، ازجمله ریاضیات در ارتباط قرار می‌دهد، که صحنه عمده بحث دربارۀ روابط علی است؛ و یا امکان می‌دهد به برخی از مسائل فیزیک تئوریک بطور عقلایی پاسخ داده شود و... بدین ترتیب است که لنین در این صحنه، فلسفه مارکسیستی را غنی تر ساخته است...».

در خاتمه بوخارین ازجمله به نقش پراتیک در تئوری شناخت باز می‌گردد، که همچنین یکی از نکات مورد توجه لنین در «دفاتر فلسفی» است. او می‌نویسد: «این جنبه مورد بحث توسط مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» (که لنین آنرا نمی‌توانسته است بشناسد، زیرا بعد از مرگ او چاپ شد) و در

"کوبا" اینگونه از انقلاب و استقلال خود دفاع کرد!

برگردان فارسی از "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان

۱۳ سپتامبر ۹۶

«کوبا طی صد سال اخیر برای استقلال خود قربانیان بسیار داده است. روشنفکران، کارگران، دهقانان، دانشجویان و خلاصه از میان همه اقشار و طبقات مردم جمع زیادی جان خود را نثار استقلال کشور کرده اند. «استقلال» هرگز و در هیچ شرایطی طی چند دهه اخیر به کلامی پوچ و شعاری تبدیل نشده است. این واقعیت در کنار علاقه مردم کوبا به حفظ سنگر انقلاب و مقاومت در برابر زورگونی های ایالات متحده پیوسته موجب بقا حکومت این کشور شده است.» این نطق شورانگیز فیدل کاسترو در سال ۱۹۹۰ که بر اثر ضربات وارده به اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم کوبا از بزرگترین حمایت ها محروم مانده و یک تنه در برابر امریکا ایستاده بود، امروز بیش از هر زمان دیگری برای مردم ارزش دارد، زیرا جان مایه این نطق دفاع از استقلال، انقلاب و مقاومت در برابر همه دشواری ها و اطمینان به پشت سر گذاشتن همه آنهاست. رویدادی که گذشت زمان نشان داد، این استواری بر سر اعتقاد و ایمان بی جا نبوده است. کاسترو در آن نطق خود، با کلامی که از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و تنها ماندن کوبا، بعنوان جزیره انقلاب در قلب قاره امریکا متأثر بود، گفت:

«... بسیاری ما را ترک خواهند کرد، زیرا امیدشان را از دست داده اند! آنها در این اندیشه بوده اند که بدون از دست دادن چیزی به آرزوهایشان خواهند رسید. آنها از این غافل هستند که راه پرفراز و نشیب است. آنها رفتند و یا خواهند رفت اما اکثریت خواهند ماند و ما نیز در کنار آنها! ما تسلیم نخواهیم شد، از ایده هایمان دست نخواهیم کشید، استقلال کشورمان را حفظ خواهیم کرد. ما دشواری های بسیاری را پشت سر گذاشته ایم، این دوران را هم پشت سر خواهیم گذاشت. این حقیقت است که امروز ما تنها مانده ایم، اما بخاطر داشته باشیم که امروز بیش از هر زمان دیگری مستقل هستیم و باید روی پای خودمان بایستیم»

از زمان ایراد این نطق بیش از ۵ سال پرحادثه می گذرد. کوبانی ها روی پای خودشان ایستادند و از دره ای که در برابرشان قرار داشت فاصله گرفتند. رهبر کوبا نه تنها خود به مردم مراجعه کرد و در جمع آنها باقی ماند، بلکه مردم را نیز به درون حزب آورد!

روزنامه ارگان مرکزی حزب، "گراما"، طی شش مقاله نتایج بحث های طولانی با ۷۶۳ هزار عضو حزب را منتشر کرده است. از این جمع ۱۳۰ هزار اعضای جدید حزب هستند که در همین سال اخیر وارد حزب شده اند. بحث های مربوط به سرنوشت حزب و کشور به میان اعضای ساده حزب، بلکه به میان همه مردم برده شد و همگان در آن شرکت داده شدند. بی شک این یکی از بزرگترین ابتکارات حزب بود، که از تجربه تلخ درهای بسته احزاب اروپای شرقی و اتحاد شوروی گرفته شد. این تصمیمات در دورانی اتخاذ شد، که به آن "دوران ویژه" می گویند. در این دوران جمع قابل توجهی امید خود را از دست دادند، تردید در دلشان جوانه زد، به آینده به اعتماد نشدند و بیش از هر چیز نگران موقعیت و امنیت خود شدند. همین افراد و اقشاری دیگری که اندیشه هائیکه مشابه را داشتند، بی وقته تبلیغ کردند که انقلاب پایگاه دفاعی خود را از دست داده است و آنها مایلند کشور را ترک کنند. نطق کاسترو در سال ۱۹۹۰ در عین حال که اشاره به حوادث غم انگیز اردوگاه سوسیالیسم داشت، به این حقیقت تلخ داخلی نیز اشاره داشت.

وقتی اصلاحات شروع شد، به ویژه در عرصه اقتصادی - تبلیغات ضد کوبانی این جهت را به خود گرفت که رفاه های اقتصادی، سرمایه داری را به کوبا باز خواهد گرداند. برخی از مبلغان این اندیشه و تبلیغات ماسک ماوراء

چپ به صورت زده بودند. گذشت زمان این تبلیغات را نیز خنثی کرد. حرکت چرخ های اقتصادی و سیاست های دولت و حزب، بدون آنکه آرمان های انقلاب ترک شود، کوبا را از سقوط نجات داد. درمان، آموزش، بهداشت و امنیت اجتماعی علیرغم همه دشواری های سالهای پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم همچنان در کوبا باقی ماند و حزب و دولت از آن دفاع کردند.

برخلاف رهبران و احزاب کمونیست کشورهای سابق سوسیالیستی، حزب کمونیست کوبا و به ویژه رهبر آن فیدل کاسترو، در هیچ موردی از مراجعه مستقیم به مردم خود داری نکردند. حزب با ارائه اطلاعات دقیق به مردم، به ویژه در موارد بحرانی، رابطه مستقیم با مردم برقرار کرد. همین شیوه عمل در ۵ سال گذشته نیز با صداقت و بی وقته پیگیری شد. سال هائی که عمیق ترین بحران از زمان پیروزی انقلاب در سال ۱۹۵۹ تا کنون انقلاب کوبا با آن روبرو بوده است. از این سال ها و بحرانی که بر کوبا سایه افکند، به عنوان "بحران ۸۰ درصدی" یاد می کنند. یعنی ۸۰ درصد نفت کمتر، لانتیک کمتر، لوازم یدکی اتومبیل و لوازم یدکی کارخانه کمتر، پودر لباس شویی و حتی صابون کمتر، پارچه کمتر، مواد خام و کود شیمیائی کمتر، گندم کمتر، روغن کمتر و...

وقتی کاسترو در سال ۱۹۹۰ در نطق خود اعلام داشت که ما مستقل تر از گذشته خواهیم شد، اشاره اش به همین واقعیات و ضرورت تحمل شرایط و یافتن راه حل های برون رفت از بحران و متکی به تولید داخلی بود. تراژدی محاصره کامل اقتصادی کوبا، بدنبال از هم پاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده بر اردوگاه سوسیالیسم خانه سازی قطع شد، بیش از ۶۰ درصد مراکز تولیدی تعطیل شد، اتومبیل ها از حرکت باز ماندند و مردم دوچرخه را جانشین آن کردند. تقسیم محدود مواد غذایی بازم محدود تر شد. جاده ها و خیابان های بسیاری برای اثر بی استفاده ماندن، عدم تعمیر آنها و نداشتن وسائل نگهداری و تعمیر آنها از بین رفتند. حتی وسائل برقی نیز بر اثر نبودن برق از کار افتادند و مردم کوبا گرما را در کنار یخچال های خالی و خاموش گذراندند. برنامه های تلویزیون تنها ۴ ساعت می توانست در طول روز پخش شود. این شرایطی بود که لاشخورها به مردم کوبا تحمیل کرده و سپس خود در انتظار سقوط آن در کمین نشسته بودند، تا بعد از سقوط کوبا برای تقسیم غنائم و بردن تکه های بزرگ تر وارد "هاوانا" شوند. همین لاشخورها متفق القول بودند که سرنوشت کوبا همان خواهد بود که پیش بینی کرده بودند: فروپاشی بزرگ و پایان انتظار برای غارت!

در این دوران، تنها برخی کشورها و بیش از آنها مردم مترقی سراسر جهان تا آنجا که توانستند به یاری کوبا شتافتند. این یاری در حد رساندن دارو و مایحتاج اولیه مردم خلاصه نشد، بلکه افشای جنایتی که امریکا علیه مردم کوبا اعمال می کند، افشای واقعیات محاصره و حشیانه کوبا و برانگیختن افکار عمومی جهان برای حمایت از مردم کشوری که می خواهند خود حاکم بر سرنوشت خویش باشند، نیز بخشی از این یاری بود.

البته، باید قبول کرد، که در این سال های بحرانی و طی برنامه ای که برای نجات انقلاب و استقلال کشور از گزند لاشخورها پیاده شد، شرایط متساوی برای همگان توازن خود را از دست داد. رشته های نوین اقتصادی مانند تورسم، صنایع صادراتی، سرمایه گذاری های مشترک با خارجیان و ... طبعاً توازن سطح زندگی بین همه کارگران و همه کارمندان و حقوق بگیران را برهم زد، اما بهر حال نباید فراموش کرد، که کوبا شرایط ویژه را پشت سر می گذاشت و می گذارد. در اینجا برخی عدم تساوی های ناشی از تحرک شخصی، کیفیت کار، حجم، ساعات و نتایج کار غیر قابل انکار است. دوران تساوی مطلق در شرایط کنونی پایان یافته است!

در مجموع باید گفت، که خروج از بحران، که خطر ناک ترین مرحله آن پشت سر مانده است، تنها با کار سخت و پشتکار و بالا بردن سطح تولید و اعتماد نا محدود به قدرت و توان مردم ممکن شده است. حزب کمونیست کوبا در همین دوران بحرانی نه تنها دموکراسی را نفی نکرد، بلکه آنرا تشویق نیز کرد و فضای نوینی را برای آن بوجود آورد. در همین فضا بود که اکثریت مردم به مخالفت عملی با بازگشت سرمایه داری به کشور برخاستند. این ممکن نشد، بلکه با افزودن وسیع به آگاهی مردم، ایجاد فضای لازم برای ابراز نظر و پیشنهادات، شرکت مردم در سرنوشت خود و طرح نظراتی که گاه درست در جهت خلاف اندیشه و سیاست های حزب بود. این وضع حتی در درون حزب نیز بوجود آمد. اندیشه های گوناگون طرح شد و حتی در برابر هم قرار گرفت. بسیاری نگران از هم پاشی حزب بودند، اما در عمل این سیاست به وحدت حزب انجامید. همان وحدتی که کاسترو گفته بود: "اگر وحدت درونی حزب از هم پاشد، بزرگترین استفاده را دشمنان داخلی و خارجی انقلاب و استقلال کوبا از آن خواهند برد. از وحدت حزب دفاع کنید اما نظرات هم را نیز تحمل کنید. گفتگو کنید، اما در پایان راه حلی پیدا کنید که هم ضامن وحدت حزب باشد و هم ضامن استقلال و انقلاب مردم کوبا"

کابینه ائتلافی هندوستان با شرکت کمونیست ها

در هندوستان، کابینه دولت جدید این کشور که متکی به نتایج انتخابات اخیر پارلمانی است، با حضور دو وزیر کمونیست تشکیل شد. دو وزارتخانه مهم کشور و کشاورزی در این کابینه به کمونیست ها واگذار شد. وزارت کشور را دبیر کل حزب کمونیست هندوستان "گوپتا" و وزارت کشاورزی را یک عضو دیگر رهبری حزب کمونیست عهده دار شدند. کاندیداهای حزب کمونیست هندوستان، در جریان انتخابات اخیر توانستند در چارچوب "جبهه چپ" که حزب حاکم بنام "فرم اجتماعی" نیز عضو آن می باشد، در ۱۲ حوزه انتخاباتی، به پیروزی دست یابند. حزب "مارکسیست" هندوستان نیز در این انتخابات، در دولت های فدرال "بنگال غربی" و "تریپورا" حضور دارد، در این انتخابات موفق شد ۳۳ نماینده به مجلس بفرستد. این حزب در حالیکه از "ائتلاف چپ" در پارلمان هندوستان حمایت می کند، همچنان از سیاست عدم حضور در کابینه حکومت مرکزی اتحاد هندوستان پیروی می کند.

همگان در هندوستان بر این عقیده اند، که وزرای کمونیست کابینه جدید هندوستان، در وزارتخانه های خود با مشکلات بسیاری روبرو خواهند بود و برای موفقیت در موقعیتی که قرار گرفته اند، نیازمند اتخاذ سیاست هائی منطبق بر جامعه سنتی-مذهبی هندوستان می باشند.

حضور انکارناپذیر احزاب کمونیست در صحنه!

ماهانامه "لوموند دیپلماتیک" در شماره "اگوست" خود، ضمن اشاره به بحران اقتصادی موجود در کشورهای سرمایه داری و رویکرد دوباره مردم به احزاب کمونیست در کشورهای جدا شده از اتحاد شوروی سابق، با نگرانی از ادامه این تحول یاد کرده و نسبت به آن هشدار می دهد. لوموند دیپلماتیک می نویسد:

«... در کشورهای مستقل شده از اتحاد شوروی سابق و همچنین کشورهای اروپای شرقی که در گذشته عضو پیمان ورشو بودند (تا سال ۱۸۹۰-۱۹۸۹) سیاستمداران و احزاب کمونیست بار دیگر در میان مردم صاحب نفوذ شده اند. حتی در غرب، کمونیسم، که در گذشته از نظر خیلی ها مرده تلقی می شد، بار دیگر تجدید حیات کرده است. کمونیسم نرین در کشورهای صنعتی غرب، از بحران اقتصادی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به صورت تهدید آمیزی شکل می گیرد، رو به رشد است و پی آمدهای آن همچنان ادامه دارد. این بحران و رکود اقتصادی مانند آبی بوده، که به آسیاب کمونیست ها و دیگر گروه بندی های اجتماعی چپ ریخته شده است.»

لوموند دیپلماتیک، سپس با اشاره به انتخابات اخیر ریاست جمهوری در روسیه که طی آن پلشتین و طرفداران لیبرالیسم اقتصادی، سرانجام و با انواع اتحاد ها و زد و بند های داخلی توانستند در برابر کمونیست ها به پیروزی دست یابند، می نویسد:

«... کمونیسم و گروه بندی های نوین و همسو با آن، در روسیه علیرغم نتایج انتخابات اخیر به رشد خود ادامه خواهد داد و نفرین ما و تلاش برای بی اهمیت جلوه دادن موقعیت سیاسی آنها نتایجی را بیار نخواهد آورد.»

لوموند دیپلماتیک، سپس به عنوان نصیحت به سرمایه داری فرانسه می نویسد:

«تا اوضاع اجتماعی و اقتصادی به حالت عادی بازنگردد، نگرانی ها برجای خواهد ماند. این نگرانی فقط روسیه را شامل نمی شود!»

جشن ساده ۷۰ سالگی فیدل کاسترو در هاوانا

پدر بزرگ انقلابی!

ترجمه: پ. آذر

دو شنبه ۱۳ اگوست، فیدل ۷۰ ساله شد. جشن ساده ای به این مناسبت برپا شد. بسیاری در جهان برای او طول عمر آرزو کردند و بسیاری نیز آرزوی مرگ او را. هر دو گروه برای ما آشنایان قدیمی اند. آنها که مرگش را خواستند، بارها برای قتلش نیز توطئه کرده بودند و آنها که طول عمرش را خواستند، هرگاه که در توانشان بوده به یاری کوبا شتافته و یا قلبشان برای این جزیره انقلابی در آنسوی بندر "میامی" آمریکا تپیده است.

در سالروز تولد فیدل کاسترو، نشریات مختلف مطالب گوناگونی به زبان های گوناگون نوشتند. آنچه را می خوانید برگرفته شده از مطلبی است که در این ارتباط در نشریه "عصر ما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان منتشر شده است:

او تاکنون از سو. قصدهای زیادی جام سالم پدر برده است و نیز پیش گونی های زیادی را دربارۀ سقوط کوبا پشت سر گذاشته است. برای مثال شش سال پیش طبق نوشته اشپیگل، "رژیم کاسترو به پایان کار خود رسیده است" باید کار این رژیم تمام می شد! همین نشریه نوشت: «سقوط امریست قطعی، برای کوبا دیگر شانسی وجود ندارد. سوسیالیسم کوبانی، یا هرچه که انقلاب کارائیبی کاسترو نام نهاده اند، نابود می شود، بدون آینده، گسیخته و حتی رقت انگیز. تمام دوستان کوبا را تنها گذاشته اند. تنها دشمنان کوبا هستند که هنوز هم به آن وفادارند. مثل ایالات متحده آمریکا... رهبر قیافه ای سوداوسی پیدا کرده، خمیازه می کشد و عینکش را مرتب برمی دارد و می گذارد. نیم چکمه های سیاهش از واکس برق می زند. سی سال انقلاب از فیدل مردی چاق، خسته و پیر ساخته است»

این سخنرانی های اشپیگل و پیش گونی هایش راه به جانی نبرد. گفته می شود که در دورانی که فیدل در کالج هاوانا (پایتخت کوبا) درس می خواند، در لیست کسی قرار داشت، که برای تیم حرفه ای بیس بال آمریکا دنبال استعداد های جدید می گشت. برای کسانی که امروز زندگی نامه کاسترو را می نویسند، این سؤال مطرح است که واقعا کوبا و آینده آن چه شکلی پیدا می کرد، اگر کاسترو در مسیر بیس بال حرفه ای افتاده بود؟ همین سؤال نشان دهنده نقش عمیق و نفوذ غیر قابل انکار او بر روند اتفاقاتی است که پشت سرمانده و یا در راه است!

... در سال ۱۹۵۹ در حالی که کاسترو در هاوانا مورد توجه قرار گرفته بود، اما انقلاب نه هنوز، آیزنهاور فرمان اشغال کوبا را صادر کرد. احکام دقیق بودند: کاسترو می بایستی از بین می رفت و یک حکومت وابسته آمریکا باید جای حکومت انقلاب را می گرفت. ... فردای آن روز که کاسترو در مراسم سوگواری ۷ سربازی که در بیمارستان شهر "سیوداد لیبرتاد-شهر آزادی-کشته شده بودند، نطق کرد و حرفهایش را با این جمله به پایان رساند: «چیزی که ایالات متحده آمریکا را بیش از هر چیز دیگر عصبانی می کند، این است که ما مستقیما جلوی دماغ آنها یک انقلاب سوسیالیستی کرده ایم» و این نخستین بار بود که او از انقلاب سوسیالیستی سخن به میان آورد!

اعتصاب کارگران افریقای جنوبی

در افریقای جنوبی، موج جدیدی از مقاومت زحمتکشان در برابر برنامه های صرفه جویی دولت آغاز شده است. پدیده اعتصاب کارگران معدن در این کشور، سخنگوی کنسرن انگلو-آمریکن "اخراج ۱۷ هزار کارگر معدن را در این کشور اعلام داشت. این کارگران متهم به اعتصابی با صلاح وحشی" در حمایت از خواسته های کارگران شرکت های استخراج معدن پلاتین در شمال غرب کشور "روستن بورگ" می باشند. کارگران اعتصابی خواهان دریافت سهم سود می باشند و تلاش می کنند به این حق خود جنبه رسمی و قانونی ببخشند. مقاومت در برابر تلاش کنسرن های بین المللی جهت اعمال برنامه صرفه جویی و کاهش کمک های اجتماعی، فصل جدیدی از مبارزه را در افریقای جنوبی تشکیل داده است، که به جنبش ضد آپارتاید جنبه های نوین می بخشد!

است برای انتشار این گفتگو، که با فاصله چند ماه از حوادث بدست ما رسیده است.

نوه ستارخان

تهیه کننده این مصاحبه درباره چهرگانی نوشته است: محمد علی چهرگانی، نوه ستارخان و زاده شهر چهرگان آذربایجان است، که بین تاسوج (شرق آذربایجان) و سلماس (غرب آذربایجان) قراز دارد.

چهرگانی درباره نتایج انتخابات گفت: در دور اول انتخابات، علیرغم همه تقلب ها و کارشکنی ها، من یکصد هزار رای آوردم. امام جمعه تبریز، "محسن مجتهد شبستری"، مرا متهم به جاسوسی برای ترکیه کرده بود و اینکه طرفدار جدائی آذربایجان هستم. علیرغم همه این حرف ها من رای آوردم. درواقع حملات امام جمعه شهر به من، باعث شد تا مردم بیشتر به من رای بدهند! (طرز روحانیت حکومتی توسط مردم در انتخابات اخیر مجلس)

در مرحله دوم انتخابات، اگر آراء مردم را باطل نکرده و آنها را رسماً اعلام کرده بودند، من منتخب اول و یا دوم تبریز بودم. برخی دست اندرکاران انتخابات تبریز خودشان این را اینجا و آنجا گفته اند.

دیدگاه ها - چهرگانی در باره دیدگاه های خود گفت: من همیشه به طرفداران خودم ضرورت دفاع از قانون اساسی را یادآوری کرده ام، اما راستش اینست که این مردم ما دارند زیر فشار خفه می شوند. آداب، رسوم و ارزش های ملی را دارند از بین می برند. آن نظر آقای خمینی که "میزان رای ملت است" فعلاً در جمهوری اسلامی یک شوخی خنده دار شده است.

روز واقعه - ساعت ۸ و نیم صبح اسم من از لیست کاندیداها حذف شد. حدود ۴۰ هزار نفر مقابل فرمانداری دست به تظاهرات زدند، که ۶۰۰ نفر آنها بازداشت شدند. اینها که دستگیر شدند، همه مسلمان و طرفدار جمهوری اسلامی بودند، همه آنها از خانواده های بسیجی، شهدا و دانشجویان بودند. دستگیرشدگان همه شان مسلمان های انقلابی و پاک هستند. وزارت اطلاعات و امنیت عده ای از آنها را آزاد کرد، اما عده دیگری همچنان در بازداشت هستند. همین عمل مردم را بیشتر خشمگین کرد. امام جمعه شهر می گوید من طرفدار جدائی آذربایجان هستم و این خواست امریکا است! من معتقدم اگر امریکا میلیون ها دلار برای جدائی آذربایجان خرج می کرد، آنقدر موفق نبود که با عملکرد غیر انسانی و سرکوبگرانه اخیر توسط مقامات محلی موفق شد! وقتی من از طرف حکومت بازداشت شدم، شهر تبریز "آبری" بود و هر دقیقه احتمال شورش وسیع مردم می رفت. من هواداران خود و مردمی را که حکومت با رای و نظر آنها به مقابله برخاسته بودند، دعوت به آرامش کردم و از یک فاجعه جلوگیری کردم. من می خواستم برای احیاء فرهنگ آذری کوشش کنم، اما بعضی از مقامات گرسنه قدرت نه فقط آماده اند فرهنگ ما را زیر پای خود و تهران له کنند، بلکه مردم آذربایجان را هم که مردمی مسلمان، ملی و وطن پرست هستند حاضرند قربانی کنند. این راست است که ما نگران از بین رفتن فرهنگ و زبان خودمان هستیم. ما به مقامات تهران گفته ایم که از فرهنگ و زبان آذربایجان همان اندازه باید حفاظت شود، که از زبان و فرهنگ فارسی.

تحریک مردم اردبیل

روزنامه "آبرار" در شماره ۱۷ شهریور خود و در ادامه تبلیغاتی که دو رادیوی تبریز و ساکو برای انداخته اند، از قول نمایندگان آذربایجان در مجلس اسلامی (که اغلب دستچین شده متولفه اسلامی و روحانیت وابسته به آن می باشند) نوشت که ده ها هزار آذری و بویژه اردبیلی ها، خواسته اند تا قوانینی برای بازگشت ۱۷ منطقه قفقاز به ایران به تصویب برسد! (این همان شهرهائی است که برافرنجگی که روحانیون خود مشوق و مبتکران بودند، به اشغال ارتش تزاری در آمد و منجر به قرارداد تنگین گلستان و ترکمانچای شد). ابرار در ادامه گزارش خود و به نقل از اظهارات تحریک آملی نمایندگان آذربایجانی مجلس می نویسد: مردم در این طومار از مقامات استان آذربایجان خواسته اند، تا شجاعانه (!!) مقدمات بازگشت این سرزمین ها را به ایران فراهم کنند.

گزارشی پیرامون اوضاع آذربایجان

گفتگوی تلفنی با "محمد علی چهرگانی"، کاندیدای
منتخب مردم تبریز که به مجلس پنجم راه نیافت!

برخی سیاست های تبلیغاتی در جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی، نگرانی هایی را در منطقه دامن زده است. سخنان نسنجیده و اسلام وطنی امام جمعه شهر تبریز، تقلب در انتخابات شهر تبریز و جلوگیری از راه یافتن کاندیدای مورد نظر مردم به مجلس، اظهاراتی که از رادیو ساکو پخش می شود، شکل گیری کانون های دفاع از فرهنگ و ادب آذربایجان و مقابله با سیاست های انحصار طلبانه جمهوری اسلامی در این زمینه، اظهارات و تصمیمات بسیار تحریک آمیز حکومت و مقامات محلی در خصوص تبعیض بین شهرهای آذربایجان تا حد تشکیل استان اردبیل و تحریک مردم اردبیل (بعنوان مردم برتر آذربایجان) که در روزنامه ها انتشار یافته است، هدایت رویدادها در آنسوی مرزهای ایران و در خاک جمهوری آذربایجان توسط کانون های وابسته به کمپانی های نفتی و مراکز باصلاح همیاری و فرهنگی یهودیان مقیم آذربایجان (که اسرائیل نظارت کامل بر آن ها دارد) و یک سلسله دیگر از عوامل محلی و منطقه ای در مجموع خود نگرانی ها پیرامون رویدادهای آذربایجان را تشدید می کند!

برای آنکه خوانندگان "راه توده" در جریان این رویدادها قرار گیرند، برخی اخبار و گزارش های مربوط به این رویدادها را در این شماره و در پی هم می آوریم. همین اخبار خود با اندازه کافی تأیید کننده نگرانی های موجود پیرامون حوادث آینده آذربایجان است:

مقابله با رای و نظر مردم در انتخابات

انتخابات اخیر مجلس اسلامی در شهر تبریز، از جمله انتخاباتی بود که در آن مردم به مقابله با کاندیداها و مورد نظر ارتجاع حاکم برخاستند. مجتهد شبستری که با حکم رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) به این سمت گمارده شده است، در این انتخابات با تمام نیرو به مقابله با رای و نظر مردم به مقابله برخاست. بیشترین درگیری در انتخابات اخیر، بر سر نمایندگی چهرگانی از شهر تبریز بوجود آمد. از قول او اطلاعیه دادند که از کاندیداتوری منصرف شده است (با تهدید او و ناچار ساختنش به سکوت)، سپس مردم به خانه او مراجعه کردند و چهرگانی انصراف خود را تکذیب کرد. مردم به او رای دادند، اما حکومت این آراء را قبول نکرد. کار این مقابله به تظاهرات خیابانی و اعمال خشونت از جانب حکومت انجامید. گزارش های گوناگونی پیرامون این رویدادها وجود دارد، که از جمله حاکی از کشته و مجروح شدن جمعی از طرفداران چهرگانی در جریان تظاهرات مردم علیه امام جمعه شهر و تصمیمات حکومت برای ابطال آراء مردم می باشد. آنچه را در زیر می خوانید، بخش هائی است از یک گفتگوی تلفنی با چهرگانی. این گفتگو که برای چاپ در اختیار راه توده گذاشته شده، در ایران، بدون اعلام هر نوع وابستگی سازمانی و بصورت تلفنی انجام شده است. انجام مصاحبه در ایران و مشکلات ارسال آن به خارج از کشور، از جمله دلائل تأخیر در انتشار آن است. اخبار واقعی مربوط به رویدادهای تبریز هرگز، در هیچیک از مطبوعات داخل کشور منتشر نشد و مقامات حکومتی نیز پیوسته سعی در انکار این حوادث داشته اند. این نیز خود انگیزه دیگری

موج دستگیری ها در رضائیه

در رابطه با تنش های موجود در آذربایجان و کردستان ایران، خبر زیر که از منابع داخل کشور بدست آمده، برای چاپ در اختیار "راه توده" قرار گرفته است:

ملتی پیش مدیرکل وزارت اطلاعات و امنیت آذربایجان مصاحبه ای کرد و اعلام داشت که عده ای را به جرم ارتباط داشتن با ترکیه و باکو و با اتهام جاسوسی دستگیر کرده اند. دستگیری ها درست است، اما انگیزه های این دستگیری بکلی چیز دیگری است. آنها که در رضائیه دستگیر شده اند، بیش از ۱۵ دکتر و مهندس و استاد دانشگاه هستند، که از پیش بعنوان منتقدان سیاست های حکومت شناسایی شده و بازداشت شدند. اسامی جمعی از دستگیر شدگان عبارت است از: دکتر پزشکیور، امیر فرزانه، دکتر لطفی، مهندس پیکاری، دکتر مروی، دکتر حسنی افشار، دکتر اشخاصی (که گفته می شود خطر اعدام همه آنها را تهدید می کند) و سرهنگ هشتروانی (که گفته می شود به ۵ سال زندان محکوم شده است). این عده که گفته می شود در انتخابات اخیر مجلس هم در مخالفت با کاندیداهای حکومتی فعال بودند، اغلب در میان مردم محبوب هستند و بسیاری آنها را می شناسند. از جمله دستگیرشدگان، دکتر "فرزانه" است، که در میان مردم بسیار محبوب است. از سرنوشت دستگیرشدگان، بویژه دکتر فرزانه هیچ اطلاعی در دست نیست. اتهام جاسوسی به این افراد را هیچ کس نپذیرفته و به همین دلیل هم مقامات محلی جز همان یک بار مصاحبه مطبوعاتی، دیگر درباره آن حرفی نزده اند. اوضاع سیاسی رضائیه، بدنبال انتخابات اخیر مجلس متشنج تر از گذشته است و یکی از دلائل مهم سفر رهبر جمهوری اسلامی "خامنه ای" به منطقه نیز همین مسئله و به نمایش گذاشتن طرفداری مردم از حکومت بوده است. این طرفداری هم برای همه معلوم است که جز با تعطیل ادارات و مدارس و گسیل آنها به مراسم استقبال و جمع شدن در محل سخنرانی وی ممکن نبود.

عضو جنبش مسلمانان مبارز همچنین درباره اظهارات تحریک آمیز آیت الله شبستری گفت: این نوع اظهارات عملاً خشنودی پان ترکیست های ترکیه را می تواند باعث شود و دولت ترکیه نیز از این نوع اظهارات سخت حمایت تبلیغاتی می کند. همین اظهارنظرها، باتوجه به نقشی که روحانیت در دوره قاجاریه در جنگ با روسیه تزاری ایفا کرد و ضربات سختی به ایران زد، در این مدت باعث شده تا رادیوی باکو نیز مطالبی مشابه را مطرح کند. این تبلیغات و اظهارنظرها در مجموع نوعی نگرانی را در مردم بوجود آورده است. مردم آذربایجان، در حالیکه مثل خیلی از نقاط دیگر ایران از سیاست های حکومت راضی نیستند، از نداشتن اختیارات محلی ناراضی اند و بصورت خیلی طبیعی دلشان می خواهد با آذربایجانی های آنسوی مرز بیشترین مناسبات فرهنگی-اقتصادی را داشته باشند، اما از جنگ بیم دارند! بدبینی به قدری است که حتی مردم اعتقاد دارند این حرف های آیت الله های حکومتی، در هماهنگی با دولت ترکیه مطرح می شود!

*درباره بحث هایی که بین روشنفکران و محققان مذهبی در ایران جریان دارد و یک سر آن به دکتر سروش باز می گردد، عضو جنبش مسلمانان مبارز گفت: ما با برخی اظهار نظرات دکتر سروش پیرامون نقش علی شریعتی در سال های پیش از انقلاب و اصولاً مخالفت وی با قسمتی از اندیشه ها و نظرات علی شریعتی موافق نیستیم، اما علیرغم این مخالفتان، از آزادی بیان دکتر سروش دفاع می کنیم.

فرماندار تبریز:

به خشونت های حزب الله

باید پایان داد!

فرماندارکل تبریز، "عبدا لله زاده" در سخنرانی که مرتبط با ماجراهای انتخابات تبریز بود، در جمع مردم گفت: ما صریحاً باید به خشونت های حزب الهی خاتمه بدهیم و متدهای چماق بدستی را محکوم کنیم. ما نمی توانیم با راه انداختن موج حمله علیه لیبرال ها، بستن روزنامه ها، آتش زدن کتابفروشی ها، حمله به تاترها و اعمال دیگر روش های خشونت آمیز موافق باشیم. اینگونه متدها پیوند اجتماعی ما را زیر علامت سوال می برد. اگر می خواهند با لیبرالیسم برخورد کنند و یا با آن مقابله کنند، بهتر است بیشتر لیبرال باشند و بیشتر دمکراتیک برخورد کنند تا لیبرال ها خلع سلاح شوند! یک هفته پس از این اظهارات که با استقبال مردم رویرو شد، فرمانده سپاه پاسداران انقلاب محلی استان آذربایجان شرقی، "زوفی"، فرماندارکل تبریز را متهم به انکار لیبرالی کرد. او گفت که انتقاد های عبدا لله زاده از انصارحزب الله رابطه ما و ایشان را بکلی تیره کرده است. ما هرکاری از دستان برآید می کنیم. این اظهارات در جمع حزب الله تبریز و بازنشسته های جنگ ایران و عراق در تبریز بیان شد. او در ادامه گفت: برنامه های موسیقی و رقص (محلی) در ملاعام (تاتر) و اجرای برنامه های تاتر داستان های عشقی و عوض کردن نام خیابانها و پاک کردن نام شهدا (تحریک بازنشسته ها جنگ و حزب الله) به سود اسلام نیست!

خبرهای بدست آمده را به "راه توده" برسانید! هر توده ای، در هر نقطه جهان، خبرنگار حزب توده ایران است. براین اساس "راه توده" از همه توده ای ها و خوانندگان خود انتظار دارد اخبار و گزارش های دریافتی را پس از تحقیق و تأیید صحت آنها برای چاپ در اختیار "راه توده" قرار دهند. تلفن و فاکس خبری ما در صفحه آخر هر شماره اعلام می شود.

مردم آذربایجان

از ماجراجوئی جنگی

بیم دارند!

آنچه را در زیر می خوانید، در ارتباط با رویدادهای آذربایجان و بر گرفته شده از گفتگویی است، که یکی از همکاران راه توده با یکی از فعالان جنبش مسلمانان مبارز در شهر تبریز انجام داده است. بنابراین لائق معلوم و خواست مصاحبه کننده، نام وی در این مصاحبه اعلام نمی شود.

*موقعیت امام جمعه شهر تبریز، "مجتهد شبستری"، در شهر خوب نیست. او معروف تر از آیت الله ملکوتی امام جمعه سابق است و عضو روحانیت مبارز می باشد، اما بطور کلی روحانیت مبارز در شهر تبریز نفوذ ندارد. اظهارات اخیر او مبنی بر اینکه ما در قرن گذشته ۱۷ شهر را از دست دادیم و حالا باید آنها را پس بگیریم، بیش از آنکه احساسات ناسیونالیستی را در شهر تقویت کرده باشد، موجب ترس و وحشت مردم از ماجراجوئی های سپاه پاسداران شده است. تقویت نیروهای سپاه در آذربایجان غریبی، در عین حال که عمدتاً متوجه مسئله کردها است، اما بهر حال مردم تبریز را هم نگران کرده است. مردم از جنگ و تکرار حوادث جنگ با عراق واقعا نفرت دارند. البته بیشتر مردم حدس می زنند که این سخنان امام جمعه تبریز، بطور کلی جنبه تبلیغاتی دارد و برای کاستن از شهرت و نفوذ دکتر چهرگانی (کاندیدای مجلس پنجم که با اعلام انصراف از جانب او اجازه ندادند به مجلس راه یابد) مطرح شده است. دکتر چهرگانی در آستانه انتخابات اخیر سخنانی نه در زمینه ای که آیت الله شبستری مطرح کرده و بوی جنگ می دهد، بلکه در زمینه ضرورت احیای زبان آذری و دفاع از فرهنگ و ادب آذربایجان مطالبی را مطرح کرده بود، که با استقبال مردم رویرو شد.

مردم چگونه به جان هم می افتند؟

از: دکتر علی حصوری (نقل از نشریه جامعه سالم شماره ۲۷ مرداد- تهران)

سراسر تاریخ ملت ها و از جمله ملت خود ما حاکی از دوره‌هایی است که در آن دست کم بین ملت و حکومت تعارض وجود داشته است. مقصود از این تعارض الزاماً کینه و دشمنی نیست. کافی است همانگی وجود نداشته باشد و طرفین منافع یکسان و همانندی را برای پیشرفت ملی و حفظ استقلال خود در نظر نگیرند یا اصولاً چنان منافعی را نشناسند. بدیهی است در این صورت، هر طرف حتی الامکان به راه خود خواهد رفت. این تعارض وقتی وخیم تر می شود که ملت، خود به دو یا چند دسته تقسیم شود و در نتیجه به اصطلاح عوام، مردم به جان هم بیفتند...

تعارض ملی، مخصوصاً وقتی بین مردم باشد، بسیار خطرناک است. ممکن است عامل جدائی و تجزیه گردد... در دوره صفوی نومذهبان به همه مقدسات هم مذهبان قبلی خود توهین می کردند و حتی آنان را در ردیف کفار می آوردند. در ادبیات عامیانه دوره صفوی - مثل حسین کرد شبستری - اهل تسنن مثل کافران و حتی بدتر از ایشان قلمدار شده اند، به طوری که کشتن آنان در ردیف از میان بردن دشمنان دین شده است. در چنین اوضاعی عوامل دیگری - مثل زبان یا لهجه، آداب و رسوم و مسائل ژئوپولیتیکی هم به جدائی کمک می کنند، مخصوصاً که این جدائی و تجزیه کشور به نفع عوامی هم باشد که در کارند و از کوچکتر شدن قدرت ها خوشحال می شوند... آنچه معمولاً باعث تعارض ملی می شود، عواملی است ریشه دار که سیاستمداران کشور باید به آن توجه داشته باشند، چه فراوان اتفاق افتاده است که بشر در دامان خود گرگ پروارنده است. بررسی این گونه مسائل وظیفه هر فردی است که به کشور خود علاقمند باشد. فراوانند بیگانگان و دشمنانی که درباره استعداد منطقه برای بروز تعارض مطالعه و حتی تبلیغ می کنند. گاه این کارها چنان خزیده است که به آسانی به چشم نمی آید. تساکید بر فرهنگ ملی و تبلیغ وحدت و یگانگی همراه بدید آوردن شرایط عینی آن، یعنی تامین منافع حداکثر مردم می تواند از این کارها جلوگیری کند... ما یاد نگرفته ایم که چه جوانانی ما را به قدرت رساندند. زیرا هنوز انقلاب شیر خواره بود که شعارهایی چون حزب فقط حزب الله را در دهان جوانان انداختیم و وقتی نتیجه نخستین انتخابات پس از انقلاب معلوم شد، مخالفان را یک در صدی خواندیم و راه را طوری ادامه دادیم که بسیاری از خودمان به یک در صدی ها پیوستیم و طبق آمار انتخابات اخیر یک در صدی را مثلاً در شهر تهران به هشتاد در صد رساندیم و خودمان از سردمداران آنها شدیم. این روشن ترین شکل بروز تعارض ملی است، ملتی با سکوت خود حرفش را می زند و گوشه که نسبت به سکوت حساس باشد بسیار بسیار اندک است.

نتیجه کارهای پس از انقلاب ایجاد شکاف عمیق طبقاتی و بدتر از آن انتقال ثروت به دست کسانی است که اکثریتشان لیاقت آن را نداشته اند و تظاهرات مستانه آنان در پوشیدن لباس، خرید طلا و جواهر، رانندگی، سفرهای خارج، حرف زدن و سخن رانی کردن و حتی نگان بره نشان انسان را مستمر می کند. تعارضی آشکار ظهور کرده است. حال اشتباه بزرگتر این است که بخواهیم این تعارض را با ایجاد یک تعارض مصنوعی یا حداکثر فرعی ببوشانیم و آن این است که جوانان مملکت را به دو دسته اقلیت و اکثریت یا دو دسته اقلیت تقسیم کنیم و به یک دسته بگوئیم شما مسلمانید و در مقابل شما جوانانی قرار دارند که عامل انتقال هجوم فرهنگی هستند، آنان را با چوب و چماق، مشت و لگد بزنید یا به پلیس معرفی کنید و پلیس را هم بجای امر به برقراری نظم، به این قبیل کارها واداریم. ممکن است اندکی تسکین یابیم اما مشکل را حل نکرده بلکه به مشکل افزوده ایم. نتیجه حاصل از این وضعیت، پشت ما را بیش از پیش خالی می کند و به روز میادانی می رساندند که دیگر دوندگی برای دیدن این و آن و به سکوت واداشتن در مقابل خطر احتمالی هم کارگر نخواهد بود...

نفی هیچ چیز، حتی باد باعث نبود آن نمی شود. اکنون با هیچ چیز نمی توان ثابت کرد که اکثریت یا دست کم نیمی از نمایندگان مملکت ما نمایندگان واقعی این ملت هستند. ممکن است حداکثر نماینده چهل درصد

مردم باشند. جلوگیری از طرح این سخنان هم از مشکلات اولیای امور نخواهد کاست. شاید بهتر باشد در این مورد به سخنان آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۲ استناد کنیم، زیرا ظاهراً با آن حرف ها کسی مخالفتی ندارد: اگر ما بگوئیم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما بگوئیم شاه چنین و چنان است، آیا آنطور نیست؟ ... و امروزه اگر به منافع ملی خود توجه نکنیم، آیا خطری ما را تهدید نمی کند؟ اگر خود به دست خود بین مردم ایجاد تعارض کنیم از خطر آن همیشه در امان خواهیم بود؟ اگر سرنوشت مایحتاج یک ملت را به دست یک عده دلال بدهیم، تا ابد آب از آب تکان نخواهد خورد؟ اگر به سرنوشت هزاران جوان که صرفاً برای گذراندن وقت و غنیمت شمردن چند روزی به تحصیل در جاها و رشته‌هایی مشغولند که نه دلخواهشان است و نه مشکلی از ایشان حل خواهد کرد، نیندیشیم، آیا مشکل بروز نخواهد کرد و اگر کرد خود به خود حل خواهد شد؟

دسته دسته جوانان کشور از دبیرستان ها و دانشگاهها بیرون می آیند و کاری ندارند، عده ای از آنان گویا صرفاً وسیله کسب درآمد سازمان آموزشی خود بوده اند و پس از فراغت از تحصیل به امان خدا سپرده شده اند. هزاران جوان برای مهاجرت از ایران سر و دست می شکنند و گاه مختصر در آمد یا پس انداز خانواده را به دست دلالها می سپرند و اغلب سرگردان می مانند یا حسالی و سخت جانی در خارج را به بی برنامه گی و بی هدف در وطن ترجیح می دهند. در آینده نزدیک جمعیت آنان ملیونی خواهد شد و این از هم اکنون در شهرهای کوچک و پرجمعیت، هنگام هجوم جوانان بیکار به سینما (مثلاً در ساعت ده صبح) و استادیوم های ورزشی حویداست... آموزش عالی ما نیز به وسیله ای در دست حکومت و بیشتر به یک بازیچه و در نهایت وسیله ایجاد تعارض تبدیل شده است. صدها جوان مستعد، مخصوصاً در سطح عالی از تحصیل در رشته های مشخصی بدون ذکر دلیل و حتی بدون اعلام نتیجه آزمون محروم می شوند و چه بسا اشخاص ضعیف تری جای آنان را می گیرند که وابستگی آنان به جانی یا کسی بر دسته نخست آشکار است. آیا این کارها برای ترویج اخوت اسلامی است؟ ... ما در دوره جوانی حداکثر جراتمان این بود که خوب بخوانیم و با سؤالات خود ضعف استاد را برملا کنیم. دانشجویی را دیدم که در برابر استاد ایستاده بود و می گفت چه کسی تو را استاد کرده؟ یا چه صلاحیتی استاد شده ای؟ نه مدرک لازم را داری و نه کار بلدی، چرا از چهل دانشجو فقط یک نفر در درس تو قبول شده است؟ این سی و نه نفر که بی شعور نیستند، لابد ریگی به کفش تو هم هست.

سیاست چیزی شده است شبیه بازی که قواعد آن را تنها عده ویژه ای می دانند و در این مورد هم معصومند و هم علامه دهر. تحلیل ها و تفسیرهای از پیش خود و صرفاً متکی بر حرف های حساب شده ای که از رسانه ها شنیده می شود، رفتارهای عجولانه و صرفاً عینک العیلى در مقابل دیگران، علاقه شنید به برتری در استدلال و حتی حرف، بدون توجه به روند تحولات ملی، منطقه ای و جهانی، هر حرفی چه مخالف و چه موافق از دهان رادیوها و تلویزیون های بیگانه قاپیده می شود. این حرف ها را با آب و تاب نقل می کنند و اگر مخالف باشد رد و اگر موافق باشد طوری انتقال می دهند که گوینده نمی تواند آب دهان خود را نکه دارد. حرف های مخالف هم تا حدی حد باعث لذت نویسنده تفسیر است، چه خود او از همین حرف ها تامین می شود. عمل سیاسی چیزی است فراموش شده یا منحصر به تظاهرات، شرکت در انتخابات و امثال آن. حرف و فیلم و نمایش جای عمل سیاسی را گرفته است و شکست در انتخابات و حوادث دیگر و شواهد آشکار تعارض در جامعه هم کسی را بیدار نمی کنند... تجاوز به حقوق دیگران، نادیده گرفتن آن، وسیله قرار دادن حق دیگری و سوء استفاده از آن هم جزو شواهد فساد است. اشکال چنین فساد، فردی کردن کارها در چشم مردم عادی چه به وسیله خود آنان و چه بوسیله اشخاص مغرضی است که نمی خواهند جامعه در مسیر طبیعی حرکت کند.

اشکال این وضع پیشرفت موریانه وار آن و پوک کردن بنیان اجتماع است، به حدی که تعارض ملی با وجود شدت و گسترده گی نبود پیدا نمی کند و مردم بیشتر جریانات را فردی و خصوصی می نگرند، مخصوصاً در جامعه ای که تا این حد براصالت فرد تاکید می شود. به طوری که هم اکنون اغلب مردم می پندارند که در مملکت ما یک نفر هست که می خواهد کار کند و دیگران نمی گذارند. کثر کسی به این می اندیشد که هر مهتر میدان نماینده چه قشری است و در تکاپوی چیست... زبان تعارض های آشکار و پنهان موجود در سطح ملی و ناچار برای حکومت خواهد بود که به علت سرشت مذهبی خود ادعای جاودانگی دارد و شکست آن به دلیل محرومیت مردم ما و ضعف نیروی تجزیه و تحلیل - به شکست نظام فکری یعنی ایدئولوژی آن خواهد انجامید. هم اکنون کم نیستند کسانی که با از هم پاشی شوروی می پندارند اشکال در کمونیسم است، در چنین حالتی، کارها بسیار مشکل می شود، چه ملتی خطرناک است که پایه اعتقاد خود را سست یا آن را کم کند. (بقیه در ص ۲۵)

امریکا در آسیای جنوب شرقی، در پی چیست؟

کره جنوبی

پادگان جنگی امریکا در منطقه!

الف. مانی

آیا مرزهای دو کره جنوبی و شمالی باردیگر شاهد عبور سربازان دو کره و آغاز جنگی دوباره بین یک ملت خواهد بود؟ رشد جنبش وحدت دو کره در میان روشنفکران و بورژوا دانشجویان کره جنوبی، شاید پشت جبهه‌ای ضعیف برای حکومت کره جنوبی برای دست زدن به ماجراجویی نوینی در مرزهای دو کره باشد، اما ادامه تنش‌ها و حضوری که امریکا سعی دارد در کره و بطور کلی آسیای جنوب شرقی برای خود تثبیت کند، از اعتبار این پشت جبهه می‌کاهد!

شاید بتوان دلایل این نگرانی‌ها و انفجارهای احتمالی آینده را در آمار و ارقام زیر که نشان دهنده حضور نظامی-تسلیماتی امریکا در کره جنوبی است، نشان داد. این آمار در رابطه با فروش سلاح و حضور نیروهای امریکائی و نیز اقدامات جدید حکومت کره جنوبی در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان منتشر شده است. این آمار همچنین نشان می‌دهد که کره جنوبی در تجهیزات جنگی به همه کشورهای بزرگ سرمایه داری وابسته است.

عصرما می‌نویسد: کشورهای امپریالیستی جمعاً ۳۷ هزار نیروی نظامی در کره جنوبی دارند. این درحالی است که ۶۵ هزار نیروی نظامی نیز از همین کشورها در ژاپن مستقر و آماده اقدامات سریع علیه کره شمالی و دیگر حکومت‌های منطقه (در صورت آغاز تحولات ملی و مترقی) است.

(اخیراً در ژاپن نهضتی برای برچیدن پایگاه‌های امریکا در این کشور شروع شده است، که برخی ناظران آنرا به نوعی هدایت شده توسط دولت ژاپن و بمنظور استقلال عمل نظامی-سیاسی این کشور در برابر امریکا ارزیابی می‌کنند. اخبار مربوط به پیشنهادهای چین برای اتحاد با ژاپن، که در همین شماره راه توده آنرا می‌خوانید، رشد تضادها در جهان سرمایه داری و تقسیم بندی‌های جدید مناطق نفوذ اقتصادی در جهان، همگی می‌تواند بنوعی تأیید کننده برخی موافقت‌های ژاپن با نهضت اخیر باشد!)

عصرما ادامه می‌دهد: کره جنوبی اکنون تعداد ۶۳۳ هزار نیروی نظامی در اختیار دارد که همه تمرین‌ها و آموزش‌های آنها علیه کره شمالی است. آنها به تجهیزات جنگی مدرن مجهزند و در نقاط حساس مرزی بین دو کره مستقر می‌باشند. طبق قراردادی که بین کره جنوبی و امریکا وجود دارد، نیروهای نظامی امریکا هر لحظه که بخواهند اجازه دارند تحت بهانه شرایط بحرانی جانشین نیروهای کره جنوبی در مرزهای با کره شمالی شوند. مستشاران نظامی امریکا بی‌وقفه در مرزهای دو کره در حرکت هستند و آنرا تحت کنترل کامل دارند. اخیراً تعداد ۱۴۰ تانک نوع M۱۰۰، ۱۲۰ به قیمت هر دستگاه ۳ میلیون دلار به کره جنوبی تحویل داده شده است. ضمناً هر سال از طرف امریکا مبلغ ۲۷ میلیارد دلار و از طرف دولت کره جنوبی ۳۰۰ میلیون دلار هزینه استقرار نیروهای امریکائی مستقر در مرزهای مشترک با کره شمالی می‌شود. همه این آمار از نشریه واشنگتن پست گرفته شده است. همین آمار نشان می‌دهد که از سال ۱۹۹۱ تعداد ۱۶۵ هلیکوپتر شناور از نوع VH-۶۰ BLAK HAUWS به قیمت ۳۷ میلیارد دلار و تعداد ۱۲۰ هلیکوپتر نوع آپاچی جهت مدرنیزه کردن ارتش کره جنوبی از طرف امریکا به این کشور فروخته شده است. همچنین زره پوش‌های حفاظتی قبلی، از نوع M۱۱۳ جای خود را به ۱۸۰ زره پوش حفاظتی مدرن امریکائی از نوع "BRADLY" داده است. امریکا پیوسته با تکنولوژی ماهواره‌ای کلیه تحرکات نظامی کره شمالی را زیر نظر دارد. تعداد ۱۲۷ تانک جدید جنگی از نوع F۱۶ در لیست تولیدات صنایع نظامی کره جنوبی قرار گرفته است.

بدین ترتیب امپریالیست‌ها و بورژوا امپریالیسم امریکا با شعار "دزد را بگیرد" و با ادامه تبلیغات خطر کمونیست‌ها، که گویا از طرف کره شمالی منطقه را تهدید می‌کند، همچنان به فروش سلاح به کره جنوبی ادامه

می‌دهد و درجهت هرچه بیشتر وابسته ساختن این کشور به سیاست‌های نظامی-اقتصادی سیاسی خود می‌کوشند. آنها با بحرانی قلمداد کردن منطقه آسیای جنوب شرقی، در نقاط استراتژیک منطقه هرچه بیشتر نیرو متمرکز می‌کنند. (این طبیعی ترین سوال است که این صف بندی برای مقابله واقعی با کی و چیست؟)

در سال ۱۹۹۳ "کیم ایل سونگ" در مصاحبه‌ای با "عصرما" اعلام کرد: ما می‌گوئیم سلاح هسته‌ای نداریم و نمی‌خواهیم هم داشته باشیم، اما امریکائی‌ها تعداد ۱۰۰۰ بمب اتمی در کره جنوبی مستقر کرده‌اند. آنها مدعی‌اند که این بمب‌های هسته‌ای را از کره بیرون برده‌اند اما چه کسی این ادعا را ثابت می‌کند؟

کیم ایل سونگ دیگر در قید حیات نیست، اما نگرانی او اکنون می‌تواند نگرانی میلیون‌ها انسان این منطقه از جهان باشد. امریکا در این منطقه در پی چیست؟ به این سوال پیش از آنکه حوادث روی دهد باید پاسخ داد!

مذاکرات نظامی ژاپن و چین

در تاریخ ۲۰ ماه اوت، معاون وزارت دفاع ژاپن وارد چین شد و با مقامات نظامی این کشور یک سلسله مذاکرات را انجام داد. خبرگزاری فرانسه درباره این سفر گزارش داد، که معاون وزارت دفاع ژاپن در سفر خود به چین، با وزیر دفاع این کشور، ژنرال "چی هاتوتیان" ملاقات و مذاکره کرده است. در این مذاکرات وزیر دفاع چین بر ضرورت همکاری نظامی دو کشور بمنظور برقراری صلح و ثبات دو جانبه در منطقه آسیا، اقیانوس آرام و نیز جهان تأکید کرده است.

پیش از این و از قول برخی منابع دولتی چین، گزارش شده بود، که مقامات این کشور نسبت به آخرین ملاقات رهبران امریکا و ژاپن ابراز نگرانی کرده بودند. در این ملاقات و در ارتباط با همکاری‌های نظامی دو جانبه بین دو کشور امریکا و ژاپن، بر ضرورت همکاری‌های نظامی دو کشور در مناطق اطراف ژاپن تأکید شده بود.

مافیای "ودکای ارزان برای روسیه"

مافیای روسیه، در یک همکاری تنگاتنگ با تولید کنندگان ودکا در امریکا و اروپا، میلیون‌ها دلار سود می‌برد! این مافیا که گمرک و مرزهای روسیه را در اختیار دارد، سالانه دهها میلیون بطر ودکا را بدون پرداخت مالیات از اروپا وارد روسیه می‌کند و با قیمتی نازل که ودکای ساخت روسیه توان رقابت با آنرا ندارد، در بازار می‌فروشد.

نیویورک در نیویورک کارخانه ودکا سازی "دورزتسف و پسران" ودکائی بنام "گرملی یوسکایا" را تولید می‌کند. این ودکا ۵ سال پیش در بلژیک تولید شد و با قیمت بسیار نازل به مسکو صادر شد. در اروپا شرکت‌های برگزار کننده مسابقات اتومبیل رانی، کشتی سازی و مسابقات تنیس از این ودکا حمایت کردند. کنسرن ودکا سازی "دورزتسف و پسران" سپس کنار خود را در امریکا شروع کرد. همین کنسرن در آستانه انتخابات اخیر ریاست جمهوری روسیه با خرج ۳ میلیون دلار پوستری را با رنگ قرمز و با علامت داس و چکش تهیه کرده و در امریکا توزیع و نصب کرد. بلافاصله یک مجله تبلیغاتی چاپ امریکا، بنام "آدورسازیزینگ آگ. ۱" نوشت "کمونیسم همچنان زنده است، نه تنها در قلب روس‌های ناراضی، بلکه در پوست‌های تبلیغاتی ودکا!"

بصورت همزمان، نشریه دیگری در امریکا بنام "بولتن بین‌المللی نوشیدنی" در فوریه ۹۶ نوشت: شرکت‌های مشروب سازی در روسیه ادعا می‌کنند که تولید کنندگان مشروبات الکلی در اوکراین، که از پرداخت مالیات معاف هستند، سالانه ۱۰ میلیارد روبل (یک میلیارد دلار) به خزانه دولت ضرر می‌زنند. همین نشریه می‌افزاید: «بازار مصرف الکل در روسیه بسیار عظیم است و حدود ۵۰ درصد مشروبات الکلی وارداتی به گمرک مالیات نمی‌پردازند، که این خود رقمی است نزدیک به ۱۶۰ میلیون کارتن، که البته رقم واقعی و غیر رسمی آن ۲۶۰ میلیون کارتن است.»

سفر ناگهانی رهبران موفته

اسلامی به قم!

اعضای شورای رهبری حزب موفته اسلامی (نمایندگان سیاسی بازار و سرمایه داری تجاری-مذهبی ایران)، بشکلی غیرمنتظره راهی قم شده و با مقامات مذهبی و آیت الله های صاحب نفوذ مذهبی در حوزه علمیه قم دیدار کردند. شورای رهبری حزب موفته اسلامی از جمله عبارتند از: حبیب الله عسگرآلادی (دبیرکل)، "آدامچیان"، مشاور رئیس قوه قضائی، "اسدا الله لاجوردی"، رئیس زندان ها، "میرسلیم"، وزیر ارشاد، "مرتضی نبوی"، مدیرمسئول روزنامه رسالت و نماینده مجلس، "حاج اسانی"، دبیرجامعه اسلامی بازاریان، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی، و...

درباره سفر به قم و این دیدار سؤال برانگیز، روزنامه رسالت از قول دبیرکل حزب موفته اسلامی نوشت: «ما هر وقت با مشکل روبرو می شویم به مراجع تقلید و آیات اعظام مراجعه می کنیم» عسگرآلادی به مشکلی که حزب موفته با آن روبرو شده است، اشاره نکرد، اما در تهران گفته می شود، که برخی اختلاف نظرها بین این حزب و رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) بر سر کاندیدای مشترک جامعه روحانیت مبارز، موفته اسلامی و دفتر رهبری، برای انتخابات ریاست جمهوری محور اساسی اختلافات است. در حالیکه کاندیدای مورد نظر حزب موفته اسلامی، علی اکبر ناطق نوری است، رهبر جمهوری اسلامی بسرعت مقدمات لازم را برای پیش کشیدن حجت الاسلام ریشهری برای این مقام فراهم می سازد. بخش دیگری از اختلاف نیز بر سر امکان برخی تفاهم ها بر سر کاندیدائی مهندس میرحسین موسوی است، که عمدتاً از سوی چپ مذهبی و حتی گروه بندی کارگزاران که متشابه به دفتر هاشمی رفسنجانی می باشند، مطرح است. اینکه این سه کاندیدا برای رقابت مطرح شوند و معادلات حزب موفته اسلامی برای قبضه کردن قوه مجریه با دست ناطق نوری به هم ریزد، نیز می تواند از جمله انگیزه های سفر رهبران موفته به قم و یاری خواستن از مراجع مورد حمایت موفته باشد. موفته اسلامی، حتی با برگزاری انتخابات بین سه کاندیدای مورد بحث نیز موافق نیست و با انتخاب مجدد هاشمی رفسنجانی نیز بارها و به بهانه ها و زبان های مختلف مخالفت کرده است. اظهارات آیت الله "مکارم شیرازی" پس از دیدار با رهبران موفته اسلامی در قم، باید منعکس کننده برخی مسائل مطرح در این دیدار باشد. مکارم شیرازی، که رئیس حکومتی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است، طی سخنانی که در مطبوعات تهران نیز منعکس شد، رسماً اعلام داشت که ریاست هر سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه باید در اختیار روحانیت باشد. همین اظهارات نشان می دهد، که مسئله کاندیداتوری میرحسین موسوی برای انتخابات آینده ریاست جمهوری جدی است و ارتجاع از این طریق بشدت تحت فشار قرار گرفته است!

ریشهری، در برابر ناطق نوری!

گروه بندی "طرفداران ارزش های انقلاب" که در آستانه انتخابات مجلس پنجم اعلام شد و سخنگویی آنرا نیز حجت الاسلام ریشهری، وزیر سابق اطلاعات و امنیت و دادستان ارتش عهده دار شد، خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می کند. در تهران این یقین وجود دارد که ریشهری از حمایت کامل رهبر جمهوری اسلامی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری برخوردار است. ریشهری که خود را رئیس جمهور آینده ایران می شناسد، از هم اکنون رایزنی هایی را برای انتخاب وزراء، تغییر مدیریت وزارتخانه ها و ... آغاز کرده است. این رایزنی ها و تصمیماتی که هنوز به اجرا در نیامده است، همگی مبتکی به پرونده هائی است که ریشهری پس از رفتن از وزارت اطلاعات و امنیت با خود برده و در ستاد ویژه ای که وابسته به دفتر رهبر جمهوری اسلامی است مستقر ساخته است. ریشهری، که در جریان برکناری آیت الله منتظری از جانشینی آیت الله خیسینی و اعدام کارکنان و وابستگان دفتر وی و همچنین برپائی دادگاه ویژه روحانیت نقش بسیار مهمی را ایفاء کرد و عملاً راه را برای رهبری جدید فراهم ساخت. اگر او به مقام ریاست جمهوری برسد، عملاً رهبری کنونی جمهوری اسلامی، تمام امور اجرایی کشور برعهده گرفته و در مجلس نیز گروه بندی طرفداران ارزش های انقلاب در پیوند با دولت مورد تایید وی (ریشهری) عمل خواهد کرد.

دفاع از گروه بندی "دفاع از ارزش ها"

روز ۲۶ شهریور، رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" طی دیداری با فرماندهان سپاه پاسداران، علیرغم همه مخالفتی که با دخالت های اخیر این سپاه در امور اجرایی، قضائی و سیاسی کشور می شود، از این دخالت آنها دفاع کرد. او برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی گفت: "نیروهای مسلح ابراز نیستند، بلکه عضوی آگاه و دارای حق انتخابند!" این اظهارات درحالی بیان می شود، که بخشی از سپاه پاسداران با هدایت مستقیم فرمانده آن "رضائی" در جریان انتخابات مجلس پنجم، به سود حزب موفته اسلامی (بازار-روحانیت) وارد میدان شد و بدین ترتیب متحدان خود را برگزید، میزان آگاهی و سمت گیری خود را به نمایش گذاشت. سخنان رهبر جمهوری اسلامی درباره "ارزش ها" را ناظران سیاسی موضع گیری صریح وی در حمایت از گروه بندی حجت الاسلام ریشهری و بر سر زبان انداختن "دفاع از ارزش ها" و نام این گروه بندی ارزیابی کردند.

احزاب سیاسی را آزاد گذارید!

نهضت آزادی ایران در تاریخ ۱۵ شهریور، در تهران و در رابطه با سخنان هاشمی رفسنجانی مبنی بر مشکلات ناشی از استقلال احزاب و نقش ولی فقیه در سیاست گذاری ها بیانیه ای با عنوان بالا و در دفاع از آزادی احزاب منتشر ساخت. در این بیانیه آمده است: قانون اساسی حد و مرز هر یک از نهادهای قانونی کشور را معین کرده و بدون آنکه احزاب را ابزار توجیه کننده سیاست های حکومت بشمارد، مجاری اعمال قدرت و سیاست گذاری کشور را به صراحت روشن نموده است. اگر نگرانی جنابعالی از تعارض نظرات و برنامه های احزاب سیاسی با منویات مقام ولایت فقیه، به خاطر احتمال اختلال در تمرکز سیاست گذاری ها می باشد، چنین تعارضی به طریق اولی با مجلس که باید مستقل و مرکز سیاست گذاری کشور باشد، بیشتر ایجاد خواهد شد. قائل شدن جایگاه ویژه و ممتاز برای هر یک از نهادهای تعیین شده در قانون اساسی، بیش از آنچه در قانون مشخص و محدود گردیده است، موجب تضعیف اراده ملی و نهادهای ملی گشته، نتیجه آن جدائی حکومت از مردم و پیامدهای ناگوار ناشی از آن خواهد بود: (رفسنجانی در مصاحبه ای گفته است: اگر حزبی تشکیل شود و سیاستش با سیاست های کلی که ولی فقیه معین کند مغایرت داشته باشد، چگونه می تواند عمل کند؟ این سخنان رفسنجانی را در تهران، انشای مانع و مخالف اصلی آزادی احزاب و نقش منفی ولی فقیه در این زمینه ارزیابی کرده اند. رفسنجانی در حقیقت در این سخنان ابتدا خواهان تعیین تکلیف و محدود اختیارات قانونی ولی فقیه شده است!)

حزب ملت ایران، با انتقال آرام قدرت موافق است!

خاتم پروانه فروهر، عضو رهبری حزب ملت ایران، طی مصاحبه ای تلفنی از تهران، که دفتر این حزب در آمریکا آنرا منتشر ساخته، اعلام داشت: "...گرچه دیر شده، من باور دارم که سردمداران جمهوری اسلامی برای اینکه به سرنوشت دیکتاتورهای پیش از خود دچار نشوند، باید با انتقال آرام قدرت به ملت سازگار شوند. برغم همه تلخی ها و سرکوب های رژیم، ما آرمانخواهان هیچ کینه شخصی به رهبران رژیم نداریم. ما از آنها می خواهیم که در یک گذار آرام کنار روند و گر نه با خشم ملت روبرو خواهند شد.

Rahe Tuden No. 52

Oktober 1996

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه، ۲ مارک آلمان، ۱ دلار آمریکا

فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۲-۴۹ (آلمان)